

توحيد

تأليف:

صالح بن فوزان بن عبدالله الفوزان

این کتاب از سایت کتابخانه‌ی عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

آدرس ایمیل:

سایت‌های مفید

www.aqeedeh.com

www.islamtxt.com

www.shabnam.cc

www.kalemeh.tv

www.islamtape.com

www.blestfamily.com

www.islamworldnews.com

www.islamage.com

www.islamwebpedia.com

www.islampp.com

www.zekr.tv

www.mowahedin.com

www.sadaislam.com

www.islamhouse.com

www.bidary.net

www.tabesh.net

www.farsi.sunnionline.us

www.sunni-news.net

www.mohtadeen.com

www.ijtehadat.com

www.nourtv.net

www.videofarsi.com

بسم الله الرحمن الرحيم

فهرست مطالب

مقدمه	۷
فصل اول انحراف در تاریخ بشر، و نگاهی به تاریخ کفر، إلحاد، شرک و نفاق.....	۹
آغاز انحراف در تاریخ بشریت.....	۱۰
شرک و انواع آن.....	۱۴
تعریف شرک:.....	۱۴
انواع شرک.....	۱۷
نوع اول: شرک اکبر.....	۱۷
نوع دوم: شرک اصغر.....	۱۸
فرق بین شرک اکبر و شرک اصغر.....	۲۱
تعریف کفر و انواع آن.....	۲۱
أ- تعریف کفر.....	۲۱
ب- انواع کفر: کفر دو نوع است:.....	۲۲
فرق میان کفر اکبر و کفر اصغر.....	۲۵

- تعریف نفاق و انواع آن..... ۲۶
- «أ» تعریف نفاق..... ۲۶
- «ب» انواع نفاق..... ۲۷
- فرق بین نفاق اکبر و نفاق اصغر..... ۳۰
- شرح حقیقت جاهلیت، فسق، گمراهی و ارتداد، اقسام و احکام
هریک..... ۳۲
- ۱- جاهلیت..... ۳۲
- ۲- فسق..... ۳۴
- ۳- گمراهی [ضلال]..... ۳۵
- ۴- ارتداد، اقسام و احکام آن..... ۳۶
- احکامی که پس از اثبات ارتداد، بر مرتد جاری می‌شود..... ۳۸

فصل دوم اقوال و افعالی که با توحید منافات دارد و به آن نقص

وارد می‌کند..... ۳۹

- ادعای کسانی که می‌گویند: با نگاه کردن به کف دست، فنجان و
ستارگان غیب می‌دانند..... ۴۰
- سحر، افسون‌گری، فال‌گیری..... ۴۲
- پیش کش کردن قربانی‌ها و نذور و هدایا برای اماکن زیارتی، قبور
و تعظیم آنها..... ۴۷
- حکم تعظیم تماثیل و نصب‌های یادبود..... ۵۲
- حکم مسخره کردن دین و اهانت به ارزش‌های آن..... ۵۴

- حکم به غیر آنچه خداوند نازل فرموده است..... ۵۷
- حکم کسی که ادعای قانونگذاری و حلال و حرام می‌کند..... ۶۶
- حکم انتساب به مذاهب الحادی و احزاب جاهلی..... ۶۹
- نظریه‌ی مادی‌گرایی درباره‌ی حیات و مفاسد این نظریه..... ۷۵
- ۱- نظریه‌ی مادی‌گرایی درباره‌ی حیات:..... ۷۵
- ۲- نظریه‌ی دوم درباره‌ی زندگی دنیا [نظریه‌ی صحیح]..... ۷۹
- رقی و تمائم..... ۷۹
- سوگند به غیر خدا، توسل و طلب فریادرسی از مخلوق..... ۸۳
- أ - سوگند:..... ۸۳
- ب - حکم توسل به مخلوق برای نزدیک شدن به الله..... ۸۵
- ج- حکم استعانه و استغاثه از مخلوق:..... ۹۰

فصل سوم عقیده‌ی صحیح در خصوص پیامبر ﷺ، اهل بیت و

اصحابش..... ۹۳

- محبت و احترام پیامبر ﷺ بدون افراط و تفریط واجب است..... ۹۴
- ۱- وجوب محبت و احترام به پیامبر ﷺ..... ۹۴
- ۲- نهی از غلو و زیاده روی در مدح پیامبر ﷺ..... ۹۶
- ۳- بیان منزلت و مقام او ﷺ..... ۹۸
- اطاعت از پیامبر ﷺ و اقتداء به او واجب است..... ۱۰۱
- مشروعیت درود و سلام بر پیامبر ﷺ..... ۱۰۴
- فضایل اهل بیت و رعایت حقوق آنان بدون افراط و تفریط..... ۱۰۶

فضایل اصحاب رسول الله ﷺ و دیدگاه اهل سنت درباره‌ی آنها و
حوادثی که بین آنها اتفاق افتاد..... ۱۰۹

عقیده اهل سنت و جماعت درباره‌ی اختلافاتی که بین اصحاب روی
داده و در جریان آن جنگ‌هایی بین صحابه برپا شده، در دو مورد
خلاصه می‌شود:..... ۱۱۴

دشنام و ناسزاگویی صحابه و ائمه حرام است ۱۱۸

۱- نهی از دشنام و ناسزاگویی صحابه: ۱۱۸

۲- پرهیز از دشنام و بد گفتن به ائمه‌ی راستین و علمای امت.. ۱۲۰

فصل چهارم «بدعت‌ها»..... ۱۲۳

تعریف بدعت، انواع و احکام آن ۱۲۴

۱- تعریف بدعت در لغت: ۱۲۴

۲- انواع بدعت دینی ۱۲۵

۳- حکم انواع بدعت‌های دینی ۱۲۶

تذکر: ۱۲۷

ظهور بدعت در زندگی مسلمانان و علل آن ۱۲۸

۱- پیدایش بدعت در زندگی مسلمانان از دو جهت قابل بررسی

است ۱۲۸

۲- اسباب بوجود آمدن بدعت ۱۳۰

موضع‌گیری امت اسلامی در برابر مبتدعان و موضع اهل سنت و

جماعت در رد عقاید آنان ۱۳۴

۱- موضع‌گیری اهل سنت و جماعت درباره‌ی اهل بدعت ۱۳۴

-
-
- ۲- روش اهل سنت و جماعت در رد عقاید اهل بدعت ۱۳۷
- نمونه‌هایی از بدعت‌های عصر حاضر ۱۳۸
- ۱- جشن گرفتن به مناسبت تولد پیامبر در ماه ربیع الأول ۱۳۹
- ۲- تبرک جستن به اماکن زیارتی، نشانها و اشخاص زنده و مرده ۱۴۱
- ۳- بدعت در مسایل عبادی و تقرب به خدا ۱۴۳
- خاتمه** ۱۴۵
- با اهل بدعت چگونه رفتار شود ۱۴۵

مقدمه

الحمد لله رب العالمين، والصلاة والسلام على نبيه الصادق الأمين نبينا محمد وعلى آله وصحبه أجمعين ... وبعد.

در این کتاب علم توحید با عبارات ساده، به تفصیل شرح داده شده، تا برای عموم قابل استفاده باشد.

در نوشتن این کتاب از منابع موثق و معتبر ائمه‌ی بزرگوار استفاده شده، بویژه از کتابهای شیخ الإسلام ابن تیمیه، علامه ابن القیم، شیخ الإسلام محمد ابن سلیمان التمیمی، و شاگردان او که از پیشگامان این دعوت مبارک بوده‌اند.

بدون شک، علم عقیده در اسلام، از علوم اساسی و پایه‌ای است که از لحاظ فراگیری و آموزش و عمل باید مورد عنایت خاصی قرار گیرد تا در پرتو آن اعمال، صحیح و مورد قبول الله قرار گرفته، و به عمل‌کنندگان نفع برساند، خصوصاً در این زمان که افکار انحرافی از قبیل بی‌دینی، تصوف، رهبانیت، قبرپرستی، بدعات و خرافات رواج پیدا کرده است، در صورتیکه مسلمانان، به عقیده صحیح برگرفته از کتاب خدا و سنت رسول الله و سیرت سلف پایبند و مسلح نباشند، این امواج و افکار گمراه‌کننده به آسانی آنها را خواهد بلعید. لذا این خطر بزرگ ایجاب می‌کند که آموزش عقیده صحیح به مسلمانان از مصادر اصلی آن [قرآن و سنت صحیح مطابق با فهم سلف در اولویت برنامه‌های آموزشی همگان] قرار گیرد.

وصلی الله علی نبینا محمد وعلی آله وصحبه وسلم مؤلف

فصل اول

انحراف در تاریخ بشر، و نگاهی به تاریخ کفر، إلحاد، شرک و نفاق

این فصل شامل بخش‌های زیر است:

بخش اول: انحراف در زندگی بشری.

بخش دوم: شرک و انواع آن.

بخش سوم: کفر و انواع آن.

بخش چهارم: نفاق و انواع آن.

بخش پنجم: شرح و بیان هر کدام از واژه‌های: جاهلیت، فسق، گمراهی و

ارتداد، اقسام و احکام هر کدام.

آغاز انحراف در تاریخ بشریت

خداوند بندگان را آفرید تا او را عبادت کنند و آنچه که جهت ادامه‌ی زندگی به آن نیاز دارند همچون رزق و غیره را برایشان مهیا نمود، خداوند می‌فرماید:

﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ ﴿٥٦﴾ مَا أُرِيدُ مِنْ رِزْقٍ وَمَا أُرِيدُ أَنْ يُطْعَمُونِ ﴿٥٧﴾ إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ ﴿٥٨﴾﴾
[الذاریات: ۵۶-۵۸].

«جن و انس را خلق نکردم مگر برای اینکه مرا عبادت کنند، از آنان هیچ روزی نمی‌خواهم و نمی‌خواهم که طعام بدهند، به تحقیق فقط خداوند روزی دهنده و صاحب قدرت فراوان است».

اقرار بوجود الله و اینکه فقط او شایسته‌ی عبادت است در فطرت و سرشت هر انسانی نهفته است، چنان چه این فطرت به همان صورت سالم بماند، انسان خود به خود به وحدانیت و محبت او اقرار می‌کند، او را عبادات کرده و کسی را شریک او قرار نمی‌دهد. و در حقیقت شیطانهای جن و انس هستند که او را منحرف کرده و با وسوسه‌های پوچ و بیهوده گناهان را در نظر زیبا جلوه می‌دهند، لذا توحید امری فطری، و شرک پدیده‌ای جدید و وارداتی است. خداوند می‌فرماید:

﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٣٠﴾﴾ [الروم: ۳۰].

«خالصانه به دین اسلام رو کن؛ دین اسلامی که الله همه مردم را بر آن خلق کرد و هیچ دگرگونی در خلقت الله بوجود نمی‌آید».

و پیامبر ﷺ می‌فرماید: «كُلُّ مَوْلُودٍ يُوَلَّدُ عَلَى الْفِطْرَةِ فَأَبَوَاهُ يَهُودَانِهِ وَيُنَصْرَانِهِ

اَویمجسانه^۱. «هر مولودی بر فطرت اسلام متولد می‌شود، پس از آن پدر و مادرش او را یهودی، نصرانی یا مجوسی می‌گردانند».

بنابراین، اصل در بنی آدم توحید و دین از زمان آدم و فرزندان وی تا مدتی طولانی، اسلام بوده است. خداوند می‌فرماید:

﴿كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّنَ مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ﴾
[البقرة: ۲۱۳].

«مردم همگی امتی [بر دین] واحد بودند [سپس اختلاف کردند] خداوند پیامبران را بشارت دهنده و ترساننده مبعوث کرد».

برای اولین بار شرک و انحراف عقیدتی، در قوم نوح عليه السلام بوجود آمد، لذا نوح عليه السلام اولین رسول خداوند است.

﴿إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ وَالنَّبِيِّنَ مِنْ بَعْدِهِ﴾ [النساء: ۱۶۳].

«ای رسول خدا! ما به تو وحی [نازل] کردیم همچنانکه به نوح و پیامبران بعد از او وحی [نازل] کردیم».

ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: فاصله زمانی بین آدم و نوح عليه السلام ده قرن بوده، که همه آنان بر دین اسلام بوده‌اند.

ابن قیم^۲ می‌گوید: گفته ابن عباس به طور قطع صحیح است. زیرا آیه سوره بقره در قرائت ابی ابن کعب این چنین است: «فاختلفوا فبعث الله النبيين» یعنی: «سپس اختلاف کردند، خداوند پیامبران را فرستاد». و قرائت مذکور را این فرموده خداوند تأیید می‌کند:

۱- این حدیث در صحیحین (مسلم و بخاری) از ابوهریره روایت شده است.

۲- إغاثة اللفهان (۱۰۲/۲).

﴿وَمَا كَانَ النَّاسُ إِلَّا أُمَّةً وَاحِدَةً فَاخْتَلَفُوا﴾ [یونس: ۱۹].

«مردم نبودند مگر بر دینی واحد، سپس دچار اختلاف شدند. [ابتدا مردم همه یک امت بودند سپس اختلاف کردند]».

ابن القیم رحمته الله از این قرائت نتیجه می‌گیرد که سبب بعثت پیامبران این بود که مردم در دین [عقیده] صحیح دچار اختلاف شده بودند همچنانکه عرب ابتدا بر دین ابراهیم علیه السلام بودند.

تا اینکه شخصی به نام، «عمرو ابن لحي الخزاعي» آمد و دین ابراهیم علیه السلام را تغییر داد و با روش خاصی، بتها را به عربستان و حجاز آورد. این بتها به جای الله عبادت شدند و به این ترتیب شرک در این سرزمینهای مقدس و اطراف آن رواج پیدا کرد، تا اینکه خداوند، پیامبرش محمد صلی الله علیه و آله را که خاتم انبیا است، مبعوث کرد. او مردم را به توحید و پیروی از دین ابراهیم فرا خواند. و در راه خدا به نحو احسن جهاد کرد بتها را درهم شکست تا آن که عقیده صحیح و دین ابراهیم به این سرزمینها بازگشت، و خداوند دینش را به وسیله‌ی او صلی الله علیه و آله تکمیل و نعمتش را بر جهانیان کامل کرد، مردم قرون ارزشمند پس از قرن پیامبر، راه و روش او را پیمودند. پس از آن، کم‌کم جهل و نادانی در میان مردم رواج یافت، برخی از باورها و اعتقادات ادیان دیگر وارد اسلام شد، بوسیله‌ی دعوتگران گمراه و ساختن بارگاه بر قبرهای اولیاء و صالحین به هدف تعظیم و بزرگداشت و به ادعای محبت، شرکت در جوامع مسلمانان رواج یافت. تا اندازه‌ای که ضریح و بارگاه‌های روی قبرها، به مراکز دعاء، استغاثه [به کمک طلبیدن]، ذبح و نذر برای غیر الله تبدیل شد و بدینصورت انواع عبادات را برای آنان انجام دادند که در واقع به جای الله آنها را عبادت می‌کردند. و این شرک را به گمان خودشان توسل به صالحین و اظهار محبت به آنان تلقی می‌کردند نه عبادت، غافل از این که این همان عقیده و سخن مشرکین قدیم بود که می‌گفتند:

﴿مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى﴾ [الزمر: ۳].

«ما آنان را عبادت نمی‌کنیم مگر برای اینکه ما را به خدا نزدیک کنند».

و علیرغم شرکی که در میان مردم [در عصر حاضر و قدیم] گذشته بوده است، با وجود این، اکثرشان به توحید ربوبیت ایمان داشته‌اند ولی در عبادات برای خدا شریک قائل شده‌اند. خداوند می‌فرماید:

﴿وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ﴾ [یوسف: ۱۰۶].

«بیشترشان به خدا ایمان نمی‌آورند مگر اینکه در حال ایمان آوردنشان مشرک هستند».

کسی وجود ذات پروردگار را انکار نکرده مگر افراد معدودی همچون فرعون، دهریها، ملحدان و کمونیستهای عصر حاضر که انکارشان از باب غرور و تکبر است. در حالیکه آنان در باطن و درونشان به وجود خدا معترفند. خداوند می‌فرماید:

﴿وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا﴾ [النمل: ۱۴].

«از روی عناد و سرکشی آیات خدا را انکار می‌کردند در حالی که در وجودشان به این آیات یقین داشتند».

و با اقتضای عقل یقین دارند که هر مخلوقی خالق دارد و هر موجودی منحصرأ بوجود آورنده‌ای. و این نظام هستی با این نظم دقیق حتماً باید مدبری حکیم، توانا و علیم داشته باشد. لذا کسی که منکر ذات الله است یا عقلش را از دست داده یا متکبری است که خود را به نادانی و جهالت زده است، مسلماً نظریات چنین افرادی بی‌ارزش بوده و اعتباری ندارد.



شرک و انواع آن

تعریف شرک:

چیزی را در آفرینش یا در عبادت با خدا شریک گرداندن، شرک گویند. اغلب شرک در عبادات انجام می‌گیرد مثلاً کسی با خدا خوانده شود و یا برخی عبادات مانند: ذبح، نذر، ترس، امید و محبت برای دیگران انجام شود. به چند علت زیر شرک بزرگترین گناهان است:

۱- مشرک در خصائص الهی مخلوق را به خالق تشبیه می‌کند، لذا هر کس برای خدا شریک قائل شود، گویا او را شبیه خالق قرار داده و این بزرگترین ظلم است، خداوند می‌فرماید:

﴿إِنَّ الْبَشَرَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ﴾ [لقمان: ۱۶].

«شرک ظلم بزرگی است».

و ظلم عبارت است از قراردادن چیزی در غیر موضع خود، لذا هر کس غیر خدا را عبادت کند، گویا عبادت را در غیر مکانش قرار داده است و حق را به غیر صاحبش داده و این بزرگترین ظلم است.

۲- خداوند خبر داده: کسی که از شرک توبه نکند را نمی‌بخشد، می‌فرماید:

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ، وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ﴾

[النساء: ۴۸].

«خداوند شریک قراردادن برای خود را نمی‌بخشد [در صورتی که فرد توبه نکند] و هر گناهی غیر از شرک را برای هر کسی که بخواهد، می‌بخشد».

۳- خداوند خبر داده است که بهشت را بر مشرک حرام کرده و تا ابد در آتش

جهنم می‌ماند و می‌فرماید:

﴿إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ النَّارُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ﴾ [المائدة: ۷۲].

«هر کس برای الله شریک قرار دهد خدا بهشت را بر او حرام کرده و جایگاه او جهنم است، و ظالمان هیچ یاری دهنده‌ای ندارند».

۴- شرک تمام اعمال نیک را بر باد و نابود می‌کند، خداوند می‌فرماید:

﴿وَلَوْ أَشْرَكُوا لَحَبِطَ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ [الأنعام: ۸۸].

«اگر با الله شریک قرار می‌دادند تمام اعمالی که انجام داده‌اند، از بین می‌رفت».

و می‌فرماید:

﴿وَلَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾ [الزمر: ۶۵].

«[ای پیامبر!] به تو و پیامبران قبل از تو وحی شده که اگر برای الله شریک قرار دهی، آنچه انجام داده‌ای از بین می‌رود و از زیان‌کاران می‌شوی».

۵- خون و مال مشرک حلال است. خداوند می‌فرماید:

﴿فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَخَذُوهُمْ وَاحْصُرُوهُمْ وَأَقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصِدٍ﴾ [التوبة: ۵].

«هر جا مشرکین را یافتید، آنان را بکشید و به اسارت بگیرید، محاصره کنید و در

هر کمین گاهی بر سر راهشان کمین کنید».

پیامبر ﷺ می‌فرماید: «أُمِرْتُ أَنْ أَقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَقُولُوا: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ،

فَإِذَا قَالُوا، حُرِّمَتْ عَلَيَّ دِمَاؤُهُمْ، وَأَمْوَالُهُمْ، إِلَّا بِحَقِّهَا»^۱. «امر شده‌ام که با مردم قتال کنم تا زمانی که بگویند: لا إله إلا الله، هر گاه این را گفتند، خون‌ها و مال‌هایشان را از

من مصون کردند بجز در جای خود [در حق خود]».۱

۶- شرک بزرگترین گناهان است، پیامبر ﷺ فرموده: «أَلَا أُنَبِّئُكُمْ بِأَكْبَرِ الْكِبَائِرِ. قُلْنَا بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ . قَالَ: الْإِشْرَاكُ بِاللَّهِ، وَعُقُوقُ الْوَالِدَيْنِ...»^۱.
«آیا شما را از بزرگ‌ترین گناهان آگاه کنم؟ گفتیم: بله ای رسول خدا! فرمود: شریک قراردادن با خدا و نافرمانی پدر و مادر...».

علامه ابن القیم^۲ می‌گوید: «خداوند خبر داده که مقصد از خلق و امر این است که الله با اسماء و صفاتش شناخته شود، فقط او عبادت شود و برایش شریک قرار داده نشود، و مردم عدل را در میان خود برپا کنند، زیرا این همان عدالتی است که زمین و آسمانها بخاطر بر پائی آن خلق شده‌اند. خداوند می‌فرماید:

﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ﴾ [الحديد: ۲۵].

«به تحقیق پیامبران را با دلایل آشکار فرستادیم و با آنان کتاب و عدل فرستادیم تا مردم با قسط و عدل رفتار کنند».

خداوند فرموده: پیامبران خود را فرستاده، کتاب‌هایش را نازل کرده تا مردم به عدل و داد رفتار کنند و این همان عدالت است و بزرگترین قسط و عدالت توحید است. توحید اساس و پایه عدالت است. و شرک و ظلم است همانطوریکه خداوند فرموده است:

﴿إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ﴾ [لقمان: ۱۶].

«شرک همانا ظلمی بزرگ است».

لذا شرک بزرگ‌ترین ظلم‌ها و توحید عادلانه‌ترین عدالت‌ها است، و هر آن چیزی که با این معنی و مفهوم بیشتر منافات داشته باشد، گناه بزرگتر محسوب می‌شود، و از

۱- بخاری و مسلم.

۲- الجواب الکافی، ص ۱۰۹.

آنجا که شرک با این مفهوم کاملاً منافات داشته و مغایر است، بزرگترین گناهان به حساب می‌آید، لذا خداوند بهشت را بر هر مشرکی حرام کرده، خون، مال و اهل مشرکین را برای اهل توحید حلال قرار داده، مسلمانان می‌توانند آنان را [پس از جنگ و اسارت] به بردگی خود بگمارند، چون بندگی او را ترک کرده‌اند. و خداوند اعمال نیک مشرک را نمی‌پذیرد، و شفاعت کسی را در حق او قبول نمی‌کند. و در قیامت خواسته‌هایش اجابت نمی‌شود، و آرزویش برآورده نمی‌شود، مشرک جاهلترین جاهلان به خداوند است چون مخلوق را با خدا شریک گردانده و این نهایت جهل به خداست، همانطور که شرک نهایت ظلم در حق خداست، هر چند مشرک در واقع به پروردگارش ظلم نکرده، بلکه به خودش ظلم کرده است». پایان کلام ابن القیم.

۷- پنداشتن شریک در حق خدا عیب و نقص است در حالی که خداوند خود را از آن پاک دانسته است. پس هر کس برای خدا شریک قائل شود در حقیقت چیزی را به خدا نسبت داده که خدا آن را از خود دور کرده است و این نهایت ستیز و دشمنی با خداوند است.



انواع شرک

شرک دو نوع است:

نوع اول: شرک اکبر

که انجام‌دهنده آن از دایره اسلام خارج می‌شود و اگر در آن حال بمیرد و توبه نکنند، تا ابد در آتش جهنم می‌ماند. این نوع شرک زمانی واقع می‌شود که انسان عبادتی را برای غیر الله انجام دهد. مثلاً غیر الله را به فریاد بطلبد، یا با ذبح و نذر برای غیر خدا [مانند قبرها، جن و شیاطین]، خود را به خدا نزدیک کند، به گمان این که مردگان، جن و شیاطین، به او ضرر می‌رسانند یا او را مریض می‌کنند. و از غیر خدا چیزهایی را بخواهد که فقط خدا قادر به انجام آنست مانند برآورده کردن

نیازها و از بین بردن سختی‌ها، همانند کارهایی که در کنار بناها و گنبدها و آستانه‌های قبور اولیاء و صالحین انجام داده می‌شود. خداوند می‌فرماید:

﴿وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شَفَعُونَا عِنْدَ اللَّهِ﴾ [یونس: ۱۸].

«و غیر از الله کسانی را عبادت می‌کردند که نه ضرری به آنان می‌رساند و نه نفعی، و می‌گویند: اینان شفاعت کنندگان ما نزد خدایند».

نوع دوم: شرک اصغر

است که انجام دهنده آن از دایره اسلام خارج نمی‌شود لیکن در عقایدش نقص وارد می‌شود و وسیله‌ای است که انسان را به شرک اکبر می‌رساند، این نوع شرک دو نوع است.

نوع اول: شرک ظاهری، این نوع شرک به وسیله لفظ و سخن واقع می‌شود.

شرک لفظی: مانند سوگند به غیر الله. رسول الله ﷺ می‌فرماید: «مَنْ حَلَفَ بِغَيْرِ اللَّهِ فَقَدْ كَفَرَ وَاشْرَكَ»^۱. «هر کس به غیر الله سوگند بخورد، بی‌یقین که کفر و شرک ورزیده است».

یا بگوید آنچه خدا و تو بخواهی. پیامبر ﷺ خطاب به مردی که گفت: آنچه خدا و تو بخواهی، فرمود: «أَجْعَلْتَنِي لِلَّهِ نَدًا؟ قُلْ مَا شَاءَ اللَّهُ وَحْدَهُ»^۲. «آیا مرا شریک خدا قرار داده‌ای؟ بگو: آنچه فقط خدا بخواد». یا گفته‌ی: اگر خدا و فلانی نبود [آن کار نمی‌شد] که باید بگوید: اگر خدا بخواهد، سپس فلانی [کار درست می‌شود]، و اگر [کمک] خدا و سپس [همکاری] فلانی نبود [چنان می‌شد]، چون سپس برای ترتیب و تأخیر است اراده عبد را تابع اراده خداوند می‌کند، خداوند می‌فرماید:

۱- ترمذی روایت کرده و آن را حسن می‌داند و حاکم آن را تصحیح کرده است.

۲- نسائی روایت کرده است.

﴿وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ﴾ [التکویر: ۲۹].

«اراده انجام هیچ کاری را ندارید مگر اینکه خداوند، پروردگار جهانیان اراده داشته باشد».

اما «واو» فقط برای مطلق جمع و اشتراک است، نه برای ترتیب و تأخیر، مثلاً صحیح نیست گفته شود: کسی را ندارم غیر از خدا و تو. یا: این از برکات خدا و برکات تو است. بلکه گفته شود کسی را ندارم غیر از خدا سپس تو. این کار از برکات خدا است سپس از تو.

شرک افعالی و عملی: مانند به دست یا به گردن یا به پیشانی بستن حلقه و پارچه برای رفع یا دفع بلا یا، آویزان کردن تمیمه از ترس چشم و غیره، اگر معتقد باشد اینکه سبب رفع یا دفع بلا می‌شود، از نوع شرک اصغر است چون خداوند اینها را جزو اسباب قرار نداده است. اما اگر معتقد باشد که خود حلقه یا پارچه دفع‌کننده بلا است، در این صورت شرک از نوع اکبر محسوب می‌شود. چون به غیر خدا توکل کرده است.

نوع دوم از شرک اصغر: شرک خفی [پوشیده] است، و آن شرک در اراده و نیت است، مانند ریا و شهرت طلبی، مثلاً کسی عملی که به واسطه آن به خدا نزدیک می‌شود را انجام دهد، تامل او را تحسین کنند. مانع اینکه نمازش را در انتظار مردم به خوبی ادا کند یا صدقه بدهد تا او را مدح و تعریف کنند یا با صدای بلند ذکر کند، صوتش را زیبا کند، تا مردم آنرا بشنوند و او را ستایش کنند. ریا به قدری خطرناک است که اگر با هر عملی آمیخته شود آن عمل را باطل می‌کند. خداوند می‌فرماید:

﴿فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا﴾ [الکھف: ۱۱۰].

«پس هر کس امید دیدار پروردگارش را داشته باشد باید عمل صالح انجام دهد و در عبادت پروردگارش هیچ کسی را شریک نگرداند».

پیامبر ﷺ می‌فرماید: «أَخَوْفَ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمُ الشِّرْكَ الْأَصْغَرُ، قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَمَا الشِّرْكَ الْأَصْغَرُ؟ قَالَ: الرِّيَاءُ»^۱. «خطرناک‌ترین چیزی که بر شما بیم دارم، شرک اصغر است، گفتند: ای رسول خدا! شرک اصغر چیست؟ فرمود: ریا». یکی از نمونه‌های شرک اصغر این است که فرد عملی را به طمع دنیوی انجام دهد، مثلاً به نیت طلب مال حج کند، اذان دهد، امامت کند، تحصیل علم شرعی یا جهاد کند، و در هیچکدام از این اعمال رضای خدا در دل نداشته باشد، بلکه هدفش کسب ثروت و مال باشد.

پیامبر ﷺ فرمود: «تَعَسَّ عَبْدُ الدِّينَارِ، تَعَسَّ عَبْدُ الدَّرْهَمِ، تَعَسَّ عَبْدُ الْحُمَيْصَةِ، إِنَّ أُعْطِيَ رِزْقِي، وَإِنْ لَمْ يُعْطِ سَخَطٌ»^۲. «هلاک شود دینار، هلاک شود بنده درهم، هلاک شود بنده خمیصه^۳، اگر به او چیزی داده شود راضی و خشنود می‌گردد و اگر داده نشود خشمگین و عصبانی می‌شود».

امام ابن قیم رحمه الله می‌گوید: «شرک در نیت‌ها و اراده‌ها دریایی است که ساحل ندارد، و کم‌اند کسانی که از آن نجات می‌یابند، پس هر کس از عمل خود طلب رضای غیر خدا کند و نیتش در کار تقرب به خدا نباشد، در اراده و نیت‌اش برای خدا شریک قرار داده است».

و اخلاص آن است که شخص اعمال، گفتار، اراده و نیت خود را برای خدا خالص گرداند، و این همان دین حنیف ابراهیم (علیه السلام) است که الله تمام بندگان را به پیروی از آن امر کرده و غیر از آن را از هیچ کس قبول نمی‌کند و این حقیقت اسلام است. خداوند می‌فرماید:

۱- احمد، طبرانی و بغوی در شرح السنة.

۲- بخاری.

۳- خمیصه نوعی لباس قیمتی است.

﴿وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾ [آل عمران: ۸۵].

«هر کس غیر از اسلام دینی را برگزیند، از او قبول نخواهد شد و او در آخرت از زیان کاران است».

اسلام دین ابراهیم علیه السلام است، دینی که هر کسی از آن روی گرداند، از بی‌خردان است»^۱.

فرق بین شرک اکبر و شرک اصغر

خلاصه‌ای از این فرق‌ها عبارتند از:

- ۱- شرک اکبر انسان را از دایره اسلام خارج می‌کند، ولی شرک اصغر انسان را از دایره اسلام خارج نمی‌کند.
- ۲- صاحب شرک اکبر تا ابد در دوزخ می‌ماند، ولی صاحب شرک اصغر اگر داخل دوزخ شود تا ابد در آن نمی‌ماند.
- ۳- شرک اکبر تمام اعمال را از بین می‌برد، ولی شرک اصغر تمام اعمال را از بین نمی‌برد تنها همان عمل ریاکارانه را از بین می‌برد.
- ۴- شرک اکبر خون و مال صاحبش را حلال می‌کند، ولی شرک اصغر خون و مال صاحبش را حلال نمی‌کند.

تعریف کفر و انواع آن

أ- تعریف کفر

کفر در لغت به معنای پوشش و مانع است، و در شرع، ضد ایمان است. کفر: ایمان نداشتن به الله و رسول اوست. صرف نظر از اینکه این کفر همراه با تکذیب

باشد یا بدون تکذیب، بلکه به مجرد شرک و گمان، یا روی گردانی، یا حسد و خود پسندی، یا پیروی کردن از هوا و هوس که مانع تبعیت از دین خدا شود، کافر می‌شود: اگرچه کفر تکذیب کننده بزرگتر است. همچنین کسی که از روی حسادت دین الله را انکار و او را تکذیب می‌کند، و در حالی که به حقانیت پیامبران یقین دارد، حکم کافر تکذیب کننده را دارد^۱.

ب- انواع کفر: کفر دو نوع است:

نوع اول: کفر اکبر که انسان را از دایره اسلام خارج می‌کند، و خود به پنج نوع تقسیم می‌شود:

نوع «الف» - کفر تکذیب: خداوند می‌فرماید:

﴿وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُ ۗ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْكَافِرِينَ﴾ [العنکبوت: ۶۸].

«چه کسی ستمگرتر از آن کسی است که بر الله دروغ بندد و یا [دین] حق را چون به او رسد تکذیب کند؟! آیا جهنم جای کافران نیست؟»

نوع «ب»: کفر عناد و تکبر همراه با تصدیق

خداوند می‌فرماید:

﴿وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ ۖ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ﴾ [البقرة: ۳۴].

«و وقتی که به ملائکه گفتیم برای آدم سجده برید، همه سجده بردند بجز ابلیس، که سرباز زد و تکبر ورزید و در زمره کافران قرار گرفت».

نوع «ج»: کفر شرک و گمان

خداوند می‌فرماید:

﴿وَدَخَلَ جَنَّتَهُ وَهُوَ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ قَالَ مَا أَظُنُّ أَن تَبِيدَ هَذِهِ أَبَدًا ﴿٣٥﴾ وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً وَلَئِن رُّدِدْتُ إِلَىٰ رَبِّي لَأَجِدَنَّ خَيْرًا مِّنْهَا مُنْقَلَبًا ﴿٣٦﴾ قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَكَفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ سَوَّاهُ رَجُلًا ﴿٣٧﴾ لَكِنَّا هُوَ اللَّهُ رَبِّي وَلَا أُشْرِكُ بِرَبِّي أَحَدًا ﴿٣٨﴾﴾ [الكهف: ۳۵-۳۸].

«در حالی که بر خویشتن ستمگر بود، وارد باغش شد و گفت: گمان نمی‌کنم که این باغ تا ابد از بین برود و گمان نمی‌کنم که قیامت بر پا شود و اگر مرا به سوی پروردگارم برگردانند [در صورت برپایی قیامت] بهتر از این باغ را خواهم داشت، در حالی که دوست ایماندارش با او صحبت می‌کرد به او گفت: آیا تو به پروردگاری کافر می‌شود که تو را از خاک سپس از نطفه‌ای خلق کرده و سپس تو را به مردی تبدیل کرده، اما من کسی هستم که خدا پروردگارم است و هیچ کس را شریک پروردگارم قرارم نمی‌دهم».

نوع «د»: کفر اعراض و روی گردانی

خداوند می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا عَمَّا أُذِرُوا مُعْرِضُونَ﴾ [الأحقاف: ۳].

«و کسانی که کفر ورزیده‌اند، از آنچه که بیم داده شده‌اند، روی گردانند».

نوع «ه»: کفر نفاق

خداوند می‌فرماید:

﴿ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ ءَامَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا فَطُبِعَ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ﴾ [المنافقون: ۳].

«این به دلیل آن است، که آنان ایمان آوردند سپس کافر شدند و به قلبهایشان مهر زده شد و آنان نمی فهمند و درک نمی کنند».

نوع دوم- کفر اصغر: این نوع کفر انسان را از دایره اسلام خارج نمی کند. این همان کفر عملی است. گناهانی که در قرآن و سنت کلمه کفر به آن اطلاق شده است و به حد کفر اکبر نمی رسد مانند کفران نعمت از این جمله اند. خداوند در قرآن می فرماید:

﴿وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةً كَانَتْ ءَامِنَةً مُّطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِّن كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعُمِ اللَّهِ﴾ [النحل: ۱۱۲].

«خداوند مثال آبادی ای را آورد که در امن و امان بودند از هر طرف رزق و روزی به آن می رسید و اهل آن به نعمت خدا کافر شدند».

و مانند کشتن مسلمان، پیامبر ﷺ می فرماید: «سَبَابُ الْمُسْلِمِ فُسُوقٌ، وَقِتَالُهُ كُفْرٌ»^۱. «دشنام مسلمان فسق و کشتن کفر است».

و می فرماید: «لَا تَرْجِعُوا بَعْدِي كُفَّارًا، يَضْرِبُ بَعْضُكُمْ رِقَابَ بَعْضٍ»^۲. «پس از من به کفر برنگردید، که برخی از شما گردن برخی را بزنند».

و مانند سوگند به غیر خدا. پیامبر ﷺ می فرماید: «مَنْ حَلَفَ بِغَيْرِ اللَّهِ فَقَدْ كَفَرَ أَوْ أَشْرَكَ»^۳. «هر کس به غیر خدا سوگند یاد کند، کفر یا شرک ورزیده است».

خداوند مرتکب گناه کبیره را مؤمن ناامید و می فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلِ﴾ [البقرة: ۱۷۸].

«ای کسانی که ایمان آورده اید قصاص کشته شدگان بر شما واجب شده».

۱- بخاری و مسلم.

۲- بخاری و مسلم.

۳- ترمذی و حاکم آنرا صحیح دانسته اند.

در این جا قاتل را از مؤمنان بر شمرده و او را برادر ولی دم ذکر کرده و در ادامه می‌فرماید:

﴿فَمَنْ عَنِيَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَاتَّبَاعُ بِالْمَعْرُوفِ وَأَدَاءٌ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ﴾ [البقرة: ۱۷۸].

«پس هر کس از جانب برادر [خود] از قصاص او صرفنظر شد و به دیه راضی شد باید اطرافیان‌ش به بهترین نحو از این کار پیروی و دیه را به بهترین صورت پرداخت کنند».

بدون شک منظور خداوند برادری دینی است و می‌فرماید:

﴿وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلَحُوا بَيْنَهُمَا﴾ [الحجرات: ۹].

«و اگر دو دسته از مؤمنین با هم جنگیدند، در بین آنان صلح برقرار کنید».

﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلَحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ﴾ [الحجرات: ۱۰].

«به تحقیق مؤمنان با هم برادرند لذا بین برادرانتان صلح برقرار کنید».

آنچه ذکر شد خلاصه‌ای از شرح عقیده طحاوی بود.^۱



فرق میان کفر اکبر و کفر اصغر

۱- کفر اکبر انسان را از دایره اسلام خارج کرده و اعمال را از بین می‌برد. اما کفر اصغر انسان را دایره اسلام خارج نکرده و اعمال را نابود نمی‌کند. البته به اندازه کفری که داشته از عمل او کاسته می‌شود و انجام دهنده آن در معرض عذاب قرار می‌گیرد.

۲- صاحب کفر اکبر تا ابد در آتش جهنم می‌ماند اما صاحب کفر اصغر اگر داخل دوزخ شود تا ابد در آن نمی‌ماند یا امکان دارد، خداوند او را ببخشد و اصلاً داخل دوزخ نشود.

۳- کفر اکبر، خون و مال انسان را حلال می‌کند ولی کفر اصغر خون و مال انسان را حلال نمی‌کند.

۴- بر مؤمنان واجب است که با کفری که مرتکب کفر اکبر شده، عداوت و دشمنی کنند و رابطه، محبت و دوستی با آنها حرام است، هرچند نزدیک‌ترین خویشاوندانشان باشد. [اما کفر اصغر، بطور کلی رابطه محبت و دوستی را قطع نمی‌کند، بلکه با کسی که مرتکب کفر اصغر شده، به اندازه ایمانش رابطه محبت و دوستی برقرار شود و به میزان نافرمانیش با او دشمنی شود.



تعریف نفاق و انواع آن

«أ» تعریف نفاق

نفاق در لغت مصدر «نافق» است «نافق، ینافق، نفاقاً و منافقة» از کلمه «نافقاء» گرفته شده که یکی از سوراخهای لایه یربوع^۱ است، که اگر در یکی از سوراخها دنبالش کنند از سوراخ دیگر فرار می‌کند و یا معنی آن از نفق گرفته شده و نفق گرفته شده و نفق غار کوچکی است که حیوانات در آن پنهان می‌شوند^۲.

و در اصطلاح شرع، این است که فردی به ظاهر مسلمان شود اما در دل کافر و مشرک باشد. به این دلیل نفاق گفته می‌شود که منافق از طرفی وارد دین اسلام می‌شود و از طرف دیگر خارج می‌شود، خداوند این معنی را در قرآن ذکر کرده و می‌فرماید:

﴿إِنَّ الْمُنَافِقِينَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾ [التوبة: ۶۷].

«به راستی منافقین، همان فاسقانند».

۱- یربوع حیوانی است شبیه موش.

۲- ابن اثیر النهاية (۹۸/۵).

یعنی: خارج‌شدگان از دین اسلام خداوند منافقین را بدتر از کافران شمرده و می‌فرماید:

﴿إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ﴾ [النساء: ۱۴۵].

«به راستی منافقین در پایین‌ترین درجات جهنم قرار دارند».

و می‌فرماید:

﴿إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَدِّعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَدِيعُهُمْ﴾ [النساء: ۱۴۲].

«به راستی منافقین با خدا مکر و حيله می‌کنند و خدا هم مکر و حيله آنان را به خودشان باز می‌گرداند».

﴿يُخَدِّعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَمَا يُخَدِّعُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ﴾

﴿۹﴾ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا

يَكْذِبُونَ ﴿۱۰﴾ [البقرة: ۹-۱۰].

«می‌خواهند الله و کسانی که ایمان آورده‌اند را فریب دهند، ولی فریب نمی‌دهند، مگر

خودشان را اما نمی‌فهمند. در قلب‌هایشان مرض نفاق هست و خداوند هم مرض آنان

را افزوده و برای آنان بخاطر آنچه که تکذیب کرده‌اند، عذابی دردناک است».

«ب» انواع نفاق

نفاق دو نوع است:

نوع اول: نفاق اعتقادی همان نفاق اکبر است که مرتکب آن اسلام را بظاهر قبول کرده و کفر را در خود پنهان می‌کند، این نوع نفاق انسان را بطور کلی از دایره اسلام خارج می‌گرداند و کسی که به این نوع نفاق مبتلا باشد در پایین‌ترین درجات جهنم است، خداوند اهل نفاق اکبر را به تمام صفات شر وصف کرده است، که عبارتند از: کفر و عدم ایمان، به بازی و شوخی گرفتن دین و مسلمانان و مسخره و استهزا کردن آنان، قلباً با دشمنان اسلام همکاری کردن و در دشمنی با اسلام با آنان

مشارکت کردن، این دسته از منافقین در هر زمانی وجود دارند، بویژه زمانی که اسلام قدرت پیدا می‌کند و منافقین آشکارا توانایی مبارزه با اسلام را نداشته باشند، در چنین مواقع به ظاهر ایمان می‌آورند تا پنهانی و از پشت سر به اسلام و مسلمانان ضربه بزنند، و بتوانند در میان مسلمانان زندگی کنند و خون و مالشان در امان باشد. منافق در ظاهر به خدا، ملائکه، کتابهای او، پیامبران و روز آخرت ادعای ایمان می‌کند، اما در باطن نه تنها به موارد مذکور ایمان ندارد بلکه تکذیب هم می‌کند. منافق ایمان به خدا ندارد. در حالی که خداوند با کلامی که بر بشر نازل کرده، سخن گفته و او را رسول و فرستاده به سوی مردم قرار داده، تا به اذن خدا مردم را هدایت می‌کند، و آنان را از عذاب و عقاب خداوند می‌ترساند. خداوند پرده از نفاق این منافقین برداشت و اسرار و نهان آنان را در قرآن کریم روشن ساخت و نقشه‌هایشان را برای بندگان خود برملا کرد، تا از منافقین و پیروانشان دوری کنند، خداوند گروه‌های سه‌گانه مردم را در اول سوره بقره ذکر کرده که این سه گروه مؤمنین، کفار و منافقین هستند. درباره مؤمنین چهار آیه آورده، درباره کفار دو آیه و درباره منافقین سیزده آیه نازل کرده است. چون منافقین هم تعدادشان زیاد است و هم خطر مبتلاشدن اکثر مردم به نفاق بیشتر است و هم شدت فتنه‌هایشان بر علیه اسلام و مسلمین زیاد است. به تحقیق بلایی که از طرف منافقین به اسلام و مسلمین وارد می‌شود خیلی سخت و سنگین است، چون خود را به اسلام نسبت داده و ادعای دوستی با اسلام را دارند اما در حقیقت دشمنان اسلام‌اند، و به هر شکل و صورت با اسلام دشمنی و عداوت می‌کنند، تا جایی که دشمنی‌شان آشکار می‌شود، کارهایشان به حدی فریبکارانه است که جاهل گمان می‌کند که قصدش اصلاح است در صورتیکه در حقیقت فساد است.^۱

۱- از رساله ابن القیم در بیان صفات منافقین.

این نفاق شش نوع است^۱:

- ۱- تکذیب پیامبر ﷺ
- ۲- تکذیب بعضی از آنچه پیامبر ﷺ آورده.
- ۳- دشمنی، تنفر و کینه با پیامبر ﷺ.
- ۴- بغض و کینه به بعضی از آنچه که پیامبر ﷺ آورده است.
- ۵- شاد و مسرور شدن از شکست دین و پیامبر ﷺ.
- ۶- بیزاری و ناراحتی از سرافرازی و پیروزی دین و پیامبر ﷺ.

نوع دوم: نفاق عملی است که شخص یکی از اعمال منافقین را انجام دهد، در حالی که ایمان در قلبش وجود دارد، این نوع نفاق انسان را از دایره اسلام خارج نمی‌کند اما وسیله‌ای است برای خروج از دین اسلام، و کسی که این نوع نفاق را دارد ایمان و نفاق همزمان در قلبش وجود دارد و اگر این نفاق اصغر ادامه یابد به سبب آن در زمره منافقان خالص در می‌آید، پیامبر ﷺ می‌فرماید: «أَرْبَعٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ كَانَ مُنَافِقًا خَالِصًا، وَمَنْ كَانَتْ فِيهِ خَصْلَةٌ مِنْهُنَّ كَانَتْ فِيهِ خَصْلَةٌ مِنَ النَّفَاقِ حَتَّى يَدْعَهَا إِذَا أُؤْتِمِنَ حَانَ وَإِذَا حَدَّثَ كَذَبَ وَإِذَا عَاهَدَ عَدَرَ، وَإِذَا خَاصَمَ فَجَرَ»^۲. «چهار صفتند که در هر کسی باشد، منافعی خالص است، در هر کسی خصلتی از آنها داشته باشد، خصلتی از نفاق در اوست تا وقتی که آن را از خود دور کند، وقتی به او امانتی داده شود، خیانت می‌کند، وقتی سخن گوید دروغ می‌گوید، وقتی پیمان دهد آن را می‌شکند، وقتی جدال کند از حق روی می‌گرداند و مبل عمل به حق را ندارد».

لذا در هر کس که این خصلتهای چهارگانه جمع شود در واقع شرارت در او جمع شده و صد در صد صفات منافقین در او وجود دارد، و هر کس یکی از این

۱- (مجموعه التوحید النجدية) (ص / ۹).

۲- بخاری و مسلم.

خصلتها را داشته باشد، خصلتی از نفاق را دارد.

گاهی اوقات امکان دارد در کسی خصلت‌های خیر و شر و خصلت‌های ایمان و کفر و نفاق جمع شود، این شخص به اندازه خیر و شرش مستحق ثواب و مجازات است.

یکی دیگر از نشانه‌های نفاق اصغر، تبلی و کسلی در ادای نماز جماعت در مسجد است که این نیز یکی از صفات منافقین است. نفاق شر و خطر جدی به دنبال دارد و اصحاب همواره از وقوع در آن بیم داشته‌اند، ابن ابی ملیکه می‌گوید: «سی نفر از اصحاب پیامبر ﷺ را دیدم همگی بیم داشتند که مبادا به نفاق مبتلا شوند».



فرق بین نفاق اکبر و نفاق اصغر

۱- نفاق اکبر انسان را از دایره اسلام خارج می‌کند ولی نفاق اصغر انسان را از دایره اسلام خارج نمی‌کند.

۲- در نفاق اکبر اعتقاد ظاهر و باطن انسان متضاد است، اما در نفاق اصغر این تضاد فقط در اعمال است، نه در اعتقاد.

۳- مؤمن مرتکب نفاق اکبر نمی‌شود، ولی امکان ارتکاب به نفاق اصغر وجود دارد.

۴- بیشتر کسانی که به نفاق اکبر مبتل هستند توبه نمی‌کنند و اگر کسی از آنان توبه کند، در قبول توبه‌اش نزد حاکم اختلاف است، برخلاف نفاق اصغر که مرتکب آن می‌تواند توبه کند و خداوند توبه او را قبول می‌کند.

شیخ الإسلام می‌گوید^۱: «آنچه بیشتر مسلمانان دچار آن می‌شوند شعبه‌ای از شعبه‌های نفاق است، سپس خداوند توبه آنان را قبول می‌کند. گاهی اوقات

۱- کتاب الإیمان ص (۲۳۸).

چیزهایی که باعث نفاق می شود به دل مسلمانی خطور می کند اما خداوند آن را از او دفع می کند، مؤمن به وسوسه های شیطانی و کفر مبتلا می شود تا جایی که این وسوسه ها سینه او را تنگ می کند همان طور که اصحاب گفته اند: «یا رسول الله! إِنْ أَحَدُنَا لِيَجِدَ فِي نَفْسِهِ مَا لَأَنْ يَخْرُجَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ أَحَبُّ إِلَيْهِ مِنْ أَنْ يَتَكَلَّمَ بِهِ فَقَالَ: ذَاكَ صَرِيحُ الْإِيمَانِ»^۱.

و در روایتی دیگر آمده: «ما يتعاضم أن يتكلم به، قال: الحمد لله الذي ردَّ كَيْدَهُ إِلَى الْوَسْوَسَةِ» «بعضی از ما در وجود خود چیزی احساس می کند که اگر از آسمان به زمین بیافتد، برای او بهتر از این است که آن را بر زبان جاری کند، پیامبر ﷺ فرمود: «آن نشانه ای آشکار از ایمان است». و در روایتی دیگر آمده: «أنقدر سنگین است که نمی توانیم آن را بر زبان جاری کنیم». پیامبر ﷺ فرمود: «حمد و سپاس خدایی را که مکر و نیرنگ شیطان را به وسوسه تبدیل کرد». یعنی بوجود آمدن این وسوسه با این ناخوشایندی بزرگ و دفع آن از قلب از نتایج آشکار ایمان است. اما کسانی که نفاق اکبر دارند، خداوند درباره آنان فرموده:

﴿صُمُّ بُكْمٌ عُمًى فَهُمْ لَا يَرْجِعُونَ﴾ (البقرة: ۱۸).

«کر، لال و کورند لذا آنان به حق بر نمی گردند».

یعنی قلباً به سوی اسلام بر نمی گردند و می فرماید:

﴿أَوَلَا يَرَوْنَ أَنَّهُمْ يُفْتَنُونَ فِي كُلِّ عَامٍ مَرَّةً أَوْ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ لَا يَتُوبُونَ وَلَا

هُمْ يَذَّكَّرُونَ﴾ (التوبة: ۱۲۶).

«آیا نمی بینند که آنان هر سال یک یا دو بار امتحان می شوند و بعد از آن توبه

نمی کنند، و عبرت نمی گیرند و بیدار و هوشیار نمی شوند».

شیخ الإسلام می‌گوید: «علماء در قبول توبه ظاهری منافق اکبر اختلاف دارند، چون آگاهی از باطن و درون انسان ممکن نیست و آنان همیشه به ظاهر اسلام قبول کرده‌اند»^۱.



شرح حقیقت جاهلیت، فسق، گمراهی و ارتداد، اقسام و احکام هریک

۱- جاهلیت

جاهلیت به وضعیتی گفته می‌شود که اعراب قبل از اسلام بر آن بوده‌اند. مانند جهل به الله، پیامبر، احکام و قوانین، افتخار به نسب‌ها و نژادپرستی، تکبر، استبداد و غیره^۲. جاهلیتی را بدان علت جاهلیت نامیدند که شخص جاهل علم ندارد و یا از علم پیروی نمی‌کند.

شیخ الإسلام می‌گوید: «هر کس حق را نشناسد، جاهل است و نادانی‌اش بی‌خبری است و اگر معتقد به خلاف حق باشد جاهلی است که جهل مرکب دارد، مردم قبل از بعثت پیامبر ﷺ در جاهلیتی بودند که نسبت جهل به آنان می‌دادند، بگونه‌ای که تمام اقوال و اعمال‌شان را رسوم جاهلیت تشکیل می‌داد که افراد جاهل و نادان آنها را از خود ساخته بودند و جاهلان آن را انجام می‌دادند، و نیز هر چه با پیام و روش پیامبران مانند رسوم یهودیان و نصاری مخالف است، جاهلیت به شمار می‌رود. این جاهلیت قبل از بعثت پیامبر عام بوده اما بعد از بعثت پیامبر ﷺ جاهلیت در بعضی ممالک وجود داشت، ولی در بعضی دیگر رواج نداشت، مانند: جاهلیت در دارالکفر که در بعضی شهرها رواج داشت، و در بعضی دیگر رواج نداشت.

۱- مجموع الفتاوی (۴۳۴/۲۸-۴۳۵).

۲- ابن اثیر النهایة (۳۲۳/۱).

امکان دارد جاهلیت در برخی افراد وجود داشته باشد. مانند کسی که در دارالاسلام زندگی می‌کند، اما هنوز مسلمان نشده، لذا این شخص در جاهلیت به سر می‌برد. اما بطور کلی بدون قید زمانی، پس از بعثت پیامبر ﷺ جاهلیت وجود ندارد، چون همواره افرادی از امت پیامبر ﷺ هستند که تا قیامت از حق پیروی می‌کنند، اما جاهلیت مقید به زمان در بعضی از ممالک اسلامی و در بسیاری از مسلمانان وجود دارد، پیامبر ﷺ می‌فرماید: «أَرْبَعٌ فِي أُمَّتِي مِنْ أَمْرِ الْجَاهِلِيَّةِ»^۱. «چهار چیز در امت من از امور جاهلی هستند». و به ابوذر فرمود: «إِنَّكَ أَمْرٌ وَفِيكَ جاهلية»^۲. «تو فردی هستی که در تو خصلتی از جاهلیت وجود دارد». و مانند اینها»^۳. خلاصه این که: جاهلیت منتسب به جهل و نادانی است که به ندانستن علم بر می‌گردد و بر دو نوع است:

۱- جاهلیت عامه که قبل از بعثت پیامبر بوده و با بعثت او ﷺ پایان یافته است.

۲- جاهلیت خاصه که برخی از دولتها، شهرها و اشخاص به آن مبتلا هستند، و همواره باقی است. با این توضیح اشتباه کسانی که جاهلیت این زمان را عام می‌دانند، روشن می‌شود. آنان می‌گویند: «جاهلیت قرن و شبیه آن». صحیح آن است که بگویند: «جاهلیت برخی افراد قرن، یا جاهلیت کثر افراد قرن». اما عام دانستن کلمه جاهلیت صحیح و جایز نیست؛ چون با بعثت پیامبر ﷺ جاهلیت عامه پایان یافته است.

۱- مسلم.

۲- مسلم و بخاری.

۳- إفتضاء الصراط (۲۲۵/۱-۲۲۷) به تحقیق دکتر ناصر العقل.

۲- فسق

فسق در لغت به معنای بیرون شدن است، و در اصطلاح شرع خروج از طاعت خدا است که هم خروج کلی را شامل می شود [مثلاً به کافر فاسق گفته می شود] و هم خروج جزئی را، و به مؤمنی که مرتکب گناه کبیره ای شده، فاسق می گویند. پس فسق دو نوع است: فسقی که انسان را از دایره اسلام خارج می کند، که همان کفر است. لذا به کافر فاسق نیز می گویند. خداوند درباره ابلیس می فرماید:

﴿فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ﴾ [الکھف: ۵۰].

«از فرمان پروردگارش تمرد کرد».

فسق شیطان کفر بود، و خداوند می فرماید:

﴿وَأَمَّا الَّذِينَ فَسَقُوا فَمَأْوَاهُمُ النَّارُ﴾ [السجدة: ۲۰].

«و اما کسانی که فاسق شدند سرانجامشان آتش است».

یعنی: کافران. و نیز می فرماید:

﴿كُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا أُعِيدُوا فِيهَا وَقِيلَ لَهُمْ ذُوقُوا عَذَابَ النَّارِ الَّتِي كُنْتُمْ بِهَا تُكَذِّبُونَ﴾ [السجدة: ۲۰].

«هر گاه که می خواهند از آتش جهنم خارج شوند، به آن بازگردانده می شوند و به

آنان گفته می شود عذاب آتشی را بچشید که آن را تکذیب می کردید».

و به مسلمان گناهکار نیز، فاسق گفته می شود، اما فسقی که مرتکب شده او را از

دایره اسلام خارج نمی کند، خداوند می فرماید:

﴿وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾ [النور: ۴].

«و کسانی که به زنان پاکدامن نسبت زنا می دهند، سپس چهار شاهد نمی آورند،

هشتاد ضربه شلاق به آنان بزنید، و هرگز گواهی دادن آنها را قبول نکنید و چنین

کسانی فاسق اند».

﴿فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ فَلَا رَفَثَ وَلَا فُسُوقَ وَلَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ﴾
[البقرة: ۱۹۷].

«پس کسی که حج را بر خود واجب کرده باشد. در حج آمیزش جنسی، گناه و جدالی نیست».

که علما در تفسیر فسوق در این آیه گفته‌اند: منظور گناهان است ۱.

۳- گمراهی [ضلال]

گمراهی یا ضلال انحراف از راه راست و مستقیم است که متضاد هدایت است. خداوند می‌فرماید:

﴿مَنْ أَهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ ۖ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا﴾
[الإسراء: ۱۵].

«هر کس هدایت یابد به نفع خود هدایت یافته و هر کس گمراه شود، گمراهیش به زیان خودش است».

بر گمراهی معانی مختلفی اطلاق می‌شود:

۱- بعضی اوقات به معنی کفر می‌آید، خداوند می‌فرماید:

﴿وَمَنْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا﴾ [النساء: ۱۳۶].

«هر کس به الله، ملائکه، کتاب‌هایش، پیامبرانش و روز آخرت کافر شود به تحقیق گمراه شده، گمراه شدنی بسیار دور [از حق]».

۲- گاهی گمراهی به معنای شرک به کار می‌رود، خداوند می‌فرماید:

۱- کتاب الایمان، شیخ الإسلام ص (۲۷۸).

﴿وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا﴾ [النساء: ۱۱۶].

«هر کس به الله شرک بورزد به تحقیق گمراه شده، گمراه شدنی بسیار دور [از حق]». ۳- گاهی به معنای مخالفت غیر از کفر به کار می‌رود، مثلاً فَرَقَ گمراه، یعنی فَرَقَ مخالف.

۴- بعضی اوقات به معنی خطا می‌آید، مانند قول موسی عليه السلام که فرمود:

﴿قَالَ فَعَلْتُهَا إِذَا وَأَنَا مِنَ الضَّالِّينَ﴾ [الشعراء: ۲۰].

«[موسی] گفت: وقتی آن کار را انجام دادم، از خطاکاران بودم».

۵- گاهی به معنی نسیان و فراموشی می‌آید. خداوند می‌فرماید:

﴿أَنْ تَضِلَّ إِحْدَاهُمَا فَتُذَكِّرَ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَىٰ﴾ [البقرة: ۲۸۲].

«تا اگر یکی از آن دو [زن] فراموش کرد دیگری به یاد او بیندازد».

۶- گاهی به معنای چیز گم شده و پنهان به کار می‌رود مانند «ضالة الإبل» یعنی شتر گمشده^۱.

۴- ارتداد، اقسام و احکام آن

رده: در لغت به معنای رجوع و بازگشت است خداوند می‌فرماید:

﴿وَلَا تَرْتَدُّوا عَلَىٰ أَدْبَارِكُمْ﴾ [المائدة: ۲۱].

«و به [عقیده] پیشینیان برنگرد».

و در اصطلاح فقهی: کافر شدن پس از مسلمان شدن است، خداوند می‌فرماید:

﴿وَمَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ ۖ فَيَمُتْ وَهُوَ كَافِرٌ فَأُولَٰئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾ [البقرة: ۲۱۷].

«و هر کس از شما از دینش برگردد و در حال کفر بمیرد، چنین کسانی اعمالشان در

دنیا و آخرت بر باد می‌رود و آنان اعمالشان از بین رفته و تا ابد در آتش می‌مانند».

اقسام ارتداد: هر کس یکی از نواقض اسلام را انجام دهد، مرتد می‌شود،

نواقض اسلام زیاد است و به چهار دسته تقسیم می‌شود:

۱- مرتد شدن زبانی: مانند دشنام دادن به الله، یا رسول خدا ﷺ، یا ملائکه، یا

یکی از پیامبران او، یا کسی ادعای علم غیب یا ادعای پیامبری کند، یا

کسی را تصدیق کند که ادعای علم غیب می‌کند، یا غیر خدا را به فریاد

بخواند، یا در کارهایی که غیر خدا قادر به انجام آن نیست تقاضای کمک و

فریادرسی از غیر خدا کند، یا به غیر خدا در آنچه فقط در حیطه‌ی قدرت

خداوند است، پناه برد.

۲- مرتد شدن بصورت عملی: مانند سجده بردن برای بت، درخت، سنگ،

قبور و ذبح برای قبور، انداختن قرآن در جاهایی که نجس و ناپاک است،

جادوگری، یادگرفتن و یاد دادن آن، و عدم حکمرانی به قوانینی که خداوند

نازل کرده با اعتقاد به جایز بودن این امر.

۳- مرتد شدن اعتقادی: مانند اعتقاد به این که خداوند شریک دارد، یا زنا و

مشروبات الکلی و ربا حلال است، یا اینکه فرد بگوید نان حرام است، و

نماز واجب نیست، و مانند اینها که حلال یا حرام یا واجب بودن آن به

اجماع قطعی ثابت شده است، و همه از آن آگاهند.

۴- مرتد شدن با شک در موارد فوق: مانند کسی که در حرام بودن شرک، زنا و

مشروبات الکلی شک کند، یا در حلال بودن نان، یا در رسالت پیامبر ﷺ و

سایر انبیاء شک کند، یا در صدق پیامبر یا دین اسلام یا صلاحیت دین

اسلام برای این زمان شک داشته باشد.



احکامی که پس از اثبات ارتداد، بر مرتد جاری می‌شود

- ۱- به او سه روز مهلت داده شود که توبه کند، اگر توبه کرد و مسلمان شد، توبه‌اش قبول می‌شود و به حال خود رها می‌شود.
- ۲- اگر از توبه سرباز زد قتلش واجب است، چون پیامبر ﷺ فرمود: «من بدل دینه فاقتلوه»^۱. «هر کس دینش را تغییر داد او را بکشید».
- ۳- در مدت سه روز مهلت داده شده برای توبه، از تصرف در اموالش منع می‌شود، اگر مسلمان شد داراییش به او تعلق می‌گیرد و اگر توبه نکرد داراییش از وقتی که به مجازات مرتد شدن کشته شود، یا در حال ارتداد بمیرد به عنوان مال غنیمت، به بیت المال مسلمانان تعلق می‌گیرد. و گفته شده: از زمان مرتد شدن دارایی‌اش را در مصالح مسلمین صرف کنند.
- ۴- رابطه‌ی ارث و میراث بین او و خویشاوندانش قطع می‌شود لذا هیچ کس از او ارث نمی‌برد و میراث کسی هم به او نمی‌رسد.
- ۵- اگر در حال مرتد شدن بمیرد یا کشته شود نه غسل داده می‌شود و نه بر او نماز خوانده می‌شود، و نباید در قبرستان مسلمین دفن شود، بلکه باید در گورستان کافران دفن یا در هر جای دیگری غیر از قبرستان مسلمانان زیر خاکش کنند.



۱- بخاری و أبو داود.

فصل دوم

اقوال و افعالی که با توحید منافات دارد و به آن نقص وارد می‌کند

بخش اول: کسانی که با نگاه کردن از کف دست، فنجان و ستارگان می‌گویند: غیب می‌دانند.

بخش دوم: جادو، افسون و فال‌گیری.

بخش سوم: پیشکش کردن قربانیه‌ها، نذور و هدایا برای مزارها، قبرها و تعظیم آنها.

بخش چهارم: حکم تعظیم مجسمه‌ها و نصب تندیس به قصد یاد بود.

بخش پنجم: حکم مسخره کردن دین و اهانت به حرمت آن.

بخش ششم: حکمرانی به قوانینی که خداوند نازل نکرده.

بخش هفتم: ادعای حق قانونگذاری و حلال و حرام کردن.

بخش هشتم: منتسب نمودن خود به مذاهب الحادی و احزاب جاهلی.

بخش نهم: عقیده ماده گرایی حیات و مفاسد آن.

بخش دهم: تعویذ و گره بند.

بخش یازدهم: سوگند به غیر خدا، توسل و طلب فریاد رسی از مخلوق.

ادعای کسانی که می‌گویند: با نگاه کردن به کف دست، فنجان و ستارگان غیب می‌دانند

منظور از علم غیب این است که فردی ادعا کند می‌تواند از گذشته، آینده و آنچه از مردم پنهان است و آن را نمی‌بینند خبر دهد. در حالی که خداوند دانستن این امور را مختص خود کرده و می‌فرماید:

﴿قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ﴾ [النمل: ۶۵].

«بگو هر آنچه در آسمانها و زمین است، غیب را نمی‌داند بجز الله».

لذا غیر از خداوند سبحان کسی علم غیب را نمی‌داند. اما بعضی اوقات رسولانش را بنا به حکمت و مصلحت، از علم غیب هر اندازه که بخواهد آگاه می‌سازد:

﴿عَلِمَ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا ۖ إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ﴾ [الجن: ۲۶-۲۷].

«داننده غیب الله است، و هیچ کس را از غیب آگاه نمی‌سازد، مگر پیغمبری که از او خشنود باشد».

و برای پیامبران امور غیبی را هر اندازه که بخواهد مطلع می‌کند، چون بعضی از معجزات پیامبران، خبر دادن از غیبی است که خداوند او را بر آن مطلع کرده تا دلیلی بر صدق نبوت پیامبران باشد، این حکم برای تمام فرستادگان از ملائکه و انسانها عمومیت دارد، و غیر از آنان کسی دیگر را از غیب آگاه نکرده است، چون از دلایل ثابت است که خداوند فقط این دو دسته را از غیب آگاه کرده، لذا به جز پیامبران هر کس به هر وسیله‌ای ادعای علم غیب کند دروغگو و کافر است، فرقی نمی‌کند این ادعا از روی خواندن کف دست، فنجان، افسون‌گری، سحر، یا از روی ستارگان و غیره باشد.

این همان چیزی است که بعضی ساحران و دروغگویان انجام می‌دهند و ادعا می‌کنند که می‌توانند مکان اشیاء گم شده و ناپیدا را بگویند، و ادعا می‌کنند که علت بعضی از بیماریها را می‌دانند و می‌گویند: تو فلانی، فلان کار و فلان کار را با تو کرده به همین خاطر مریض شدی، که در واقع این کار در اثر به خدمت در آوردن جن و شیاطین است. و به مردم می‌گویند این آگاهیها را از طریق به کار بردن این اشیاء [خواندن کف و فنجان و ...] بدست می‌آوریم که در حقیقت فریب دادن مردم و غیر حقیقی جلوه دادن وقایع است. شیخ الإسلام می‌گوید: «هر کدام از کاهنان دوستانی از شیاطین دارند که او را از بسیاری از غیبات که از طریق استراق سمع [گوش دادن به سخنان ملانکه] بدست می‌آورند آگاه می‌کند و دروغ را با واقعیات می‌آمیزد، در ادامه شیخ الإسلام می‌گوید: بعضی از کاهنان شیطان، خوردنیهایی از جمله میوه و شیرینی و سایر غذاها را برایشان می‌آورند که معمولاً آن جا یافت نمی‌شود، و بعضی از آنها را جن با پرواز به مکه، بیت المقدس یا جاهای دیگر می‌برد».

گاهی اوقات خبر دادن از غیب، از طریق ستارگان است که از روی احوال فلکی و حرکات سیارات، از حوادث زمین خبر می‌دهند. مانند وقت وزش بادهای آمدن باران، تغییر نرخ اجناس، و سایر اموری که گمان می‌کنند، دانستن آن از روی علم به حرکت ستارگان در مدارشان و نزدیک و دور شدن آنها از همدیگر است. و می‌گویند: اگر در زمان نزدیک شدن فلان ستاره با فلان ستاره ازدواج کنند. فلان حادثه در زندگی آنها اتفاق خواهد افتاد، یا اگر در آن زمان مسافرت کنند، فلان حادثه و فلان حادثه برای آنان رخ خواهد داد، یا اگر در آن زمان تولدی صورت گیرد فلان برکت، نحس و شر بر او وارد خواهد شد، همانطور که در بعضی معجلات

انحرافی، جملات و کلمات مسخره، دروغ، پوچ و اباطیلی درباره برجه‌ها و آنچه که در آنها روی خواهد داد، چاپ می‌کنند.

با این حال بعضی از جاهلان و افراد ضعیف الایمان پیش این کاهنها رفته و از آنان درباره زندگی خود و آنچه برایش رخ می‌دهد یا در ازدواج و سایر امورش بر سر او می‌آید، سؤال می‌کنند. لذا هر کس ادعای علم غیب کند و نیز هر کس او را در این ادعا تصدیق و تأیید کند، کافر و مشرک است. چون او ادعای مشارکت با خدا را در علمی می‌کند که مخصوص خدا است و ستارگان و سیارگان همگی مسخر خدا و مخلوق او هستند، و کاری از دست آنها ساخته نیست، لذا بر نحس و خوش بودن و مرگ و زندگی کسی دلالت ندارند، این‌ها همه از کارهای شیاطین هستند، که استراق سمع می‌کنند.



سحر، افسون گری، فال گیری

تمام این امور، اعمال شیطانی و حرامی هستند که به عقیده خدشه وارد کرده و مخالف عقیده صحیح می‌باشند، چون این کارها بدون اعمال شرکی صورت نمی‌گیرند.

۱- سحر عبارت است از آنچه که مخفی شده و سبب آن نامعلوم است، به این دلیل سحر نام‌گذاری شده که با پنهانی صورت می‌گیرد طوریکه با چشم دیده نمی‌شود، و آن امور پنهانی عبارتند از: آنچه که مریض به واسطه آن بهبود پیدا می‌کند، جملاتی که بر زبان جاری می‌کنند، دارو و دود و مه، همه اینها واقعیت دارند، بعضی از انواع سحر در قلب و بدن اثر می‌گذارد، طوریکه موجب بیماری و مرگ می‌شود، رابطه زن و مرد را خراب می‌کند و موجب از هم پاشیدن زندگی‌شان می‌شود، البته این تأثیر به إذن و اراده کونی و قدری خداوند است، سحر عملی شیطانی است که دست یافتن به بسیاری از امور آن بدون شرک و نزدیکی به ارواح

خبیثه از راه عملی کردن آنچه دوست دارند و به خدمت گرفتن این ارواح برای همکاری در انجام اعمال جادویی ممکن نیست.

لذا رسول الله ﷺ سحر را در کنار شرک قرار داده و می‌فرماید: «اجتنبوا السبع الموبقات، قالوا: وما هي؟ قال: الإِشْرَاقُ بِاللَّهِ وَالسَّحَرُ...»^۱. «از هفت چیز هلاک‌کننده دوری کنید، [اصحاب] گفتند: آنها کدامند؟ فرمود: شریک قرار دادن برای الله، و سحر...».

سحر از دو جهت شرک است:

۱- از جهت به کارگیری شیاطین و برقرار نمودن رابطه و نزدیک شدن با آنها از راه عملی نمودن اموری که دوست دارند، تا متقابلاً آنها نیز مطیع جادوگر شوند؛ لذا سحر از چیزهایی است که شیاطین آموزش می‌دهند، خداوند می‌فرماید:

﴿وَلَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ﴾ [البقرة: ۱۰۲].

«بلکه شیاطین کافر شدند، به مردم سحر یاد می‌دادند».

۲- آنچه در جادوگری از ادعای علم غیب و شریک بودن با الله در این مورد است، و این کفر و گمراهی است. خداوند می‌فرماید:

﴿وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلْقٍ﴾ [البقرة: ۱۰۲].

«و به تحقیق دانستند کسی که سحر یاد بگیرد در آخرت هیچ چیزی نصیب او نمی‌شود».

وقتی که واقعیت این است، شکی نیست که سحر کفر و شرک است و با عقیده صحیح منافات دارد، و کشتن جادوگر واجب است همانطور که گروهی از بزرگان صحابه رضی الله عنهم جادوگران را کشته‌اند.

بسیاری از مردم درباره سحر و ساحری سهل انگاری می‌کنند، و چه بسا که آن را فنی از فنون تلقی کرده و به آن افتخار می‌کنند، به ساحران جایزه می‌دهند و آنان را تشویق می‌کنند، و به همین منظور برایشان مجالس، تجمعات و مسابقاتی برگزار می‌کنند، که هزاران تماشاگر و تشویق‌کننده در آن شرکت می‌کند، و این نشانه بی‌خبری و جهالت از دین و بی‌ارزش دانستن عقیده و میدان دادن به مسخره‌کنندگان دین است.

۲- کھانت و عرافی [فال‌گیری]

کھانت و عرافی هر دو ادعای دانستن چیزهای ناپیدا است، مانند خبر دادن از آنچه که در زمین اتفاق می‌افتد، و مکان اشیاء گمشده را پیدا کردن. و این از راه به خدمت در آوردن شیاطینی ممکن است که از آسمان استراق سمع می‌کنند. خداوند می‌فرماید:

﴿هَلْ أُنَبِّئُكُمْ عَلَىٰ مَن تَنَزَّلُ الشَّيَاطِينُ ﴿٣١﴾ تَنَزَّلُ عَلَىٰ كُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ ﴿٣٢﴾ يُلْقُونَ السَّمْعَ وَأَكْثُرُهُمْ كَاذِبُونَ ﴿٣٣﴾﴾ [الشعراء: ۲۲۱-۲۲۳].

«آیا به شما خبر بدهم شیاطین بر چه کسانی نازل می‌شوند، بر هر دروغگوی گناهکار نازل می‌شوند، گوش فرا می‌دهند در حالی که اکثر ایشان دروغگویند».

شیطان با گوش دادن به سخنان ملائکه استراق سمع می‌کند و آنچه را می‌شنود در گوش کاهن القاء می‌کند و کاهن به همراه این کلمه راست، صدها دروغ همراه می‌کند، مردم به سبب یک کلمه راستی که از آسمان گرفته او را تصدیق می‌کنند، در حالی که فقط خداوند است که علم غیب می‌داند، لذا هر کس به وسیله کھانت یا به هر طریقی در موارد فوق مشارکت داشته باشد یا کسی را تصدیق کند که این ادعاها را دارد، برای خدا شریک قرار داده است، زیرا این علوم مختص خداست.

کھانت خالی از شرک نیست، چون نزدیکی به شیاطین و از راه برآوردن کردن خواسته‌های آنان است.

کهنات از این جهت شرک در ربوبیت است که ادعا می‌کنند با خدا در علمش شریکند، و از طرفی شرک در الوهیت است چون بوسیله نوعی تقرب و نزدیکی به غیرخدا انجام می‌گیرد.

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «مَنْ أَلَى كَاهِنًا فَصَدَّقَهُ بِمَا يَقُولُ فَقَدْ كَفَرَ بِمَا أُنْزِلَ عَلَى مُحَمَّدٍ^۱». «هر کس پیش کاهنی برود و آنچه را می‌گوید تصدیق کند به آنچه بر محمد صلی الله علیه و آله نازل شده کفر ورزیده است».

لازم به یادآوری است که ساحران، کاهنان و عرافان، عقاید مردم را به باد مسخره و استهزاء می‌گیرند، گاهی خودشان را پزشک و طبیب معرفی می‌کنند و به مریض می‌گویند: گوسفند یا مرغی را با فلان نشانه ذبح کن! یا برای آنان طلسمهای شرکی و نوشته‌های شیطانی به شکلی پیچیده، نامفهوم و گنگ می‌نویسند تا به گردنشان آویزان کنند یا در صندوقها در خانه‌هایشان نگهداری کنند.

برخی ادعای علم غیب می‌کنند و اظهار می‌دارند که می‌توانند اشیاء گم شده را پیدا کنند، افراد جاهل درباره اشیای گمشده‌شان از آنان سؤال می‌کنند و آنان محل اشیای گمشده را می‌گویند، و یا به وسیله‌ی اجیرانی از شیاطین که با آنان همکاری می‌کنند، آن شیء گم شده را به آنان نشان می‌دهند، و بعضی از آنان خود را به شکل فردی «ولی» که کرامات دارد ظاهر می‌کند، خود را به آتش می‌اندازد، و ظاهراً هیچ ضرری به او نمی‌رسد، شمشیر و سلاح به خود می‌زند یا ماشین از رویش عبور می‌کند و هیچ ضربه‌ای به او وارد نمی‌شود، یا حقه‌بازیهای دیگری که در حقیقت سحر و از اعمال شیطان هستند و کاهنان و عرافان این اعمال را برای ایجاد فتنه انجام می‌دهند.

یا اموری خیالی که اصلاً حقیقت ندارد را جلوی مردم انجام می‌دهند، با حيله‌ها و نیرنگهایی که دلیل آنها نامشخص است. مانند کاری که ساحران فرعون با طناب و

عصا انجام می دادند.

شیخ الإسلام در مناظره‌ای که با ساحران بطائحه احمدیه «الرفاعیه» داشته بود گفت: «شیخ بطائحه صدایش را بلند کرد و گفت: ما دارای احوالی هستیم و چنین و چنانیم، و ادعای کارهای خارق‌العاده، مانند: آتش بازی و چیزهای دیگری می‌کرد و می‌گفت: این امور فقط مختص ماست، و آنان باید در برابر این اعمال تسلیم شوند. شیخ الإسلام گوید: در حالی که خشمگین شده بودم صدایم را بلند کردم و گفتم: من تمام احمدیه‌ها را از مشرق تا مغرب زمین، مورد خطاب قرار می‌دهم، هر کاری که آنان در آتش کردند من هم همان کار را انجام می‌دهم، هر کس در آتش سوخت مغلوب و بازنده است، - یا لعنت خدا بر او باد - به شرط اینکه خودمان را با آب گرم و سرکه بشوئیم. حاکمان و مردم در این باره از من سؤال کردند، گفتم: وارد آتش شدنشان حیل و نیرنگ است به این صورت بدنشان را با روغن قورباغه و پوسته نارنج و سنگ طلقی^۱ می‌مالند. در این لحظه بود که صدای مردم بلند شد، خواست قدرت خود را نشان دهد، گفت بعد از آنکه به بدنمان گوگرد زدیم حصیری را به دور خود می‌پیچیم، گفتم: برویم، بار دیگر تکرار کردم برویم! دستش را دراز کرد که پیراهنش را از بدنش بیرون آورد. گفتم: نه، اول بدنت را با آب گرم و سرکه شست و شو بده، بنا به عادتشان ترس از صورتش نمایان شد و به مردم گفت: هر کس امیر را دوست دارد چوبی یا دسته‌ای هیزم خشک بیاورد، گفتم: این وقت به هدر دادن است، می‌خواهی مردم متفرق شوند، و آن چه مورد نظر ماست صورت نگیرد، بهتر است چراغی روشن کنیم و انگشتانمان را بعد از شستن با آب گرم و سرکه در چراغ فرو ببریم هر کس دستش سوخت لعنت خدا بر او باد، یا او مغلوب و بازنده است،

۱- سنگ طلقی براق و شفاف و لایه لایه است که اگر به آن کوبیده شود خورد می‌شود «معجم

همینکه این را گفتم رنگش پرید و خوار و ذلیل شد^۱. با این واقعه روشن شد که این دجالها و دروغگویان با این حيله‌ها و نیرنگ‌های پنهانی به مردم دروغ می‌گویند.



پیش کش کردن قربانی‌ها و نذور و هدایا برای اماکن زیارتی، قبور و تعظیم آنها

قطعاً پیامبر ﷺ تمام راههایی را که منجر به شرک می‌شوند، مسدود کرده و مردم را به طور جدی از آن برحذر داشته است. و مسئله قبور یکی از آنهاست که قواعدی را برای جلوگیری از عبادت قبور، غلو و افراط در صاحبان این قبور، وضع کرده است، مانند:

۱- پیامبر ﷺ ما را از غلو و افراط درباره اولیاء و صالحین برحذر داشته، چون زیاده‌روی و افراط [قراردادن هر کس بالاتر از مقامی که دارد] منجر به عبادت آنها می‌شود. پیامبر ﷺ می‌فرماید: «إِيَّاكُمْ وَالْغُلُوَّ، فَإِنَّمَا أَهْلَكَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ بِالْغُلُوِّ»^۲. «از افراط و زیاده‌روی پرهیزید که غلو کسان قبل از شما را هلاک کرد». در حدیث دیگری می‌فرماید: «لَا تَطْرُونِي كَمَا أَطَرَتِ النَّصَارَى ابْنَ مَرْيَمَ، فَإِنَّمَا أَنَا عَبْدُهُ، فَقُولُوا عَبْدُ اللَّهِ وَرَسُولُهُ»^۳. «[در مدح من] زیاده‌روی نکنید آنطوریکه نصاری در حق ابن مریم زیاده‌روی کردند، من بنده‌ای بیش نیستم، پس بگوئید: بنده و رسول خدا».

۲- پیامبر ﷺ ما را از بناء قبه و ساختمان بر قبور نهی کرده است، ابو هیاج اسدی گوید: علی ابن ابی طالب ؑ به من گفت: «أَلَا أَبْعُثُكَ عَلَى مَا بَعَثَنِي عَلَيْهِ

۱- مجموع الفتاوی (ج ۱۱/۴۴۶-۴۶۵).

۲- امام احمد ترمذی ابن ماجه.

۳- بخاری.

رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنْ لَا تَدَعَ تِمَثَلًا إِلَّا طَمَسْتُهُ وَلَا قَبْرًا مُشْرِفًا إِلَّا سَوَّيْتُهُ»^۱. «آیا تو را بر آنچه پیامبر ﷺ مرا بر آن فرستاده، بفرستم؟ و آن این که هر مجسمه‌ای را دیدی آنرا از بین ببر، و هر قبر بلند شده‌ای را دیدی با خاک یکسان کن». و همچنین از بلندکردن قبر با خشت و گچ و ساختن بارگاه بر آن نهی کرده است، از جابر رضی الله عنه روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: «نهی رسول الله ﷺ عن تجصيص القبر وأن يقعد عليه وأن يبني عليه بناء»^۲. «پیامبر ﷺ از بلند کردن قبر، نشستن و بناء کردن روی آن نهی کرده است».

۳- همچنین پیامبر ﷺ از ادای نماز به طرف قبرها نهی فرموده است. از عائشه رضی الله عنها روایت است: «لما نزل برسول الله ﷺ طفق يطرح خميصة له عن وجهه فاذا اغتم بها كشفها فقال وهو كذلك: لعنة الله على اليهود والنصارى اتخذوا قبور أنبيائهم مساجد، يحذر ما صنعوا ولولا ذلك أبرز قبره غير أنه خشي أن يتخذ مسجداً»^۳. «وقتی پیامبر ﷺ مریض شد [مرضی که در آن فوت کرد] با پارچه‌ای رویش را پوشاند، وقتی که ناراحتیش بیشتر شد پارچه را از رویش کنار زد. و در آن حال گفت: لعنت خدا بر یهود و نصارا که قبور پیامبرانشان را به مسجد تبدیل کردند، عائشه گفت: از آنچه آنان انجام دادند منع کرد، و اگر بیم آن [که قبرش به مسجد تبدیل شود] نبود، قبرش ظاهر کرده می‌شد».

و در حدیث دیگری می‌فرماید: «أَلَا وَإِنَّ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ كَانُوا يَتَّخِذُونَ قُبُورَ أَنْبِيَائِهِمْ وَصَالِحِيهِمْ مَسَاجِدَ فَلَا تَتَّخِذُوا الْقُبُورَ مَسَاجِدَ فَإِنِّي أَنَهَاكُمْ عَنْ ذَلِكَ»^۴. «آگاه باشید کسانی که قبل از شما بودند، قبور پیامبرانشان را به مساجد

۱- مسلم.

۲- مسلم.

۳- بخاری و مسلم.

۴- مسلم.

تبدیل کردند، آگاه باشید قبور را به مساجد تبدیل نکنید، من شما را از آن نهی می‌کنم». این نهی تبدیل کردن قبور به مساجد یعنی نماز خواندن نزدیک قبور اگرچه روی آنها مساجد ساخته نشود را شامل می‌شود، زیرا هر جایی که به قصد ادای نماز باشد، آن مکان، مسجد است. همانطوریکه پیامبر ﷺ می‌فرماید: «جُعِلَتْ لِي الْأَرْضُ مَسْجِدًا وَطَهُورًا»^۱. «زمین برای من مسجد و پاک کننده قرار داده شده است».

بنابراین اگر روی قبر، مسجدی بنا شد، حکم نماز خواندن در آن شدیدتر است. بیشتر مردم به این منهیات توجهی نمی‌کنند و آنچه پیامبر ﷺ نهی کرده، مرتکب می‌شوند و به سبب آن به شرک اکبر مبتلا می‌شوند لذا بر قبور، مساجد، ضریحها و اقامتگاههایی ساخته و آنها را به محل‌های زیارتی تبدیل کرده‌اند، و انواع شرک‌های اکبر، مانند: ذبح برای نزدیکی به صاحبان قبور، خواستن نیازها از آنان، کمک طلبیدن و نذر کردن برای آنان و سایر کارهای دیگر را در آن اماکن انجام می‌دهند. علامه ابن القیم رحمه الله می‌گوید: «هر کس امر و نهی رسول الله ﷺ و عمل صحابه را در مسئله‌ی قبور با آنچه عموم مردم در عصر حاضر^۲ انجام می‌دهند، مقایسه کند. قطعاً عمل مردم را با سنت و عمل صحابه مخالف و متضاد می‌یابد به گونه‌ای که هیچ شباهت و نقطه‌ی مشترکی با هم ندارند.

پیامبر ﷺ از ادای نماز بر روی قبور نهی کرده، ولی اینها کنار قبور نماز می‌خوانند. همچنین پیامبر ﷺ نهی کرده است که قبور به مساجد تبدیل شود، ولی

۱- بخاری و مسلم.

۲- یعنی در زمانی که او رحمه الله زندگی می‌کرده است در حالی که الآن این کارها بیشتر رواج پیدا کرده است.

اینها روی قبور مساجد می سازند و آنها را زیارتگاه می نامند، و به این صورت آن را به خانه های خدا تشبیه می کنند.

همچنین پیامبر ﷺ نهی کرده که روی قبور چراغ روشن شود، ولی اینها روی قبور شمع و چراغ روشن می کنند. پیامبر ﷺ نهی کرده است که روی قبور مراسمی همچون عید برپا شود، ولی اینها قبور را به محل اعیاد و انجام عبادات تبدیل کرده اند، و همچنانکه در اعیادشان تجمع می کنند، آنجا هم تجمع کرده و حتی بیشتر و باشکوه تر.

پیامبر ﷺ امر کرده که قبور نباید بیش از کوهان شتر بلند کرده شوند، پیامبر ﷺ چنانکه امام مسلم در صحیحش از ابی هیاج اسدی آورده که می گوید: علی ابن ابی طالب به من گفت: «أَلَا أُبَعِّثُكَ عَلَى مَا بَعَّنِي عَلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنْ لَا تَدْعَ تَمْثَالًا إِلَّا ظَمَسْتَهُ وَلَا قَبْرًا مُشْرِقًا إِلَّا سَوَّيْتَهُ» «آیا تو را برای انجام کاری نفرستم که پیامبر ﷺ مرا فرستاد، که هیچ مجسمه ای را نگذاری مگر آنکه از بین ببری، و هیچ قبر بلند شده ای را نگذاری مگر آنکه با خاک یکسان کنی».

و امام مسلم در صحیحش آورده که ثمامه ابن شفی گفت: «كُنَّا مَعَ فَضَالَةَ بْنِ عُبَيْدٍ بِأَرْضِ الرُّومِ بِرُودِسَ فَتَوَفَّى صَاحِبٌ لَنَا فَأَمَرَ فَضَالَةُ بْنُ عُبَيْدٍ بِقَبْرِهِ فَسَوَّى ثُمَّ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَأْمُرُ بِتَسْوِيَّتِهَا»^۱. «با فضاله ابن عبید در سرزمین «روم بردوس» بودیم که یکی از همراهان مان فوت کرد، فضاله دستور داد که او را دفن کنند و قبرش را با خاک یکسان کنند، سپس گفت: از پیامبر ﷺ شنیدم که دستور می داد قبور با خاک یکسان شوند». در حالی که بیشتر مردم با تمام توانشان با این دو حدیث مخالفت می کنند و قبور را مانند خانه از زمین بلند می کنند، و بر آن قبه می سازند.

در ادامه علامه ابن القیم می‌گوید: «بین که بین امر و نهی و هدف پیامبر ﷺ در مسئله‌ی قبور با عمل‌کرد فعلی مردم چه فرق بزرگی وجود دارد، و شکی نیست که مفسد این کارها به حدی زیاد است که کسی توانایی ذکر همه‌ی آنها را ندارد». علامه ابن القیم در ادامه بسیاری از این مفسد را یادآور شده تا جایی که می‌گوید: «آنچه پیامبر ﷺ درباره زیارت قبور مشروع کرده یادآوری روز آخرت و دعای خیر، طلب رحمت و استغفار برای مرده است، در این صورت زیارت‌کننده هم به خود و هم به مرده احسان کرده است، ولی این مشرکین حقیقت را تغییر داده، دین را عوض کرده و هدفشان از زیارت شریک قرار دادن میت با خدا، کمک خواستن از او، واسطه قراردادنش، و طلب نزول برکات، و برآورده کردن سایر نیازها می‌دانند، و به این ترتیب هم به خود و هم به مرده گناه می‌رساند و از خیر و حسناتی که خداوند مشروع کرده همچون دعا، طلب رحمت و استغفار برای میت و غیره، محروم می‌شوند»^۱.

با این توضیحات روشن شد که پیش کش کردن نذور و قربانی‌ها برای اماکن زیارتی شرک اکبر است، که در اثر مخالفت با سنت پیامبر ﷺ در خصوص قبرها بوجود آمده است، این در حالی است که واجب است قبرها به روش صحیح درست شود و دستورات شریعت در آنها رعایت گردد، مانند درست نکردن قبه و مسجد بر روی قبرها. چون همینکه روی قبور، قبه بنا شود و در اطراف آن مساجد و محلهای زیارتی ساخته شود، افراد جاهل گمان می‌کنند کسانی که در این قبور دفن شده‌اند، نفع و ضرر می‌رسانند به فریاد صداکنندگان خود می‌رسند و نیازهای پناه برندگان را برآورده می‌کنند، به همین خاطر است که نذور و قربانی را پیش کش آنها می‌کنند تا اینکه به بهتایی تبدیل شده و به عنوان غیر خدا عبادت می‌گردند.

پیامبر ﷺ فرموده‌اند: «اللَّهُمَّ لَا تَجْعَلْ قَبْرِي وَثَنًا يُعْبَدُ»^۱. «پروردگارا! قبرم را بتی قرار مده که عبادت شود».. پیامبر ﷺ این دعا را به این دلیل کرده که این بدعتها در آینده، در غیر او ﷺ رواج پیدا خواهد کرد، این بدعتها در بسیاری از کشورهای اسلامی رواج یافت، اما خداوند به برکت دعای پیامبر ﷺ قبر او را از این بدعتها محفوظ نگه داشت، گرچه در مسجدش [مسجد نبوی] بعضی از اعمال مخالف شرع بوسیله بعضی از انسانهای جاهل و خرافی انجام می‌شود، اما امکان دسترسی به قبر او برایشان وجود ندارد. چون قبر پیامبر ﷺ در خانه‌اش است و در مسجد قرار ندارد و بوسیله دیوارهایی احاطه شده است، چنانکه علامه ابن القیم رحمه الله در [نونه] اشعارش می‌گوید:

فاستجاب رب العالمین دعاءه وأحاطه بثلاثة الجدران

«رب العالمین دعایش را اجابت کرد و قبرش را بوسیله‌ی سه دیوار احاطه کرد».



حکم تعظیم تماثیل و نصب‌های یادبود

تماثیل: جمع تماثل است و آن مجسمه‌ای است به شکل انسان یا حیوان یا سایر جانداران است، و نصب در اصل نشانه و سنگهایی است به شکل فرمانده و شخص مورد احترامی که مشرکین برای زنده نگه‌داشتن یاد آنها حیوانات خود را ذبح می‌کردند. پیامبر اسلام ﷺ عکس موجودات زنده و جانداران بویژه عکس انسان‌های دارای مناصب و مقام، مخصوصاً تصویر مانند: علماء، فرمانروایان، پارسایان، فرماندهان لشکر و رؤسا نهی کرده است، فرقی ندارد که این عکس‌ها از طریق رسم عکس بر روی پارچه، کاغذ، دیوار یا لباس باشد، یا به وسیله وسایل نوری معروف در این

زمان یا از طریق تراشیدن مجسمه‌ها به شکل بت. پیامبر ﷺ از آویزان کردن تصاویر بر دیوار و مانند آنها و از نصب مجسمه‌های یادبود نهی کرده، چون این کارها مقدمات رسیدن به شرک است، اولین شرکی که در زمین به وجود آمد بوسیله عکسها و مجسمه‌ها بوده است. در میان قوم نوح علیهم السلام مردان نیکوکاری بودند که پس از مرگشان مردم، اندوهگین و عزادار شدند، لذا شیطان به آنان الهام کرد که در محلهای اقامتشان مجسمه‌هایی نصب و به نامشان نامگذاری کنند آنان این کار را کردند، در ابتدا آنها را عبادت نمی‌کردند، اما همین که آن نسل از بین رفت و علم و آگاهی به فراموشی سپرده شد، مورد عبادت قرار گرفتند^۱. به همین خاصر خداوند نوح علیهم السلام را مبعوث کرد تا از شرکی که به سبب این تصاویر و مجسمه‌ها بوجود آمده بود نهی کند. ولی قومش از او سرپیچی کردند و بر عبادت تصاویر و مجسمه‌هایی که به بت تبدیل شده بود پافشاری کردند. خداوند می‌فرماید:

﴿وَقَالُوا لَا تَذَرُنَّ آلِهَتَكُمْ وَلَا تَذَرُنَّ وَدًّا وَلَا سُوَاعًا وَلَا يَغُوثَ وَيَعُوقَ وَنَسْرًا﴾ [نوح: ۲۳].

«و گفتند از معبودهایتان دست برندارید، و از ود، سواع، یغوث، یعوق و نسر دست برندارید».

اینها اسامی مردان صالحی بودند که این مجسمه‌ها را به شکل و هیئت آنها ساخته بودند تا جهت احترام و بزرگداشت، یاد آنها را زنده نگه دارند.

بین سرانجام مسئله‌ی نصب مجسمه‌های یادبود به کجا کشید و چگونه به شرک و دشمنی با رسولش تبدیل شد. و بالاخره موجب شد که با طوفان هلاک شده و در نزد الله و رسولش منفور شوند. اینها همه بر خطرناک بودن پیامد عکس‌ها و مجسمه‌ها دلالت دارد. به همین دلیل پیامبر ﷺ تصویرگران را لعنت کرده، و خبر

داده که آنان در قیامت از همه‌ی مردم عذابشان شدیدتر است، و دستور به نابود کردن تصاویر داده و فرموده: «ملائکه در آن خانه‌ای که تصویر باشد داخل نمی‌شود». همه‌ی این وعیدها بخاطر مفساد و خطرات زیادی است که بوسیله‌ی آن متوجه عقیده امت می‌شود. لذا اولین شرکی که در زمین بوجود آمده به سبب آویزان کردن مجسمه‌ها بوده، فرقی نمی‌کند چه این عکسها و مجسمه‌ها در مجالس نصب شوند، یا در میادین و پارکها، چون شرعاً حرام هستند و وسیله‌ای برای افتادن بدام شرک و فساد عقیده است. این در حالی است که کافران در این عصر و زمان این کارها را بدلیل نداشتن عقیده انجام می‌دهند. و مشابهت به کفار و مشارکت با آنها بر مسلمین حرام است تا عقیده آنان که منبع قدرت و سعادتشان است محفوظ بماند.



حکم مسخره کردن دین و اهانت به ارزش‌های آن

هر کس دین را به باد استهزا و مسخره بگیرد، مرتد و بطور کلی از اسلام خارج می‌شود. خداوند می‌فرماید:

﴿قُلْ أَيْدِي اللَّهِ وَعَآيَتُهُ وَرَسُولُهُ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِئُونَ ﴿٦٥﴾ لَا تَعْتَذِرُوا قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ﴾ [التوبة: ۶۵-۶۶].

«بگو: آیا الله، آیات و رسولش را مسخره می‌کنید؟ بگو: عذرخواهی نکنید شما پس از ایمان آوردن کافر شدید».

این آیه دلالت بر این دارد که به باد استهزاگرفتن خدا، رسول و آیات خدا، کفر است و استهزاگرفتن یکی از این موارد سه گانه، استهزا به تمام آنها است، منافقین، پیامبر ﷺ و اصحاب را مسخره می‌کردند لذا این آیه نازل شد؛ به همین دلیل مسخره کردن هر یک از این موارد لازم و ملزوم یکدیگرند، [اگر یکی از آنها مورد تمسخر قرار گیرد بقیه نیز مورد تمسخر قرار گرفته‌اند] این افراد توحید خداوند را

بی ارزش کرده و با به فریاد خواستن مردگان شرک را با ارزش جلوه می دهند، وقتی کسی آنها را به توحید دعوت دهد و از شرک نهی کند، آن را کم ارزش و پوچ جلوه می دهند. خداوند می فرماید:

﴿وَإِذَا رَأَوْكَ إِن يَتَّخِذُونَكَ إِلَّا هُزُوءًا أَهْذًا الَّذِي بَعَثَ اللَّهُ رَسُولًا ۝﴾
[الفرقان: ۴۱].

«وقتی که تو را ببینند حتماً تو را به باد مسخره می گیرند و می گویند: آیا این کسی است که خدا او را رسول فرستاده است، اگر بر عبادت معبودهایمان صبور نبودیم نزدیک بود ما را از معبودهایمان دور کند».

سپس وقتی پیامبر آنان را از شرک بر حذر می داشت ایشان او را مسخره می کردند و هر گاه پیامبران به توحید دعوت می دادند، چون در وجودشان شرک ریشه دوانده بود از آنان عیب جویی کرده و آنان را کم عقل، گمراه و دیوانه توصیف می کردند، و نیز کسانی که در عقیده به مشرکین شباهت دارند، وقتی ببینند کسی به توحید دعوت می دهد بخاطر شرکی که در وجودشان هست، او را مسخره می کنند، خداوند می فرماید:

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَندَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ ۝﴾
[البقرة: ۱۶۵].

«بعضی از مردم شریک هایی غیر از خدا برای او قرار می دهند و مانند خدا، آنان را دوست دارند».

هر کس مخلوقی را مانند خداوند دوست داشته باشد، مشرک است، و لازم است که بین دوستی به خاطر الله و دوستی با الله فرق قایل شویم. این افراد که قبور را همچون بت ها قرار داده و توحید و عبادت الله را مسخره می کنند! و غیر الله را شفیع و واسطه پنداشته و تعظیم می کنند، هر یک از آنها حاضر است سوگند غموس

[سوگندی که فرد می‌داند دروغ است] بخورد، اما جرأت نمی‌کند به شیخش سوگند دروغ بخورد، بسیاری از مردم معتقدند که به کمک طلبیدن شیخ در کنار قبرش یا جای دیگر بهتر است از اینکه خدا را سحرگاهان در مسجد به فریاد بطلبند، و کسی که از عقیده‌ی شرکی آنها برگشته و موحد شده است را مسخره می‌کنند، بسیاری از آنها مساجد را تخریب و زیارتگاهها و بارگاهها را آباد می‌کنند!!! آیا این اهانت به خدا، آیات و رسول او نیست. لذا بزرگداشت و تعظیم قبرها انسان را به شرک می‌رساند^۱. متأسفانه این عقیده امروزه در میان بسیاری از قبوریها وجود دارد.

مسخره کردن دین دو نوع است:

۱- مسخره کردن صریح: مانند کسانی که آیه در شأن‌شان نازل شده که به قاریان قرآن می‌گفتند: همچون قاریان شکم‌گنده‌تر، دروغ‌گوتر و ترسوتر هنگام روبروشدن در جنگ ندیدیم. یا حرفهای دیگری مثل اینها، بعضی از آنها می‌گویند: دین شما دین پنجمی است یا دین شما کهنه و فرسوده است، یا وقتی گروه امر به معروف و نهی از منکر را می‌بینند با تمسخر می‌گویند: دینداران آمدند، و شبیه این حرفها که به راحتی قابل شمارش نیست و بزرگتر از قول کسانی است که آیه درباره آنها نازل شده است.

مسخره کردن غیر صریح: و آن دریایی است که ساحل ندارد. مانند مسخره کردن با حرکات چشم، زبان، لب، دست و غیره در زمان تلاوت قرآن یا عمل به سنت پیامبر ﷺ یا امر به معروف و نهی از منکر^۲، یا مانند سخن افرادی که می‌گویند: اسلام برای قرن بیستم کارایی ندارد، فقط برای قرون وسطی سازگار است، و یا می‌گویند: اسلام به عقب برگشتن و عقب ماندگی است و مجازاتهایی همچون حد و

۱- مجموع الفتاوی (۴۸/۱۵-۴۹).

۲- مجموعه التوحید النجدیه، ص (۴۰۹).

تعزیرات در اسلام، سخت دلی و وحشی گری است، و یا می گویند: اسلام به زن ظلم کرده چون طلاق و تعدد زوجات را مباح دانسته است. یا بگویند: حکم کردن به قوانین ساختگی و بشری برای مردم بهتر از حکم کردن به قوانین اسلام است. و به کسی که دعوت به توحید و نهی از عبادت قبور و ضرائح می کند می گویند: این شخص تندرو و سخت گیر است، یا می خواهد در میان مسلمانان تفرقه ایجاد کند، یا می گویند: وهابی است یا مذهب پنجمی دارد و شبیه این اقوال که همه آنها دشنام به دین و مسلمانان و مسخره کردن عقیده صحیح است. «لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ» یا کسی را که به یکی از سنت های پیامبر ﷺ پایبند است مسخره کنند و بگویند دین در ریش خلاصه نمی شود، [ریش را مسخره کنند] و شبیه سخنان زشت!



حکم به غیر آنچه خداوند نازل فرموده است

از مقتضیات ایمان به الله و عبادت او این است که تسلیم احکام و دستورات او بوده و به شریعتش راضی باشیم و در صورت بروز اختلاف در گفتار، اصول، طلب خون و اموال و حقوق، دشمنی ها، به قرآن و سنت رجوع کنیم.

از جائیکه خداوند حاکم است و همه داورى ها و حکم ها به او باز می گردد، لذا بر حکام واجب است هر حکمی را که خداوند نازل کرده، اجرا کنند و بر عموم مردم نیز واجب است که از حکم خداوند در قرآن و سنت رسولش فرمانبرداری کنند. خداوند می فرماید:

﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ﴾ [النساء: ۵۸].

«خداوند به شما امر می کند که امانت ها را به صاحبانشان برگردانید و هنگامی که در میان مردم حکم کردید عادلانه حکم کنید».

و خطاب به عموم مؤمنان می فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَزَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا﴾ [النساء: ۵۹].

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از الله و رسول اطاعت کنید و از صاحبان امر [حکام] فرمانبرداری کنید، و اگر در چیزی اختلاف پیدا کردید، آن را به خدا و رسول او ارجاع دهید، اگر به خدا و روز آخرت ایمان دارید، این برای شما بهتر و سرانجامی زیباتر دارد».

بنابراین خداوند توضیح می‌دهد که ایمان، با حکم کردن به غیر آنچه خداوند نازل کرده سازگاری ندارد و می‌فرماید:

﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ ءَامَنُوا بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ ۚ وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا﴾ [النساء: ۶۰].

«آیا ندیدی کسانی که گمان می‌کردند به آنچه بر تو و قبل از تو نازل شده ایمان آورده‌اند، می‌خواهند طاغوت را حکم قرار دهند [طاغوت بین آنان حکم کند] در حالی که به آنان امر شده که به طاغوت کفر ورزند و شیطان می‌خواهد آنان را گمراه کند گمراهی دور [از حق]».

تا جایی که می‌فرماید:

﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾ [النساء: ۶۵].

«اما نه، به پروردگارت قسم! که ایمان نمی‌آورند مگر اینکه در اختلافات‌شان تو را حکم و داور قرار دهند سپس از آنچه تو درباره آن قضاوت کرده‌ای هیچ ناراحتی در وجودشان به خود راه ندهند و تسلیم اوامر تو شوند».

بنابراین خداوند قویاً ایمان را از کسی که طبق حکم رسول الله ﷺ حکم نکند و یا به حکمش راضی نبوده و تسلیم حکم او نشود، نفی کرده است و نیز حاکمان و فرمانروایی که به فرامین خدا حکم نکنند را کافر، ظالم و نیز فاسق دانسته است. خداوند می‌فرماید:

﴿وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ﴾ [المائدة: ۴۴].

«و هر کس به آنچه خداوند نازل کرده حکم نکند او و امثال او، از کافرانند».

﴿وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾ [المائدة: ۴۵].

«و هر کس به آنچه خداوند نازل کرده حکم نکند او و امثال او، از ظالمانند».

﴿وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾ [المائدة: ۴۷].

«و هر کس به آنچه خداوند نازل کرده حکم نکند، او و امثال او از فاسقانند».

لازم است در تمام موارد اختلافی و اقوال اجتهادی بین علماء به آنچه خداوند نازل کرده حکم شود و او را حکم قرار دهند، و هیچ قانون و حکمی قابل قبول نیست مگر آنچه در کتاب و سنت آمده که باید بدون تعصب به مذهبی و به امامی بپذیریم و به آن عمل کنیم. نه تنها در احوال شخصی - آن طور که در برخی از دولتهای منتسب به اسلام رواج دارد - بلکه در تمام اختلاف و درگیریها و سایر حقوق باید تسلیم حکم خدا و رسول باشیم. چون اسلام تمام موارد را شامل می‌شود و از نظر اسلام از هم جدا نیستند. خداوند می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا ادْخُلُوا فِي السِّلْمِ كَآفَّةً﴾ [البقرة: ۲۰۸].

«ای کسانی که ایمان آورده اید! اسلام را با تمام جوانب آن قبول کنید».

و می فرماید:

﴿أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ﴾ [البقرة: ۸۵].

«آیا به بعضی از کتاب ایمان می آورید و به بعضی دیگر کافر می شوید».

و بر پیروان مذاهب اسلام است که اقوال امامانشان را با قرآن و سنت بسنجند آنچه موافق قرآن و سنت است قبول و به آن عمل کنند و هر چه مخالف بود بدون هیچ تعصب یا تقلیدی آن را قبول نکنند - خصوصاً در مسایل عقیدتی - چون ائمه - (رحمهم الله) به این واجب توصیه کرده اند. و این مذهب همه آنان است، و هر کس مخالف آن باشد پیرو آنان نیست اگرچه خود را به آنان نسبت دهد. این شخص مانند کسی است که خداوند درباره او می فرماید:

﴿اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِّن دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ﴾

[التوبة: ۳۱].

«آنان علماء و راهبان و مسیح پسر مریم را معبودانی غیر از خدا قرار دادند».

این آیه فقط به نصاری اختصاص ندارد بلکه تمام کسانی را که مثل آنان رفتار کنند، شامل می شود. لذا هر کس با آنچه خدا و پیامبر ﷺ امر کرده مخالفت کرده و در میان مردم به غیر آنچه خداوند نازل نموده، حکم کند یا از هوای نفس و خواسته های شخصی پیروی کند قطعاً از دایره ی اسلام و ایمان خارج شده است، هر چند ادعا کند که مؤمن است. چون خداوند چنین افرادی را مورد سرزنش قرار داده و دروغشان را که ادعای ایمان می کنند، برملاء کرده. خداوند می فرماید: ﴿يَزْعُمُونَ﴾ «گمان می کنند». که به معنی عدم ایمانشان است، چون ﴿يَزْعُمُونَ﴾ بیشتر برای کسی به کار برده می شود که ادعای دروغی می کند و با مصداق ادعای خود مخالفت می کند و به چیزی عمل می کند که با ادعایش منافات دارد. و این را خداوند سبحانه ثابت نموده و فرموده:

﴿وَقَدْ أَمَرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ﴾ [النساء: ۶۰].

«و به تحقیق به آنان امر شد که به طاغوت کفر ورزند».

زیرا کفر به طاغوت اساس توحید است همانطور که خداوند در سوره‌ی بقره^۱ به آن اشاره می‌کند. اگر این رکن و اساس وجود نداشته باشد شخص موحد نمی‌شود. و توحید اساس ایمان است که با وجود آن تمام اعمال صالح، با ارزش، و با عدم آن، همه اعمال فاسد و بی‌ارزش می‌شود. خداوند متعال فرموده:

﴿فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى﴾ [البقرة: ۲۵۶].

«پس هر کس به طاغوت کفر ورزد و به خدا ایمان بیاورد به عقیده‌ای محکم چنگ زده است».

و این بدان معناست که نپذیرفتن حکم طاغوت، ایمان آوردن به اوست^۲. و نفی ایمان از کسی که به قوانین الله حکم نمی‌کند، دلالت بر این دارد که اجرای شریعت خدا، عقیده و عبادت برای خدا است که بر هر شخص مسلمان واجب است تسلیم آن شود، و شریعت خداوند تنها برای این به مرحله‌ی اجرا گذاشته نمی‌شود که برای مردم بهتر، یا برای تأمین امنیت قانونمندتر است. بعضی از مردم فقط این حرف را مورد توجه قرار داده‌اند و طرف دیگر آن را به فراموشی سپرده‌اند، خداوند کسانی را که حکم شریعت را فقط برای مصلحت، نه عبادت پیاده می‌کنند سرزنش کرده و می‌فرماید:

۱- یعنی آیه: ﴿فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى﴾

۲- فتح المجید ص (۴۶۷-۴۶۸).

﴿وَإِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِّنْهُمْ مُّعْرِضُونَ ﴿٤٨﴾ وَإِنْ يَكُنْ لَهُمُ الْحَقُّ يَأْتُوا إِلَيْهِ مُذْعِنِينَ ﴿٤٩﴾﴾ [النور: ۴۸-۴۹].

«و وقتی به سوی خدا و رسول او دعوت شوند که بین آنها حکم کند، دسته ای از آنان روی گردانند. ولی اگر حق با آنان باشد، با نهایت تسلیم به سوی او می آیند». چون اینان به غیر آنچه خودشان دوست دارند توجه نکرده و اهمیتی نمی دهند و از آنچه مخالف هوای آنان باشد روی می گردانند، چون نمی خواهند با رجوع به حکم خدا و پیامبر ﷺ خدا را عبادت کنند.

حکم کسی که به قوانین و دستورات الله حکم نمی کند:
خداوند می فرماید:

﴿وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ﴾ [المائدة: ۴۴].
«و هر کس که به آنچه خدا نازل کرده حکم نکند، او و امثال او از کافرانند».

از این آیه کریمه روشن می شود که حکم به غیر «ما انزل الله» کفر است و این کفر گاهی کفر اکبر است که شخص را از دایره اسلام خارج می کند و گاهی کفر اصغر است که شخص را از دایره اسلام خارج نمی کند.

و این بستگی به حال حاکم دارد، اگر عقیده داشته باشد که حکم به ما انزل الله واجب نیست و در آن صاحب اختیار است، یا حکم خدا را سبک بشمارد و معتقد باشد که قوانین و نظامهای ساختگی بهتر از قانون خدا است و قانون خدا برای این زمان مناسب نبوده و سازگاری ندارد یا با حکم بغیر «ما انزل الله» قصد جلب رضایت کافران و منافقان را داشته باشد، این کفر اکبر است، ولی اگر معتقد باشد که حکم به ما «انزل الله» واجب است و آن را به عنوان یک واقعیت قبول داشته باشد ولی به آن عمل نکند مستحق عقوبت و سزا است، چنین شخصی گناهکار است

ولیکن به او حکم کفر اکبر داده نمی‌شود. و اگر با وجود سعی و تلاش و به کار بردن توانایش در شناخت حکم، در موردی حکم خدا را ندانست و خطا کرد این شخص خطاکار است، که به خاطر اجتهادش به او یک اجر داده می‌شود و خطایش مورد عفو قرار خواهد گرفت، همه‌ی اینها مختص به صدور حکم در قضایای خاص است^۱، اما حکم در قضایای عمومی متفاوت است، شیخ الإسلام^۲ می‌گوید: «اگر فرمانروا و حاکم شخص متدینی باشد اما بغیر علم حکمی صادر کند، از دوزخیان است. و اگر عالم باشد و به خلاف حقی که می‌داند حکمی صادر کند از دوزخیان است. و اگر بدون علم و برخلاف عدالت حکمی صادر کند بطریق اولی از اهل دوزخ است، و این زمانی است که در مورد شخصی معین حکم صادر کند، اما هر گاه حکم عامی را در مورد دین مسلمین صادر نماید که حق را باطل و باطل را حق، سنت را بدعت و بدعت را سنت معرفی کند، و منکر را معروف و معروف را منکر جلوه دهد، و از آنچه خدا و رسول او امر کرده‌اند نهی کند، و به آنچه خدا و رسول نهی کرده‌اند، امر کند این صورت دیگری دارد که خداوند درباره او حکم می‌کند، خدایی که معبود پیامبران و مالک روز جزا است، خدایی که همه‌ی ستایشها از اول تا آخر شایسته‌ی اوست،

﴿لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾ [القصص: ۸۸].

«فرمانروایی و حکم برای اوست و به سوی او باز می‌گردید».

﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ

وَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا﴾ [الفتح: ۲۸].

۱- شرح عقیده طحاوی، ص (۳۶۴-۳۶۳).

۲- شرح عقیده طحاوی، ص (۳۶۴-۳۶۳).

«او خداوندی است که پیامبر خود را با هدایت و دین حق فرستاده تا دین اسلام را بر سایر ادیان برتری دهد و شاهد بودن خداوند بر آن کافی است».

و می‌گوید: «بدون شک کسی که به وجوب حکمی که خدا بر پیامبرش فرستاده معتقد نباشد کافر است، لذا هر کس بین مردم بدون پیروی از آنچه خداوند نازل کرده و بر اساس نظر خود حکم کند و آن را حلال بداند و معتقد به عادلانه بودن آن باشد، کافر است، چون هیچ ملتی وجود ندارد مگر اینکه دستور به صدور حکم عادلانه می‌دهد، اما گاهی عدل در دین آن ملت، نظریات بزرگان‌شان است، و حتی بیشتر کسانی که منتسب به اسلام هستند بر اساس عادات و رسوم خود حکم می‌کنند در حالی که خداوند به این عادات امر نفرموده، مانند عاداتی که پیشینیان‌شان داشتند. آنان فرمانروایانی بودند که مردم از آنان پیروی می‌کردند، لذا معتقد بودند که همان عادات و رسوم باید قانون و حکم باشد نه قرآن و سنت، قطعاً این عقیده، کفر است.

بسیاری از مردم مسلمان شده‌اند، اما به عادات و رسومی که رهبران‌شان امر کرده‌اند، حکم می‌کنند. آنان پس از این که برایشان روشن می‌شود که باید به آنچه خداوند نازل کرده حکم کنند، بر این پایبند نیستند و حکم کردن برخلاف ما انزل الله را حلال دانسته، لذا کافرند»^۱.

شیخ محمد بن ابراهیم می‌گوید: «در این باره گفته شده: هر کس تسلیم حکم غیر خدا شود و معتقد باشد که کار او نافرمانی است و حکم خدا حق است، مرتکب کفر دون کفر [کفر اصغر] شده است، و این از مواردی است که بسیار به کمی مرتکب آن می‌شود. اما کسی که قوانین را وضع و تنظیم می‌کند، و به مرحله‌ی اجرا می‌گذارد، کفر ورزیده است هر چند به خطای خود اعتراف کند، و بگوید حکم

شرع عادلانه‌تر است، این کفر خارج کننده از دایره اسلام است^۱، شیخ محمد ابن ابراهیم رحمته الله بین حکمی جزئی که به ندرت پیش می‌آید و بین حکمی عام که مرجع جمیع احکام یا اکثر آن است فرق قائل شده و می‌گوید: این نوع کفر به طور مطلق فرد را از دایره اسلام خارج می‌کند، چون کسی که شریعت اسلامی را کنار می‌گذارد و قوانین وضعی را جایگزین آن می‌کند، این خود روشن‌ترین دلیل بر این است که آن فرد قوانین وضعی را بهتر و سازگارتر از قانون شریعت می‌داند، و شکی نیست که این عقیده، کفر اکبر و خارج کننده از دین اسلام و مخالف با توحید است.



۱- فتاوی الشیخ محمد بن ابراهیم آل الشیخ (۲۸۰/۱۲).

حکم کسی که ادعای قانونگذاری و حلال و حرام می کند

قانونگذاری قوانینی که باید بندگان در عبادات، معاملات، حل اختلافات، پایان دادن به دشمنی ها، و سایر شؤون به آن رجوع کنند حق خداوند بلندمرتبه، پروردگار مردم و خالق جهان است.

﴿أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ﴾ [الأعراف: ۵۴].

«آگاه باشید که خلق و امر فقط برای خدا است بلند مرتبه و پروردگار جهانیان است». فقط خداوند می داند چه چیزی به مصلحت بندگانست و آنرا به عنوان شریعت برایشان وضع می کند، و از جانی که او پروردگار و خالقشان است برایشان قانون وضع کرده، و بندگان باید به حکم عبودیت و بندگی خدا، احکام او را قبول کنند و مصلحتی که در این قانون گذاری است، به خودشان بر می گردد. خداوند می فرماید:

﴿فَإِنْ تَنَزَّعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا﴾ [النساء: ۵۹].

«پس اگر در چیزی اختلاف پیدا کردید آن را به الله و رسول ارجاع دهید، اگر به الله و روز آخرت ایمان دارید، این برای شما بهتر و سرانجامی تر زیاتر دارد». و می فرماید:

﴿وَمَا اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ فَحُكْمُهُ إِلَى اللَّهِ ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبِّي﴾ [الشوری: ۱۰].

«و هرگاه در چیزی دچار اختلاف شدید، قضاوت آن با خدا است خدایی که پروردگار من است».

خداوند اجازه نداده که بندگان قانونگذاری غیر از او داشته باشند و می فرماید:

﴿أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ شَرَعُوا لَهُمْ مِنَ الدِّينِ مَا لَمْ يَأْذَنْ بِهِ اللَّهُ﴾ [الشوری: ۲۱].

«آیا آنان شریکان و معبودهایی دارند که دینی را برایشان پدید آورده‌اند، که خدا به آنان اجازه نداده است».

لذا هر کس قانون و برنامه‌ای غیرقانون و برنامه خدا را قبول کند، برای خدا شریک قائل شده است، و هر عبادتی که طبق دستور خدا و پیامبر نباشد، بدعت است و هر بدعتی گمراهی است، پیامبر ﷺ می‌فرماید: «مَنْ أَحَدَثَ فِي أَمْرِنَا هَذَا مَا لَيْسَ مِنْهُ؛ فَهُوَ رَدٌّ»^۱. «هر کس در این امر ما [دین] چیزی وارد کند، که از آن نیست، مردود است».

و در روایتی دیگر می‌فرماید: «مَنْ عَمِلَ عَمَلًا لَيْسَ عَلَيْهِ أَمْرُنَا فَهُوَ رَدٌّ»^۲. «هر کس عملی انجام دهد که از دستورات ما نباشد مردود است».

هر دستور و حکمی - اعم از سیاسی یا قضائی - که طبق دستور خدا و پیامبر نباشد، از قوانین طاغوت و جاهلیت محسوب می‌شود.

﴿أَفَحُكْمَ الْجَهْلِيَّةِ يَبْغُونَ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ﴾ [المائدة: ۵۰].

«آیا می‌خواهند از حکم جاهلیت پیروی کنند، برای اهل یقین چه حکمی از حکم خدا بهتر است؟».

و نیز حلال و حرام کردن، حق خداوند متعال است، کسی حق ندارد خود را در آن شریک بداند، خداوند می‌فرماید:

﴿وَلَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَإِنَّهُ لَفِسْقٌ وَإِنَّ الشَّيْطَانَ لِيُؤْخَذَ إِلَىٰ أَوْلِيَائِهِمْ لِيُجْدِلُوَكُمْ وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ﴾ [الأنعام: ۱۲۱].

۱- بخاری و مسلم.

۲- مسلم.

«و از آنچه نام الله بر آن ذکر نشده، نخورید چون این کار فسق، و به تحقیق شیاطین به دوستانشان القا می کنند تا با شما مجادله کنند، و اگر از آنان پیروی کنید به راستی جزو مشرکانید».

بنابراین خداوند سبحان طاعت شیاطین و اولیای آنان را در حلال کردن آنچه خدا حرام کرده شرک به خود می داند، و این حکم کسانی را شامل می شود که از علماء و فرمانروایانشان در حلال کردن آنچه خداوند حرام کرده و یا حرام کردن آنچه حلال کرده، پیروی می کنند، طوریکه آنان را اربابهایی غیر از خدا قرار داده اند. خداوند می فرماید:

﴿اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَنَهُمْ أَرْبَابًا مِّن دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَنَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾ [التوبة: ۳۱].

«علماء و راهبان خود و مسیح پسر مریم را معبودانی غیر از خدا قرار داده، در حالی که به آنان امر شده که عبادت نکنند مگر پروردگار واحد را، هیچ معبود بر حق جز او نیست، پاک و منزّه است از آنچه که به او شرک می ورزند».

ترمذی و دیگر ائمه‌ی حدیث آورده اند که: «پیامبر ﷺ این آیه را بر عدی ابن حاتم طایی ؓ تلاوت کرد، عدی گفت: ای رسول خدا! ما آنان را عبادت نمی کنیم، پیامبر ﷺ فرمود: آیا آنچه را خدا حرام کرده حلال و آنچه را حلال کرده، حرام نمی کنند و شما هم آنرا حرام نمی دانید؟ گفت: بله، پیامبر ﷺ فرمود: این عبادت کردن آنهاست»^۱.

لذا پیروی از غیر الله در حلال و حرام کردن، عبادت کردن آنها بوده و شرک اکبر و منافی توحیدی است که: «لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» بر آن دلالت دارد^۲.

۱- ترمذی و ابن جریر.

۲- فتح المجید ص (۱۰۷).

پس وقتی این حال کسانی باشد که از علماء و زهاد در حلال و حرام کردنی که مخالف شرع خدا است پیروی می‌کنند در حالیکه رابطه‌ی این اشخاص به علم و دین بیشتر از دیگران است طوریکه ممکن است بعضی اوقات خطای آنها از باب اجتهادی باشد که به حق اصابت نکرده است و در این حالت مأجور نیز هستند، پس چگونه است حال کسانی که از قوانینی وضعی پیروی می‌کنند که ساخته دست کفار و بی‌دینان است و این قوانین را به ممالک اسلامی می‌آورند و با آن بین مسلمان حکم می‌کنند «ولا حول ولا قوة إلا بالله».

این افراد کافران را بعنوان اربابانی غیر از الله می‌دانند که احکام را برایشان وضع می‌کنند، حرام را برایشان مباح کرده و بین مردم حکم می‌کنند.



حکم انتساب به مذاهب الحادی و احزاب جاهلی

۱- انتساب به مذاهب الحادی مانند: شیوعیت [اشتراکیت]، علمانیت [بی‌دینی]، بلوک سرمایه‌داری [استثماری] و سایر مذاهب کفری، خارج شدن از دین اسلام است. لذا هر کسی خود را به یکی از این مذاهب نسبت دهد، هر چند ادعای اسلام کند دچار نفاق اکبر شده است. چون منافقین ظاهراً خود را به اسلام نسبت می‌دادند در حالی که در باطن با کافران بودند. خداوند می‌فرماید:

﴿وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ ءَامَنُوا قَالُوا ءَامَنَّا وَإِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزَءُونَ ﴿١٤﴾﴾ [البقرة: ۱۴].

«و وقتی که به مومنان می‌رسیدند می‌گفتند: ایمان آورده ایم و وقتی با شیاطین‌شان خلوت می‌کردند، می‌گفتند: ما با شما هستیم، ما آنان را مسخره می‌کنیم».

و می فرماید:

﴿الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ بِكُمُ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ فَتْحٌ مِنَ اللَّهِ قَالُوا أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ وَإِنْ كَانَ لِلْكَافِرِينَ نَصِيبٌ قَالُوا أَلَمْ نَسْتَحْوِذْ عَلَيْكُمْ وَنَمْنَعَكُمْ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾ [النساء: ۱۴۱].

«منافقان کسانی هستند که منتظر [رویدادی برای] شما هستند، پس اگر از طرف خدا پیروزی نصیب شما شد می گویند: مگر ما با شما نبودیم، و اگر پیروزی نصیب کافران می شد می گویند: مگر ما نبودیم که به شما امان دادیم و شما را از ضرری که مسلمانان به شما می رسانند نجات دادیم».

این منافقین حيله باز دو چهره دارند، چهره‌ای که با آن، با مومنین برخورد می کنند و چهره‌ای که با آن در میان برادران بی دین خود هستند. و دو زبان دارند، زبانی که مسلمانان آن را به ظاهر قبول می کنند و با زبان دیگر اسرار نهان خود را فاش می کنند.

﴿وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ ءَامَنُوا قَالُوا ءَامَنَّا وَإِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزَءُونَ﴾ [البقرة: ۱۴].

«و وقتی که به ایمانداران می رسیدند می گفتند: ایمان آورده ایم! و وقتی که با شیاطین شان خلوت می کردند، می گفتند: ما با شما هستیم ما آنان را مسخره می کنیم». لذا با به استهزا گرفتن پیروان قرآن و سنت، از آن دو روی برگرداندند، و منکر تسلیم حکم قرآن و سنت شدند. و دل خوش کردند به علمی که نزدشان بود و هیچگونه سودی به آنها نبخشید مگر غرور و زشتی.

و همواره مومنان پایبند به وحی الهی را به باد استهزا می گیرند. خداوند می فرماید:

﴿اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَيَمُدُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ﴾ [البقرة: ۱۵].

«خداوند آنان را مسخره می‌کند و به آنان مهلت می‌دهد تا در سرکشی خودشان متحیر بمانند».

در حالی که خداوند دستور داده که خود را به مومنین نسبت داده و با آنها باشید.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ﴾ [التوبة: ۱۱۹].

«ای کسانی که ایمان آورده اید! تقوای خدا را پیشه کنید و با صادقان باشید».

مذاهب الحادی مکتب‌های فرسوده‌ای هستند که بر باطل بنا شده‌اند، کمونیست‌ها منکر وجود خالق‌اند و با ادیان آسمانی دشمنی می‌کنند. هر کس دلخوش به این باشد که بدون عقیده زندگی کند و بدیهیات یقینی را منکر شود، در واقع عقل خود را از دست داده است. علمانیت [بی‌دینی] منکر ادیان است و بر مادیاتی که غیر از زندگی حیوانی هیچ توجیه و هدفی در زندگی ندارد بنا شده است. در نظام سرمایه داری تمام تلاش و هدف، جمع ثروت است، از هر راهی که باشد و مقید به هیچ حلال و حرام و رحم و شفقتی بر فقرا و مساکین نباشد، اساس اقتصادش سودخواهی است که دشمنی با خدا و رسول او است و باعث نابودی پایه دولت‌ها، افراد و مکیدن خون مردم فقیر است - کسی که ذره‌ای ایمان داشته باشد به جای خود، بلکه هیچ عاقلی - قبول نمی‌کند که با مذهبی زندگی کند، که عقل، دین و هدف صحیحی در زندگی خود ندارد که آن را دنبال و از آن دفاع کند. و از زمانی که دین از زندگی بیشتر مسلمانان رخت بر بست و از تربیت صحیح اسلامی غفلت ورزیدند و با تقلید کورکورانه تربیت شدند، زندگی‌شان رو به نابودی نهاد و این مذاهب در جوامع - بنام - اسلامی جا باز کردند.

۲- انتساب به احزاب جاهلی و ملی گرایی: مادی نوعی دیگر از کفر و خارج شدن از دین اسلام است، چون اسلام تعصبات و سر و صداها را جاهلی را محکوم و رد کرده است. خداوند می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىٰكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ﴾ [الحجرات: ۱۳].

«ای مردم! ما شما را از نر و ماده‌ای خلق کردیم، و شما را دسته‌ها و قبایل قرار دادیم تا همدیگر را بشناسید، گرامی‌ترین شما نزد الله با تقوی‌ترین شماست».

و پیامبر ﷺ می‌فرماید: «لَيْسَ مِنَّا مَنْ دَعَا إِلَىٰ عَصِيَّةٍ وَلَيْسَ مِنَّا مَنْ قَاتَلَ عَلَىٰ عَصِيَّةٍ، وَلَيْسَ مِنَّا مَنْ غَضِبَ لِعَصِيَّةٍ»^۱. «از ما نیست کسی که به قوم‌گرایی دعوت دهد. از ما نیست کسی که به خاطر قوم‌گرایی بجنگد. از ما نیست کسی که به خاطر قوم‌گرایی عصبانی و خشمگین شود».

و می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ قَدْ أَذْهَبَ عَنْكُمْ عِبْيَةَ الْجَاهِلِيَّةِ فِخْرَهَا بِالْأَبَاءِ إِنَّمَا هُوَ مَوْمِنٌ تَقَىٰ أَوْ فَاجِرٌ شَقِيٌّ، النَّاسُ بَنُو آدَمَ وَآدَمُ خَلَقَ مِنْ تَرَابٍ وَلَا فَضْلَ لِعَرَبِيٍّ عَلَىٰ عَجْمِيٍّ إِلَّا بِالتَّقْوَىٰ»^۲. «خداوند فخر و غرور جاهلی را بر شما حرام کرده، فخر به پدران را بر شما حرام کرده، انسان یا مومن متقی است یا گمراه بدبخت، مردم، نوادگان آدمند، آدم هم از خاک خلق شده، عرب بر عجم هیچ برتری و فضلی ندارد مگر به تقوی».

این حزب‌گرایی‌ها مسلمانان را متفرق کرده است در حالی که خداوند امر به اجتماع و همکاری بر نیکی و تقوی نموده است، و از تفرق و اختلاف نهی کرده و می‌فرماید:

﴿وَأَعِصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا﴾ [آل عمران: ۱۰۳].

۱- مسلم

۲- ترمذی و غیر او.

«همه به دین خدا تمسک جوئید و متفرق نشوید، و به یاد بیاورید نعمت‌های خدا را بر شما وقتی که با هم دشمن بودید خداوند بین قلب‌هایتان الفت و محبت قرار داد و با نعمتی که خدا به شما داد برادر هم شدید».

خداوند سبحان از ما می‌خواهد که حزبی واحد باشیم و آن حزب الله است، که موفق و رستگار است.

جهان اسلام پس از آنکه اروپا مبارزه‌ای سیاسی و فرهنگی به راه انداخت، در برابر این تعصبات خونی، قبیله‌ای و ملی تسلیم شد، و مانند قضیه‌ای علمی و حقیقتی ثابت و واقعیتی که هیچ راه فرار از آن نیست، آن را پذیرفت.

مردم از زنده کردن تعصباتی که اسلام آن را از بین برده به شیوه‌ای شگفت انگیز دفاع می‌کنند، و نیز از سر و صداها و زنده کرده شعارهای ملی با نهایت افتخار دفاع می‌کنند و ادعا می‌کنند که اینها از اسلام سابقه‌ی بیشتری دارد، و آن را بر اسلام مقدم می‌دانند، و این همان چیزی است که اسلام با اصرار تاکید دارد که جاهلیت است، به راستی خداوند بر مسلمانان منت نهاده که آنان را از این تعصبات نجات داده و آنها را ترغیب و تشویق کرده تا بخاطر این نعمت، شکر او را به جای آورند.

بسیار طبیعی است که مومن از جاهلیتی که مربوط به دوران قدیم یا نزدیک عصر حاضر باشد، بجز با بغض، کینه و تنفر یاد نکند، مگر نه این است که اگر کسی زندانی و شکنجه و اذیت و آزار شود، و سپس او را آزاد کنند هر وقت به یاد روزهای زندانی و شکنجه بیفتد، لرزه‌ای سخت بر اندام او می‌افتد؟ و اگر کسی به بیماری سخت و دراز مدت دچار شود تا جایی که نزدیک باشد او را بکشد، سپس شفا یابد هر گاه به یاد ایام بیماری بیافتد وجودش در هم می‌شکند و رنگش تغییر می‌کند؟^۱

۱- از رساله (ردة ولا أبابکر لها) ابو الحسن ندوی.

لازم است بدانیم این حزب گرایه‌ها عذاب‌ی است که خداوند بر روی گردانان از شریعت او نازل کرده کسانی که دین او را انکار می‌کنند. می‌فرماید:

﴿قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَىٰ أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِّنْ فَوْقِكُمْ أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ أَوْ يَلْبِسَكُمْ شِيْعًا وَيُذِيقَ بَعْضَكُمْ بَأْسَ بَعْضٍ﴾ [الأنعام: ۶۵].

«بگو: خدا قادر است که عذاب را از بالا و پایین بر شما بفرستد یا شما را متفرق کند و طعم جنگ و جدال با هم را به شما بچشاند».

و پیامبر ﷺ می‌فرماید: «وَمَا لَمْ تَحْكَمْ أَمَّتُهُمْ بَكْتَابِ اللَّهِ إِلَّا جَعَلَ اللَّهُ بَأْسَهُمْ بَيْنَهُمْ»^۱. «اگر حاکمانشان به قرآن حکم نکنند، خداوند آنان را دچار اختلاف و سرگستگی می‌کند».

تعصب حزبی موجب می‌شود که حق را از دیگران قبول نکنند. مانند یهود که خداوند درباره‌ی آنان می‌فرماید:

﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ ءَامِنُوا بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ قَالُوا نُوْمِنُ بِمَا أَنزَلَ عَلَيْنَا وَيَكْفُرُونَ بِمَا وَرَاءَهُ وَهُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقًا لِّمَا مَعَهُمْ﴾ [البقرة: ۹۱].

«وقتی به آنان گفته شود به آنچه خدا نازل کرده ایمان بیاورید می‌گویند: به چیزی

ایمان می‌آوریم که بر خودمان نازل شده است، و به آنچه بعد از آن نازل شد، [قرآن]

کافر می‌شوند، در حالی که [قرآن] حق و تصدیق‌کننده کتابشان [تورات] است».

تعصب‌شان نسبت به آداب و رسوم نیاکان، باعث شد که آنچه را که پیامبر آورده

قبول نکنند هر چند می‌دانستند که حق است. خداوند می‌فرماید:

﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ أَتَّبِعُوا مَا أَنزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ ءَابَاءَنَا﴾ [البقرة: ۱۷۰].

۱- قسمتی از حدیثی که ابن ماجه روایت کرده است.

«وقتی به آنان گفته شود: از آنچه خداوند نازل کرده پیروی کنید، می‌گویند: ما از چیزی پیروی می‌کنیم که پدران مان را بر آن یافتیم».

و پیروان این احزاب می‌خواهند حزب‌شان را جانشین اسلام کنند در حالی که خداوند با قوانین سعادتبخش اسلام بر بشریت منت نهاده است.



نظریه‌ی مادی‌گرایی درباره‌ی حیات و مفاسد این نظریه

دو نظریه درباره حیات وجود دارد: نظریه مادی‌گرایی و نظریه صحیح که هر کدام آثاری به دنبال دارند:

۱- نظریه مادی‌گرایی درباره‌ی حیات:

در این نظریه تفکر انسان در کسب لذات زودگذر محدود شده و عملش نیز در این چهارچوب بدون توجه به عواقب آن، محصور می‌شود. و برای آینده هیچ کاری نمی‌کند و چاره‌ای نمی‌اندیشد و توجه ندارد که الله زندگی دنیا را مزرعه آخرت قرار داده، و دنیا محل عمل و آخرت محل جزا و پاداش است و هر کس در دنیایش عمل صالح انجام دهد و ذخیره کند در هردو دنیا سود می‌برد. و هر کس در دنیا عمل صالح انجام ندهد آخرتش را تباه و نابود می‌کند. خداوند می‌فرماید:

﴿حَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ذَٰلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ﴾ [الحج: ۱۱].

«دنیا و آخرت را از دست داده است، و زیانکاری آشکار این است».

خداوند این دنیا را بیهوده نیافریده بلکه آن را برای حکمتی عظیم خلق کرده و می‌فرماید:

﴿الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا﴾ [الملک: ۲].

«خدایی که مرگ و زندگی را خلق کرده، تا شما را بیازماید که کدامیک عمل بهتری انجام می‌دهید».

﴿إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَّهَا لِنَبْلُوهُمْ أَئِيَّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا ۖ﴾^(۷)
[الکھف: ۷].

«ما آنچه را که در زمین است. زینت زمین قرار دادیم تا آنان را بیازماییم که کدامیک عمل بهتری انجام می‌دهند».

خداوند این دنیا و نیازهای زودگذر و زینت‌های ظاهری مانند: اموال، اولاد، مقام، قدرت و سایر لذایذی را که فقط خدا اندازه آن را می‌داند، برای ما قرار داده است. اما اکثر مردم فقط به ظاهر و شگفتی‌های آن توجه دارند و مقید به همین هستند و به حقیقت و راز این نعمت‌ها فکر نمی‌کنند. و با مشغول کردن خود به کسب و جمع‌آوری دنیا و بهره گرفتن از آن از هدفی که عمل برای آخرت است دور شده‌اند، بلکه منکر حیاتی غیر از زندگی این دنیا هستند.

﴿وَقَالُوا إِن هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ﴾^(۸) [الأنعام: ۲۹].

«و گفتند غیر از این دنیا، زندگی دیگری وجود ندارد و ما دوباره زنده نمی‌شویم».
و خداوند به کسانی که درباره حیات چنین طرز تفکری دارند وعده عذاب داده و می‌فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا وَرَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاطْمَأَنَّنُوا بِهَا وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ ءَايَاتِنَا غَافِلُونَ﴾^(۷) أُولَٰئِكَ مَا لَهُمْ النَّارُ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ﴿۸﴾ [یونس: ۷-۸].

«به تحقیق کسانی که به دیدار ما امیدوار نیستند و به زندگی دنیا راضی شده‌اند و به آن دل بسته‌اند و کسانی که از آیات ما غافلند، آنان جایگاهشان آتش است، به خاطر اعمالی که انجام داده‌اند».

و می‌فرماید:

﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا نُوفِّ إِلَيْهِمْ أَعْمَلَهُمْ فِيهَا وَهُمْ

فِيهَا لَا يُبْخَسُونَ ﴿١٥﴾ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ إِلَّا النَّارُ وَحَبِطَ مَا صَنَعُوا فِيهَا وَبِطُلَّ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١٦﴾ [هود: ۱۵-۱۶].

«کسانی که خواهان زندگی دنیا و زینتهای آن هستند [نتیجه‌ی] اعمالشان را در این دنیا می‌دهیم [آنچه برایشان تعیین شده است در دنیا به آنان می‌دهیم] و از آنان در دنیا کم نمی‌شود. آنان کسانی هستند که در آخرت جز آتش سزایی دیگر ندارند و آنچه در دنیا انجام داده‌اند از بین می‌رود و اعمال آنان باطل می‌شود».

این وعده شامل کسانی است که این تفکر را دارند، فرقی نمی‌کند از کسانی باشند که به قصد دنیا، اعمال دینی را انجام می‌دهند، مانند منافقین و ریاکاران با اعمال خود، یا کافرانی باشند که ایمان به زنده شدن و روز حساب ندارند، مانند مردم عصر جاهلیت، مذاهب فرسوده‌ی سرمایه‌داری، کمونیست و علمانیت [بی‌دینی] که ارزش زندگی را نمی‌دانند و حتی نظر آنها درباره حیات از نظر حیوانات بی‌ارزشتر است، چون آنان در راه اهدافی که نه برایشان ابدی است و نه آنان برای اهدافشان ابدی هستند، عقول خود را از دست داده، توانایی خود را به کار برده و اوقات خود را ضایع کرده‌اند و برای آینده‌ای که منتظر آنها است، هیچ کاری نمی‌کنند!!! و قطعاً به آن آینده [قیامت] خواهند رسید. در حالی که حیوانات بر خلاف اینها هدفی ندارند که به دنبال آن باشند و عقولی ندارند که با آن فکر کنند. به همین دلیل خداوند درباره آنان می‌فرماید:

﴿أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا ﴿١١﴾﴾ [الفرقان: ۴۴].

«آیا گمان می‌کنی که اکثر آنان می‌شنوند یا می‌فهمند. اینان نیستند مگر مانند حیوانات بلکه گمراهِتر از آنانند».

و خداوند طرفداران این نظریه را به جاهل توصیف کرده و می‌فرماید:

﴿وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٦﴾ يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَفِلُونَ ﴿٧﴾﴾ [الروم: ۶-۷].

«و اما اکثر مردم نمی‌دانند، فقط ظاهری از زندگی دنیا را می‌دانند و آنان را از آخرت غافل اند».

آنان اگر چه در صنایع و اختراعات مهارت دارند، در واقع جاهلانی هستند که شایستگی این را ندارند به اهل علم توصیف شوند، چون علم آنها از ظاهر زندگی دنیا تجاوز نمی‌کند، و این علمی ناقص است که آنان مستحق این وصف با شرافت نیستند، چون علماء به کسانی اطلاق می‌شود که خداشناس و از خدا ترس باشند. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ﴾ [فاطر: ۲۸].

«به تحقیق از میان بندگان خدا، فقط علماء از او می‌ترسند».

و از جمله تفکرات مادی درباره دنیا داستان قارون و گنجینه‌هایی است که خدا به او عطا کرده بود:

﴿فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ فِي زِينَتِهِ قَالَ الَّذِينَ يُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا يَلِيتَ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونُ إِنَّهُ لَذُو حَظٍّ عَظِيمٍ ﴿٧٩﴾﴾ [القصص: ۷۹].

«قارون با ظاهری آراسته و پر از زرق و برق به میان قومش رفت، کسانی که زندگی دنیا را می‌خواستند گفتند: ای کاش ما هم مثل آنچه که به قارون داده شده است دارایی داشتیم، او دارای ثروت فراوان است».

آنان آرزوی ثروتی مانند او را داشتند و به او غبطه می‌خوردند و براساس تفکر مادی‌شان او را به صاحب ثروتی عظیم، وصف کردند. و این همانند وضعیت کنونی دولتهای کافر است که مسلمانان ضعیف‌الایمان با تعجب به پیشرفت‌های صنعتی و

اقتصادی‌شان نگاه می‌کنند و غبطه می‌خورند، بدون اینکه به کفر آنان و عاقبت بدی که در انتظارشان است توجه کنند. و این تفکر غلط آنان را وادار به تعظیم کافران و احترام آنان نموده و در اخلاق و عادات بدشان از آنان تقلید می‌کنند، لیکن از پیشرفت‌های علمی و نظامی آنان مانند: اختراعات، تکنیک و غیره تقلید نمی‌کنند.

۲- نظریه دوم درباره زندگی دنیا [نظریه صحیح]

این است که هر چه انسان در این دنیا از مال، قدرت و توانایی ظاهری دارد وسایلی است برای استفاده، تا به کمک آن خود را برای آخرت آماده کند، در حقیقت دنیا ذاتاً مذموم نیست، بلکه بدی و خوبی آن به فردی که از آن استفاده می‌کند بستگی دارد. دنیا پل و محل عبوری برای رسیدن به آخرت؛ و محل جمع آوری آذوقه برای رسیدن به بهشت است. به بهترین زندگی که بهشتیان به آن می‌رسند بخاطر اعمالی است که در دنیا انجام داده‌اند، و در واقع دنیا محل اعمال صالح، همچون جهاد، نماز، روزه، انفاق در راه خدا و میدان مسابقه برای عمل خیر است. خداوند خطاب به بهشتیان می‌فرماید:

﴿كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا أَسْلَفْتُمْ فِي الْأَيَّامِ الْخَالِيَةِ﴾ [الحاقة: ۲۴].

«بخورید و بیاشامید گوارا باد بر شما، بخاطر آنچه در دنیا انجام داده اید».



رقی و تائم

۱- رقی: جمع رقیه، و آن جملات و کلماتی است که به قصد شفای بیماری‌هایی مانند: تب، صرع و غیره استفاده می‌شود و به آن عزائم نیز گفته می‌شود بر دو نوع است:

نوع اول: رقیه‌ای که خالی از کلمات شرکی باشد. به این صورت که آیاتی از قرآن بر مریض خوانده شود، یا برای رفع بیماری به اسماء و صفات خدا پناه برده شود،

این نوع رقیه صحیح و جایز است. چون پیامبر ﷺ گاهی این کار را کرده و به آن امر فرموده است.

عوف ابن مالک می گوید: «ما در جاهلیت رقیه [دم] می کردیم، گفتیم ای رسول خدا نظرت در این باره چیست؟ فرمود: رقیه هایتان را برایم وصف کنید، اگر در آن شرک نباشد اشکالی ندارد»^۱.

سیوطی می گوید: علما درباره جایز بودن رقی با سه شرط اجماع کرده اند:

- ۱- از کلام خدا و اسماء و صفات او باشد.
- ۲- به زبان عربی و معنای آن واضح باشد.
- ۳- اعتقاد به اینکه رقیه به خودی خود موثر نیست، بلکه به تقدیر خدا موثر است^۲.
و کیفیت آن به این صورت است که: قرآن را بر مریض می خوانند و بر او فوت می کنند، یا قرآن را بر آب می خوانند و مریض آن را می نوشد، در حدیث ثابت بن قیس آمده: «أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ أَخَذَ ثُرَابًا مِنْ بَطْحَانَ فَجَعَلَهُ فِي قَدَحٍ ثُمَّ نَفَثَ عَلَيْهِ بِمَاءٍ وَصَبَّهُ عَلَيْهِ»^۳. «پیامبر ﷺ مقداری از خاک بطحان را در ظرفی ریخت و بر آن فوت کرد و آن را بر او پاشید».

نوع دوم: رقیه ای که در آن کلمات شرکی وجود دارد و در آن از غیر خدا طلب کمک و فریادرسی می شود و به غیر او پناه می برند، مانند: رقیه به وسیله اسماء جن، ملائکه، انبیاء و صالحین که این نوع جزو عبادت غیر خداست و شرک اکبر است.
یا به غیر زبان عربی، با جملاتی گنگ و غیر قابل فهم باشد، چون بیم آن می رود که کفر یا شرکی در آن باشد و کسی متوجه نشود، لذا ممنوع و ناجایز است.

۱- مسلم.

۲- فتح المحمد ص (۱۳۵).

۳- ابو داود.

۲- تمانم

جمع تمیمه و آن نوشته ایست که به گردن بچه جهت دفع چشم زخم آویزان می‌شود و گاهی اوقات بزرگسالان زن و مرد هم از آن استفاده می‌کنند. و دو نوع است:

نوع اول: آن که با آیات قرآن است، بدین صورت که آیاتی از قرآن و یا اسماء و صفات خدا روی کاغذی نوشته می‌شود و آن را برای طلب شفا به مریض می‌بندند، علما در این نوع اختلاف دارند. در این باره دو نظریه وجود دارد:

نظریه اول: آن را مباح می‌داند، این نظریه از عبدالله ابن عمرو بن عاص، روایتی از احمد ابن حنبل، ابو جعفر الباقر و ظاهر آنچه از عائشه روایت شده نقل شده است. و اینها حدیث منع آویزان کردن تمانم را حمل بر موردی می‌دانند که در آن کلمات شرکی باشد.

نظریه دوم: آن را ناجایز و ممنوع می‌داند، این نظریه از عبدالله ابن مسعود، ابن عباس، ظاهر قول حذیفه، عقبه ابن عامر، ابن عکیم، جماعتی از تابعین از جمله اصحاب ابن مسعود و احمد نقل شده است، و بنا به نقلی، بسیاری از اصحاب او آن را قبول کرده و متاخرین به آن فتوی داده‌اند، دلیل آنها^۱ روایتی است از ابن مسعود رضی الله عنه که می‌گوید: «سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: إِنَّ الرُّقَى وَالتَّمَائِمَ وَالتَّوَلَةَ شِرْكٌ»^۲. «شنیدم از پیامبر ﷺ که فرمود: رقی، و تمانم و توله شرک است». توله به تعویذی گفته می‌شود که گمان می‌کنند با آن محبت زن نسبت به مرد و مرد نسبت به زن زیاد می‌شود.

بنا به دلایل سه‌گانه زیر نظریه دوم صحیح‌تر و راجح‌تر است:

۱- عام است و دلیلی که عام را خاص کند، وجود ندارد.

۱- این یکی از ادله ایست که از آن بر عدم جواز تعویذ استدلال می‌شود «مترجم».

۲- احمد، ابوداود، ابن ماجه و حاکم.

۲- بنا به قاعده سد ذریعه -چون وسیله‌ایست برای آویزان کردن اشیاء غیر مباح-.

۳- کسی که آیه‌ای از قرآن را به خودش آویزان می‌کند در مواقع رفتن به حمام و قضای حاجت و مانند اینها به آن اهانت می‌شود!۱.

نوع دوم از تمائم

آنچه غیر از قرآن بر اشخاص آویزان می‌شود مانند: محصره‌ها، تکه‌های استخوان، صدف، طناب، کفش و نعل، میخ، نام‌های شیاطین و جن و نوشته‌های جادویی، این نوع به طور یقین حرام است و از انواع شرک بشمار می‌رود چون به غیر الله و غیر اسماء و صفات او، توکل می‌شود. و پیامبر ﷺ می‌فرماید: «مَنْ تَعَلَّقَ شَيْئًا وَكَلَّ إِلَيْهِ»^۲. «هر کس چیزی را آویزان کند به آن سپرده می‌شود». لذا هر کس خود را به خدا بسپارد و به او پناه برد و در همه کارها به خدا توکل کند، الله هر کار ناممکنی را ممکن و هر سختی را برایش آسان می‌کند، و هر کس به مخلوقات خدا، تمائم، داروها و قبور اعتماد کند خداوند او را به چیزی که نمی‌تواند نیازش را بر آورده کند و مالک نفع و ضرری نیست، می‌سپارد. و در این صورت عقیده‌اش نابود و رابطه‌اش با خدا قطع می‌شود و خداوند او را خوار و ذلیل می‌کند.

بر هر مسلمانی واجب است که از آنچه عقیده را فاسد، یا به آن خللی وارد می‌کند دوری کند. و فرد مسلمان نباید داروهایی را مصرف کند که استفاده از آنها حرام است. و برای علاج بیماری‌هایش نباید پیش افراد خرافی و جادوگر برود. چون آنان روح و عقیده‌اش را بیمار می‌کنند. و هر کس بر خدا توکل کند خداوند برای او کافی است.

۱- فتح المجید.

۲- احمد و ترمذی.

بعضی از مردم این اشیاء را به خود، ماشین و حیوان، یا در خانه و یا مغازه آویزان می‌کنند. در حالی که هیچگونه ناراحتی جسمی ندارند، بلکه به بیماری خیالی ترس از چشم و حسد مبتلایند.

منشأ همه اینها ضعف عقیده است، که بیماری حقیقی بوده و لازم است با شناخت توحید و عقیده صحیح علاج شود.



سوگند به غیر خدا، توسل و طلب فریادری از مخلوق

أ - سوگند:

آن است که در آن نام فرد و یا چیز محترمی به طور خاص، برای تاکید حکمی ذکر شود. این در حالی است که تعظیم [مطلق] حق خدای متعال است. اجماع علمای اسلام بر این است که سوگند تنها به اسم و صفات خدا جایز است و بس، لذا سوگند به غیر خدا به هیچ وجه جایز نیست^۱.

سوگند به غیر الله شرک است. از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «مَنْ حَلَفَ بِغَيْرِ اللَّهِ فَقَدْ أَشْرَكَ»^۲. «هر کس به غیر الله سوگند یاد کند، کفر، یا شرک ورزیده است». و این شرک و کفر، از نوع اصغر است، مگر زمانی که سوگند یاد شده نزد سوگند یاد کننده تا حد عبادت او، تعظیم شود، در این حال شرک و کفر از نوع اکبر است. مانند: قبرپرستان این عصر و زمانه که از مردگان مورد تعظیم‌شان بیشتر می‌ترسند تا از خدا و عظمت او. بطوریکه اگر از یکی از آنها خواسته شود به ولی و شیخ مورد تعظیمش سوگند بخورد، تا راست بگوید، سوگند نمی‌خورد. و وقتی که از او خواسته شود سوگند به خدا یاد کند، اگر دروغ هم بگوید

۱- حاشیه ابن قاسم بر کتاب التوحید ص (۳۰۳).

۲- احمد، ترمذی و حاکم.

سوگند می خورد. لذا سوگند، تعظیم سوگند یاد شده است، و این تعظیم فقط لایق خدا است و لازم است فقط به سوگند به خدا ارزش داده شود — و از سوگند زیاد پرهیز شود — خداوند می فرماید:

﴿وَلَا تُطْعُ كُلَّ حَلَّافٍ مَّهِينٍ﴾ [القلم: ۱۰].

«و از هر بسیار سوگند خورنده پست اطاعت مکن».

و می فرماید:

﴿وَأَحْفَظُوا أَيْمَنَكُمْ﴾ [المائدة: ۸۹].

«سوگندهایتان را حفظ کنید».

یعنی سوگند یاد نکنید مگر در وقت ضرورت و به راستی و نیکی سوگند یاد کنید. چون سوگند زیاد یا دروغ دلالت بر بی اهمیتی الله، نزد فرد و عدم تعظیم او دارد و این با توحید منافات دارد. پیامبر ﷺ می فرماید: «ثلاثة لا يكلمهم الله ولا يزكيهم ولهم عذاب أليم. وجاء فيه: ورجل جعل الله بضاعته لا يشترى الا بيمينه ولا يبيع الا بيمينه»^۱. «سه دسته هستند که خداوند در روز قیامت با آنان صحبت نمی کند و به آنان توجه نمی کند و برای آنان عذابی دردناک هست، یکی از آنها کسی است که خدا را کالای خود قرار داده، نمی خرد مگر با سوگند به خدا و نمی فروشد مگر با سوگند به خدا».

لذا شدید کردن عذاب بر سوگند زیاد نشانه تحریم آن و بخاطر احترام به اسم خدای سبحان و تعظیم او است.

به دروغ به خدا سوگند خوردن «سوگند غموس»^۲ نام دارد و حرام است، خداوند

۱- طبرانی به سند صحیح روایت کرده است.

۲- سوگندی است که صاحبش را در گناه، سپس در آتش غوطه ور می کند و این سوگند برکاری که در گذشته انجام داده یاد می شود، در حالی که فرد از دروغ بودن آن آگاهی دارد.

منافقین را به این وصف توصیف کرده که آنان در حالی که می‌دانند، به دروغ سوگند یاد می‌کنند.

خلاصه‌ای از آنچه که گفته شد:

۱- سوگند به غیر الله، مانند سوگند به امانت، کعبه، پیامبر ﷺ و غیره شرک و حرام است.

۲- عمداً سوگند دروغ به خدا خوردن «سوگند غموس» حرام است.

۳- بدون نیاز، زیاد سوگند خوردن هرچند راست باشد، حرام است، چون سبب سبک شمردن خدا است.

۴- در حالت ضرورت و نیاز اگر سوگند به خدا راست باشد، اشکالی ندارد.

ب - حکم توسل به مخلوق برای نزدیک شدن به الله.

توسل: نزدیک شدن به چیزی و رسیدن به آن است و وسیله: قربت و نزدیکی است. خداوند می‌فرماید:

﴿وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ﴾ [المائدة: ۳۵].

«و برای رسیدن به او [خدا] وسیله طلب کنید».

یعنی: نزدیکی به خدای سبحان با طاعت و پیروی از آنچه مورد رضایت او است، باشد.

توسل دو نوع است:

نوع اول: توسل مشروع، و آن چند نوع است:

۱- توسل به خدا با اسماء و صفاتش. خداوند به آن دستور داده و می‌فرماید:

﴿وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا وَذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ ۚ

سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ [الأعراف: ۱۸۰].

«و برای خداوند اسماء زیبایی هست، پس با این اسماء او را بخوانید و کسانی را که درباره اسماء او، از حق دور می‌شوند، به حال خود رها کنید. آنان بر آنچه انجام داده‌اند جزا داده می‌شوند».

۲- توسل به خدا با ایمان و اعمال صالحی که توسل کننده انجام داده است. خداوند درباره اهل ایمان می‌فرماید:

﴿رَبَّنَا إِنَّا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ أَنْ ءَامِنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنَّا رَبَّنَا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَكَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا وَتَوَقَّنَا مَعَ الْأَبْرَارِ﴾ [آل عمران: ۱۹۳].

«پروردگارا! ما ندای ندا دهنده‌ای را شنیدیم که به ایمان دعوت می‌کرد [می‌گفت: به پروردگارتان ایمان بیاورید پس ما ایمان آوردیم. پروردگارا! گناهان ما را ببخش و کارهای بد ما را بپوشان و ما را با نیکان بمیران».

و حدیث سه نفری که در غار بودند، و کوه ریزش کرد و درب غار را بست، و توانایی خارج شدن نداشتند پس با اعمال صالح خود به خدا متوسل شدند و خداوند درب غار را باز کرد تا از غار خارج شدند^۱.

۳- توسل به خدای بلند مرتبه با اقرار به وحدانیت او مانند توسل یونس علیه السلام:

﴿فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ﴾ [الأنبياء: ۸۷].

«یونس علیه السلام در تاریکی‌های [شکم نهنگ] فریاد بر آورد که هیچ معبود بر حق غیر از تو نیست و تو پاک و منزهی».

۴- توسل به خدا با اظهار ضعف، نیاز و فقر به او، مانند [توسل] ایوب علیه السلام:

۱- مضمون حدیث متفق علیه است.

﴿وَأَيُّوبَ إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُ ۖ أَلَيْسَ مِنِّي الْفَصْرُ ۖ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّحِيمِينَ﴾ (۸۳)
[الأنبياء: ۸۳].

«بیماری و ناراحتی به من روی آورده و تو مهربانترین مهربانانی».

۵- توسل به خدا با دعای صالحین که زنده‌اند، همانطور که اصحاب پیامبر ﷺ وقتی دچار خشکسالی شدند، از پیامبر ﷺ خواستند که برای آنان دعا کند و پس از پیامبر ﷺ از عموی او عباس رضی الله عنه خواستند که برایشان دعا کند.^۱

۶- توسل به خدا با اعتراف به گناهان.

﴿قَالَ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي﴾ [القصص: ۱۶].

«پروردگارا! من به خود ظلم کردم، پس مرا ببخش».

نوع دوم: توسل غیر مشروع [ناجایز]

توسل به مردگان بوسیله سوال کردن و شفاعت از آنان، و توسل به جاه پیامبر ﷺ و ذات مخلوقات یا حق آنان که شرح هر کدام به ترتیب می‌آید، جایز نیست.

۱- طلب دعا از مردگان، حرام است:

چون مردگان برخلاف زمانی که زنده بودند، توانایی دعا کردن را ندارند. طلب شفاعت از آنان نیز حرام است، چون عمر بن خطاب، معاویه بن ابی سفیان و کسانی که در حضور آن دو بودند، مانند اصحاب و پیروان نیکویشان، وقتی دچار خشکسالی می‌شدند از کسی طلب دعا برای باران می‌کردند که زنده بود، مانند عباس و یزید ابن اسود رضی الله عنهما و پس از وفات پیامبر از او درخواست دعا برای باران نمی‌کردند و به پیامبر متوسل نمی‌شدند و واسطه‌اش قرار نمی‌دادند و سر قبر او یا کسی دیگر نمی‌رفتند. بلکه به جای او از عباس و یزید که زنده بودند، طلب دعا می‌کردند. عمر رضی الله عنه گفت: «اللهم انا كنا نتوسل اليك بنبينا فتسقينا وانا

نتوسل بعم نبینا فاسقنا» «خدایا! تا پیامبرت زنده بود به او متوسل می شدیم تو بر ما باران می فرستادی، و الان به عمومی پیامبرمان توسل می کنیم، پس برای ما باران بفرست». لذا آنان عمومی پیامبر را به جای پیامبر قرار دادند چون مشروع نبود توسلی که به عباس و یزید می کردند، به او بکنند. در حالی که برای آنان ممکن بود -در صورت جایز بودن- نزد قبر پیامبر ﷺ بروند و به او توسل کنند^۱. بنابراین ترک این کار از طرف آنان دلیلی است بر عدم جواز توسل به مردگان نه با دعا و نه با شفاعت، پس اگر طلب دعا و شفاعت در زمان حیات و وفات او مثل هم بود به جای پیامبر از کسانی دیگر طلب دعا و شفاعت نمی کردند.

۲- توسل به جاه و مقام پیامبر یا دیگران حرام است و حدیثی که در این باره آمده: «اذا سألتم الله فاسألوه بجاهی، فان جاهی عند الله عظیم». «هر گاه از خدا [کمکی] خواستید، به جاه من توسل جوئید چون جاه و مقام من نزد خدا بزرگ است». موضوع و دروغ است. چون این حدیث در هیچ کتابی از کتاب های معتبر و مورد اعتماد اهل سنت وجود ندارد.

و هیچکدام از علمای معتبر حدیث آن را ذکر نکرده اند^۲ و تا زمانی که با دلیلی صحیح ثابت نشود، حرام است. چون عبادات فقط با دلیل صریح و صحیح ثابت می شود.

۳- توسل به ذات مخلوقات حرام است چون:

وقتی گفته شود: «اللهم انی اسالک بفلان» اگر «ب» در «بفلان» به معنی قسم باشد سوگند یاد کردن به مخلوق برای خدا است که معنی جمله «اللهم انی اسالک بفلان» یعنی: خدایا تو را سوگند می دهم به فلان شخص که مثلاً این کار

۱- مجموع الفتاوی (۳۱۸/۱).

۲- مجموع الفتاوی (۳۱۹/۱۰).

را برایم انجام دهی. بنابراین وقتی سوگند یاد کردن به مخلوق، برای مخلوق جایز نباشد - چون در حدیث آمده، شرک است - چگونه سوگند به مخلوق برای خالق جل جلاله جایز است؟! اما اگر «ب» در این جمله برای سببیت باشد^۱ در این صورت خدای بلند مرتبه دعای به سبب مخلوق را شرط اجابت دعا قرار نداده و شرعاً این نوع دعا را مشروع قرار نداده است.

۴- توسل به حق مخلوق حرام است چون:

اولاً هیچ کس نمی‌تواند بر خداوند سبحان هیچگونه حقی را واجب کند. و فقط خدا است که از فضل خود به برخی از مخلوقات ارزش و برتری می‌دهد. خداوند می‌فرماید:

﴿وَكَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ﴾ [الروم: ۴۷].

«یاری دادن مومنین بر ما حق بوده».

و بندگان مطیع و فرمانبردار از فضل و نعمت خداوند، مستحق پاداش و جزا هستند این همانند حق مخلوق بر مخلوق نیست و حقی نیست که خداوند در برابر چیزی به او می‌دهد.

ثانیاً: این حقی است که خداوند از فضل خود بر بندگان عنایت می‌کند و مختص او است و هیچ ربطی به غیر الله ندارد. لذا اگر توسل به چیزی کند که مستحق آن نیست، توسل به امری خارجی [حق مخلوق] کرده که این حق هیچ ربطی به او ندارد و در نتیجه هیچ نفعی به او نمی‌رساند. اما روایت: «اسالك بحق السائلين» «به حق نیازمندان، از تو می‌خواهم»، ثابت و صحیح نیست چون اولاً در سند آن عطیه عوفی است و علمای حدیث بر ضعف او اجماع کرده‌اند، برخی از

۱- اگر به معنی سببیت باشد معنی جمله این است: خدایا به سبب فلان شخص از تو فلان کار را می‌خواهم.

علمای حدیث گفته‌اند: حدیثی که به این صورت در سند آن فردی ضعیف باشد در مسایل مهم عقیدتی مورد قبول نیست. دوم این که در این حدیث توسل به شخص معینی نشده. و بطور عام توسل به حق سائلین است و حق سائلین اجابت دعای آنان است همانطور که خداوند وعده داده، حقی است که خود خداوند برای آنان منظور کرده است، و کسی آن را بر خدا واجب نکرده و این توسل، توسل به وعده خدا است نه توسل به حق مخلوقات.

ج- حکم استعانه و استغاثه از مخلوق:

استعانه: یار خواستن، کمک خواستن، یاری جستن و یاری گفتن.

استغاثه: طلب فریادرسی و درخواست حل مشکلات.

استعانه و استغاثه از مخلوق دو نوع است:

۱- استعانه و استغاثه از مخلوق در حد توانایی آنان، جایز است، خداوند

می‌فرماید:

﴿وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى﴾ [المائدة: ۲].

«و بر نیکی و تقوی همکاری کنید».

و می‌فرماید:

﴿فَاسْتَعِذْهُ الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ﴾ [القصص: ۱۵].

«پس کسی که از قوم او [موسی] بود [از موسی] خواست که او را علیه دشمنش

یاری دهد».

۲- استعانه و استغاثه از مخلوق در مواردی که فقط خدا توانایی انجام آن را داد،

مانند طلب کمک از مردگان، طلب فریادرسی از کسانی که در قید حیات‌اند، و طلب

کمک از آنها در مواردی مانند: شفای بیمار، حل مشکلات و گرفتاری‌ها، دفع بلا و

ضرر که فقط در حیطه‌ی قدرت خداوند است. این نوع حرام و شرک اکبر است.

در زمان پیامبر ﷺ منافقی مومنان را اذیت می‌کرد، برخی گفتند: برویم از شر این منافق از پیامبر ﷺ استعانه کنیم، پیامبر ﷺ فرمود: «إِنَّهُ لَا يَسْتَغَاثُ بِیْ إِنَّمَا يَسْتَغَاثُ بِاللَّهِ»^۱. «از من استغاثه نمی‌شود، فقط از الله استغاثه می‌شود».

پیامبر ﷺ به کار بردن این لفظ را در حیات خود مکروه دانست هر چند از مواردی بود که در حیاتش بر انجام آن توانایی داشت، اما به خاطر حمایت از توحید، قطع وسیله شرک، ادب و تواضع نسبت به پروردگارش و هشدار به امت در خصوص مقدمات شرک در اقوال و افعال، از به کار بردن این لفظ نهی فرمودند، وقتی پیامبر ﷺ علیرغم توانایی کاری در زندگی‌اش از آن نهی می‌کرد، چگونه بعد از فوتش که چنین توانایی ندارد از او استغاثه می‌شود. و از او کارهایی می‌خواهند که فقط خداوند بر انجام آن قادر است؟!^۲ ... و وقتی استغاثه از پیامبر ﷺ جایز نباشد از غیر او، به طریق اولی ناروا و شرک است.



۱- طبرانی، ضعیف.

۲- فتح المجید (۱۹۷-۱۹۶).

فصل سوم

عقیده‌ی صحیح در خصوص پیامبر ﷺ، اهل بیت و اصحابش

بخش اول: محبت و احترام پیامبر ﷺ و پرهیز از غلو و زیاده‌روی در مدح منزلت او.

بخش دوم: اطاعت پیامبر ﷺ و پیروی از او.

بخش سوم: مشروعیت درود و سلام بر پیامبر ﷺ.

بخش چهارم: فضایل اهل بیت و رعایت حقوقشان، بدون افراط و تفریط.

بخش پنجم: فضایل اصحاب پیامبر، و عقیده صحیح در مورد آنها و دیدگاه اهل سنت و جماعت درباره حوادثی که بین آنها اتفاق افتاد.

بخش ششم: حکم دشنام و ناسزاگویی به اصحاب و پیشوایان هدایت شده.

محبت و احترام پیامبر ﷺ بدون افراط و تفریط واجب است

۱- وجوب محبت و احترام به پیامبر ﷺ

محبت الله تعالى بزرگ‌ترین عبادت‌هاست. لذا بر بندگان واجب است که محبت الله را در دل داشته باشند. خداوند می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ ءَامَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ﴾ [البقرة: ۱۶۵].

«و کسانی که ایمان آورده‌اند الله را بیشتر دوست دارند».

چون او پروردگاری است که از فضل خود تمام نعمت‌های ظاهری و باطنی را به بندگان عطا کرده است.

پس بعد از محبت الله جل جلاله، محبت پیامبر ﷺ در مرتبه دوم قرار دارد، چون او کسی است که به سوی خدا دعوت داده و به وسیله او خداوند شناخته شده و شریعتش را ابلاغ و احکامش را بیان کرده است. لذا هر خیری که در دنیا و آخرت به مسلمانان می‌رسد حاصل زحمات پیامبر است. و هر کس از او اطاعت و پیروی نکند، وارد بهشت نمی‌شود، در حدیث آمده که: «ثَلَاثٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ وَجَدَ حَلَاوَةَ الْإِيمَانِ أَنْ يَكُونَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِمَّا سِوَاهُمَا ، وَأَنْ يُحِبَّ الْمَرْءَ لَا يُحِبُّهُ إِلَّا لِلَّهِ ، وَأَنْ يَكْرَهُ أَنْ يَعُودَ فِي الْكُفْرِ كَمَا يَكْرَهُ أَنْ يُقْدَفَ فِي النَّارِ»^۱. «سه خصلت در هر کس باشد، شیرینی ایمان را می‌چشد. الله و رسولش برایش از هر کس و چیز دیگر محبوبتر باشد، و این که با فردی که دوستی می‌کند فقط به خاطر خدا باشد، و از بازگشت به کفر بعد از آنکه خداوند او را نجات داده، چنان تنفر داشته باشد که از افتادن به آتش تنفر دارد».

بنابراین محبت رسول الله تابع و لازمه محبت خدا است و در درجه‌ی پس از آن قرار دارد، پیامبر ﷺ درباره محبت مختص به خودش و تقدیم آن بر هر محبتی غیر از محبت خدا، فرموده است: «لَا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّىٰ أَكُونَ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ وَلَدِهِ وَوَالِدِهِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ»^۱. «کسی از شما ایمان ندارد مگر اینکه مرا از فرزند، پدر و تمام مردم بیشتر دوست داشته باشد».

در روایات آمده که هر مومن واجب است رسول الله ﷺ را از خودش بیشتر دوست داشته باشد: «إِنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ لَأَنْتَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ إِلَّا مِنْ نَفْسِي. فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: فَقَالَ: وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ حَتَّىٰ أَكُونَ أَحَبَّ إِلَيْكَ مِنْ نَفْسِكَ فَقَالَ لَهُ عُمَرُ فَإِنَّكَ الْآنَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ نَفْسِي فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: الْآنَ يَا عُمَرُ»^۲. «عمر بن خطاب رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گفت: ای رسول خدا! تو را از هر چیزی غیر از خودم بیشتر دوست دارم، پیامبر ﷺ فرمود: قسم به ذاتی که جانم در دست او است، باید مرا از خودت نیز بیشتر دوست داشته باشی، عمر گفت: اکنون تو را از خودم نیز بیشتر دوست دارم، پیغمبر ﷺ فرمود: ای عمر! الان حق را گفتم». از این حدیث ثابت می‌شود که محبت رسول الله ﷺ واجب و مقدم بر هر محبتی غیر از محبت خدا است، و محبت رسول الله تابع و لازمه محبت خدا است، چون دوست داشتن رسول الله در راه خدا و برای خدا است. و با زیاد شدن محبت خدا در قلب مومن آن محبت زیاد و با کم شدن، کم می‌شود. هر کس خدا را دوست داشته باشد در راه خدا و به خاطر خدا دوستی می‌کند، و پیامبر ﷺ را از همه‌ی مخلوقات بیشتر دوست می‌دارد، او را انسانی با عظمت می‌داند، به او احترام می‌گذارد، از او پیروی می‌کند، قول او را بر قول هر کسی دیگر مقدم می‌دارد، سنت‌های او را با ارزش دانسته و به آن عمل می‌کند.

۱- بخاری و مسلم.

۲- بخاری.

علامه ابن القیم رحمۃ اللہ علیہ می‌گوید: «هر محبت و احترامی برای بشر، در صورتی که تابع محبت و تعظیم خدا باشد، جایز است. مانند محبت و تعظیم پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم که نشانه اوج محبت و تعظیم او است و امتش به خاطر خدا پیامبرش را دوست داشته و مورد احترام قرار می‌دهند و بزرگ می‌دانند، چون خدا او را بزرگ دانسته است. و این محبت بر اساس محبت به خدا است. و خداوند، محبت و هیبتی در پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم قرار داده بود که در قلب اصحاب رضی اللہ عنہم هیچ کس دوست داشتنی‌تر، با عظمت‌تر و بزرگوarter از پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم وجود نداشته. عمرو ابن عاص پس از مسلمان شدنش می‌گوید: هیچ کس منفرتر از پیامبر نزد من نبود، اما پس از این که مسلمان شدم، هیچ کس از پیامبر برایم دوست داشتنی‌تر و بزرگ‌تر نبود، او گوید: اگر از من بخواهید که او را برایتان وصف کنم، نمی‌توانم. چون چشمانم از دیدن عظمت و بزرگواری او سیر نشده است.^۱ [عروه] ابن مسعود به قریش گفت: ای قوم! به خدا قسم! با گروهی به نزد کسری، قیصر و سایر ملوک رفته‌ام، هیچ پادشاهی را ندیدم که پیروانش مانند احترامی که اصحاب محمد به محمد صلی اللہ علیہ وسلم می‌گذارند، احترام بگذارند، به خدا قسم! به حدی برای او عظمت قائل بودند، که حتی یک لحظه از او غافل نمی‌ماندند. هیچ آب دهنی نمی‌انداخت مگر اینکه بر کف دست یکی از آنها می‌افتاد و آن را به سر و صورت خود می‌مالیدند، و هر گاه وضو می‌گرفت نزدیک بود به خاطر آب وضویش با هم درگیر شوند»^۲.

۲- نهی از غلو و زیاده روی در مدح پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم

غلو: یعنی تجاوز از حد. می‌گویند: «غلا، غلواً» وقتی که از حد تجاوز کند. خداوند می‌فرماید:

۱- بخاری و مسلم.

۲- بخاری و مسلم.

﴿لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ﴾ [النساء: ۱۷۱].

«در دینتان زیاده روی نکنید».

اطراء: مدح بدروغ و تجاوز از حد است، و منظور غلو در حق پیامبر ﷺ تجاوز از حد در بیان مقام و منزلت اوست. بطوریکه پیامبر ﷺ را از مرتبه عبودیت و رسالت بالاتر ببرند و برخی از خصوصیات الوهیت را به او بدهند و از او کمک و فریادرسی خواسته و به او سوگند بخورند.

منظور از اطراء این است که در مدح پیامبر زیاده‌روی شود، در حالی که پیامبر ﷺ از آن نهی کرده و فرموده: «لَا تُظْرُونِي كَمَا أَطَرَتِ النَّصَارَى ابْنَ مَرْيَمَ، إِنَّمَا أَنَا عَبْدٌ، فَقُولُوا: عَبْدُ اللَّهِ وَرَسُولُهُ»^۱. «در مدح من از حد تجاوز نکنید، همان گونه که نصاری درباره عیسی علیه السلام غلو و زیاده روی کردند و بعضی از صفات الوهیت را به او دادند، بگویند: عبدالله و رسول او». و وقتی بعضی از اصحاب به او می‌گفتند: «تو سید مایی». می‌فرمود: «سید، خداوند تبارک و تعالی است». و وقتی که می‌گفتند: «تو از لحاظ نعمتی که الله به تو داده با فضل‌ترین و بزرگ‌ترین ما هستی»، فرمود: «قُولُوا بِقَوْلِكُمْ أَوْ بَعْضُ قَوْلِكُمْ وَلَا يَسْتَجْرِيَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ»^۲. «همین سخن یا قسمتی از آن را بگویند، و در سخنان تان زیاده روی نکنید، و شیطان شما را اجیر نکند». و وقتی مردم به او می‌گفتند: «ای رسول الله! ای بهترین ما! و پسر بهترین ما! سید ما و پسر سید ما!». می‌فرمود:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ! قُولُوا بِقَوْلِكُمْ وَلَا يَسْتَهْوِيَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ أَنَا مُحَمَّدٌ عَبْدُ اللَّهِ وَرَسُولُهُ مَا أَحْبُّ أَنْ تَرْفَعُونِي فَوْقَ مَنَزِلَتِي الَّتِي أُنْزِلَنِي اللَّهُ ﷻ». «ای

۱- جلاء الافهام ص (۱۲۰-۱۲۱).

۲- ابو داود به سند صحیح.

۳- احمد و نسائی.

مردم! در سخنانتان زیاده روی نکنید، شیطان شما را فریب ندهد، که من محمد بنده ی خدا و رسول او هستم، دوست ندارم که مرا بالاتر از مقامی که خدا به من داده، ببرید».

پیامبر ﷺ دوست نداشته که او را با الفاضلی مانند: «تو سید مایی»، «تو بهترین مایی»، «تو بزرگترین مایی»، «تو افضل مایی» مدح کنند، در حالی که او بطور مطلق افضل و بهترین خلق بود. اما پیامبر آنان را از به کار بردن این صفات نهی می کرد، تا غلو و زیاده روی احتمالی را بخاطر حمایت از توحید، از آنها دور کند و آنها را راهنمایی می کرد که او را با دو صفت از صفاتی که بالاترین مراتب عبودیت است وصف کنند، که در آن دو صفت هیچ غلو و خطری و خللی برای عقیده ندارد و آن دو صفت «عبدالله» و «رسول الله» است.

پیامبر ﷺ دوست نداشت که او را از مقامی که خدا به او داده و برگزیده بالاتر ببرند. در حالی که بیشتر مردم با امر او ﷺ مخالفت کرده و طلب کمک و فریادرسی از او کرده و به او سوگند می خوردند و از او چیزهایی می خواهند که باید فقط از خدا بخواهند. مردم در مراسم مولود خوانی، قصاید و سرودهایی می خوانند که در آنها بین حق خدا و حق رسول هیچ فرقی قائل نمی شوند!!! علامه ابن قیم در نونیه اشعارش می گوید:

لله حق لا یكون لغيره ولعبده حق هما حقان

لا تجعلوا الحقين حقا واحدا من غیر تمیز ولا قربان

«الله حقی دارد که فقط لایق اوست، و بنده او [پیامبر] نیز حقی دارد و این حق متفاوت است. این دو حق را یکی نکنید که هیچ تفاوت و نزدیکی با هم نداشته باشد».

۳- بیان منزلت و مقام او ﷺ

شرح و بیان منزلت پیامبر ﷺ به روش و شکلی که خداوند توصیف کرده، اشکالی ندارد، و یادکردن پیامبر به منزلتی که خداوند به او داده ایرادی ندارد.

مقام پیامبر ﷺ بسیار بلند و عالی است این مقام را خداوند به او داده است، او بنده و رسول خدا و بطور کلی برترین خلق است، او فرستاده خدا به سوی تمام جن و انس است، بزرگترین پیامبران و آخرین آنها است، هیچ پیامبری بعد از او نمی‌آید. خداوند سینه او را گشوده و نام و یاد او را بلند آوازه کرده است.

و ذلت و خواری را سزای کسی قرار داده که با اوامر او مخالفت کند، صاحب مقام محمودی است که خداوند درباره آن می‌فرماید:

﴿عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا﴾ [الإسراء: ۷۹].

«تا پروردگارت تو را به مقامی محمود [شفاعت عظمی] برساند».

یعنی: مقامی که خداوند روز قیامت برای شفاعت مردم، برپا می‌کند تا پروردگار آنان را از ناراحتی میدان حشر روز قیامت نجات دهد، و آن مقام مخصوص پیامبر ﷺ است و سایر پیامبران این مقام را ندارند، او با تقواترین و خداترس‌ترین مردم بود، خداوند از بلندکردن صدا در حضور او نهی فرموده، و کسانی که صدایشان را نزد پیامبر پایین می‌آورند مدح کرده و فرموده است:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ، بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَن تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنتُمْ لَا تَشْعُرُونَ ﴿٢﴾ إِنَّ الَّذِينَ يَغُضُّونَ أَصْوَاتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوَىٰ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ ﴿٣﴾ إِنَّ الَّذِينَ يُنَادُونَكَ مِنَ وَرَاءِ الْحُجُرَاتِ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ ﴿٤﴾ وَلَوْ أَنَّهُمْ صَبَرُوا حَتَّىٰ تَخْرُجَ إِلَيْهِمْ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿٥﴾﴾ [الحجرات: ۲-۵].

«ای کسانی که ایمان آورده اید! صدای خود را بلندتر از صدای پیامبر نکنید، و آن طور که با هم با صدای بلند صحبت می‌کنید با او صحبت نکنید، که اعمالتان در حالی که شما نمی‌دانید از بین می‌رود. به راستی آنانی که صدایشان را نزد رسول

الله پایین می‌آورند کسانی هستند که خدا دل‌هایشان را برای تقوی خالص کرده و برای آنان مغفرت و اجر بزرگی است، بی‌یقین آنانی که از آن طرف حجره‌ها [ی همسران] تو را صدا می‌زنند اکثرشان عقل ندارند، و اگر آنان صبر می‌کردند تا تو نزدشان می‌آمدی برای آنان بهتر بود، و خداوند بخشنده و مهربان است».

امام ابن کثیر رحمته می‌گوید: «خداوند در این آیات آداب معاشرت را به بندگان مومن خود یاد داده تا با احترام و بزرگداشت و ادب با پیامبر صلی الله علیه و آله رفتار کنند، لذا نباید در حضور پیامبر صلی الله علیه و آله صدایشان را از صدایش بلندتر کنند، و از این که پیامبر را به نامش صدا کنند همانطور که مردم یکدیگر را صدا می‌زنند، نهی کرده است. لذا نباید بگویند: «ای محمد!»، بلکه او را باید به صفت رسالت و نبوت صدا بزنند، مانند: «یا رسول الله!»، «یا نبی الله!»، خداوند می‌فرماید:

﴿لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا﴾ [النور: ۶۳].

«صدا زدن پیامبر را مانند صدا زدن همدیگر قرار ندهید».

و خداوند در تمام جاهایی که پیامبر را ندا می‌کند، او را «یا ایها النبی و یا ایها الرسول» با «ای رسول! یا ای نبی!» صدا می‌زند.

خداوند و ملائکه بر او درود می‌فرستند و خداوند به بندگان دستور داده که درود و سلام بر او بفرستند، می‌فرماید:

﴿إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾ [الأحزاب: ۵۶].

«به تحقیق خدا و ملائکه او بر پیامبر درود می‌فرستند، ای کسانی که ایمان آورده اید! بر او درود و سلام بفرستید».

و اما برای مدح پیامبر صلی الله علیه و آله وقت و کیفیت خاصی تعیین نشده مگر آنچه در نصوص صریح قرآن و سنت آمده.

لذا آنچه امروزه در مراسم مولود خوانی انجام می‌دهند و روزی را برای مدح او اختصاص می‌دهند و گمان می‌کنند آن روز، روز میلاد پیامبر است، بدعتی ناپسند و حرام است.

و از تعظیم پیامبر ﷺ است که سنتهایش را مهم و بزرگ بدانیم و معتقد باشیم عمل به آنها واجب است و از لحاظ اهمیت و عمل، در مکان دوم بعد از قرآن کریم قرار دارد، چون سنت نیز، وحی از طرف خداوند است. خداوند می‌فرماید:

﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ۚ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾ [النجم: ۳-۴].

«و پیامبر ﷺ از خودش سخن نمی‌گوید، آنچه می‌گوید جز این نیست که به او وحی شده است».

بنابراین داشتن شک و تردید و کم دانستن منزلت سنت، حرام است و اظهار نظر درباره تصحیح یا تضعیف طرق حدیث و سندها و یا شرح معانی آن، بدون علم و تلاش فراوان جایز نیست.

در این زمان اعتراضات جاهلان به سنت رسول الله ﷺ گسترش یافته، به ویژه برخی از جوانان کم علم و تازه کاری که هنوز در مراحل اولیه آموزش هستند احادیث را بدون علم و مطالعه تضعیف و یا تصحیح کرده و درباره جرح و تعدیل راویان حدیث اظهار نظر می‌کنند!!! این خطر بزرگی است که جامعه را تهدید می‌کند، لذا بر آنان لازم است از خدا بترسند و در مسایل علمی فراتر از حد خودشان اظهار نظر نکنند.



اطاعت از پیامبر ﷺ و اقتداء به او واجب است

اطاعت پیامبر ﷺ در عمل به آنچه امر کرده و ترک آنچه نهی کرده، واجب است. و این از مقتضیات شهادت «انه رسول الله» است، خداوند در آیات بسیاری به اطاعت از او دستور داده، و گاهی اطاعت از او را مقرون به اطاعت از خود دانسته و می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ﴾ [النساء: ۵۹].

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از خدا اطاعت کنید و از رسول اطاعت کنید».
و دیگر آیاتی که به همین معناست. گاهی فقط به اطاعت رسول امر می‌کند و می‌فرماید:

﴿مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ﴾ [النساء: ۸۰].

«هر کس از رسول اطاعت کند به یقین از الله اطاعت کرده است».

﴿وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ﴾ [النور: ۵۶].

«و از پیامبر اطاعت کنید تا به شما رحم شود».
و گاهی به کسی که از فرمان او سرپیچی می‌کند وعده‌ی عذاب می‌دهد و می‌فرماید:

﴿فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ [النور: ۶۳].

«پس بترسند کسانی که از امر او سرپیچی می‌کنند، که فتنه‌ای دچار آنان شود یا عذابی دردناک بر آنان وارد شود».

یعنی فتنه‌هایی مانند کفر، نفاق یا بدعت قلب آنان را می‌پوشاند. یا به عذابی دردناک در دنیا مانند: قتل اجرای حد، زندانی یا سایر مجازات‌های زودرس مبتلا می‌شوند. و خداوند اطاعت و پیروی از او را سبب محبت و دوستی خدا نسبت به بنده و بخشش گناهان او قرار داده و می‌فرماید:

﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ﴾ [آل عمران: ۳۱].

«بگو اگر خدا را دوست دارید از من پیروی کنید، در این صورت خداوند نیز شما را دوست می‌دارد و گناهان شما را می‌بخشد».

و اطاعت از او را هدایت و سرپیچی از او را گمراهی قرار داده و می‌فرماید:

﴿وَإِنْ تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا﴾ [النور: ۵۴].

«و اگر از او [پیامبر] اطاعت کنید هدایت می‌یابید».

و

﴿فَإِنْ لَّمْ يَسْتَجِيبُوا لَكَ فَاعْلَمْ أَنَّمَا يَتَّبِعُونَ أَهْوَاءَهُمْ وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾ [القصص: ۵۰].

«پس اگر دعوت تو را اجابت نکردند، بدان که آنان از هوی و هوس خویش پیروی می‌کنند، و چه کسی گمراه‌تر از کسی است که از هوی و هوس خود پیروی کند، بدون اینکه از طرف الله هدایتی داشته باشد، به تحقیق که الله، ظالمان را هدایت نمی‌کند».

و خداوند سبحان فرموده که پیامبر الگویی نیکو برای امت خود است:

﴿قَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ
الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا﴾ [الأحزاب: ۲۱].

«به تحقیق رسول الله برای شما بهترین الگو است، برای کسی که امید به خدا و روز آخرت داشته باشد و به کثرت خدا را یاد کند».

ابن کثیر رحمته الله می‌گوید: این آیه کریمه اصلی بزرگ در اقتداء به اقوال و افعال و احوال رسول الله صلی الله علیه و آله است. به همین دلیل خداوند تبارک و تعالی روز احزاب به مردم دستور داد که در صبر و سفارش به آن، تنظیم قوا، مبارزه و امید به دفع خطرات از طرف پروردگار همیشه تا روز قیامت به پیامبر صلی الله علیه و آله اقتدا کنند.

خداوند در چهل جای قرآن امر به اطاعت و پیروی از رسول الله را تکرار کرده است. بشر به شناخت و پیروی از آنچه پیامبر آورده از آب و غذا بیشتر نیازمند است.

چون اگر آب و غذا در سترس نباشد فقط مرگ در انتظار ماست، ولی اگر از پیامبر پیروی نکنیم عذاب و بدبختی دائمی در انتظار ماست. رسول الله ﷺ دستور داده که در انجام عبادات به او اقتدا کنند و باید عبادات به همان صورت انجام شود که خود انجام داده است. پیامبر ﷺ می‌فرماید: «صَلُّوا كَمَا رَأَيْتُمُونِي أُصَلِّي»^۱. «همانطوری که می‌بینید من نماز می‌خوانم نماز بخوانید». و می‌فرماید: «خُذُوا عَنِّي مَنَاسِكَكُمْ»^۲. «مناسک حج تان را از من یاد بگیرید». و می‌فرماید: «مَنْ عَمِلَ عَمَلًا لَيْسَ عَلَيْهِ أَمْرُنَا فَهُوَ رَدٌّ»^۳. «هر کس عملی انجام دهد که از دستورات [دین] ما نباشد، مردود است». و «مَنْ رَغِبَ عَنْ سُنَّتِي فَلَيْسَ مِنِّي»^۴. «هر کس از سنت من روی گرداند، از [امت] من نیست». و دیگر نصوصی که به پیروی از او و نهی از مخالفت با دستوراتش دلالت دارد.



مشروعیت درود و سلام بر پیامبر ﷺ

درود و سلام فرستادن بر پیامبر ﷺ از حقوقی است که خداوند بر امتش مشروع قرار داده است. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾ [الأحزاب: ۵۶].

«به تحقیق خدا و ملائکه او بر پیامبر درود و سلام می‌فرستند، ای کسانی که ایمان آورده اید! بر او درود و سلام بفرستید به سلام اسلام».

۱- بخاری.

۲- مسلم.

۳- بخاری و مسلم.

۴- بخاری و مسلم.

درباره معنی این آیه آمده که: «درود خداوند بر پیامبر ثنا و مدح او نزد ملائکه است [صلاه] درود ملائکه دعا، و درود آدمیان استغفار»^۱. خداوند سبحان در این آیه از منزلت بنده و پیامبرش در ملائکه اعلیٰ خبر می‌دهد که او نزد ملائکه مقربین مدح و ثنا می‌شود و ملائکه نیز بر او درود می‌فرستند. لذا خداوند به اهل دنیا امر فرموده که به او درود و سلام بفرستند تا درود و سلام بر او در دو عالم علوی و سفلی با هم جمع و درود و سلامی چند برابر بر او فرستاده شود.

و ﴿سَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾ یعنی سلام و تحیتی به سلام و تحیت اسلام بر او بفرستید. لذا هر گاه کسی خواست بر پیامبر ﷺ درود بفرستد، باید درود و سلام را با هم بفرستد و تنها به ﷺ یا ﷺ اکتفا نکند، چون خدا به هر دوی آنها، با هم امر فرموده است. درود بر پیامبر ﷺ در جاهایی که بر آن تاکید شده مشروع است، که این درود گاهی واجب و گاهی سنت موکده است.

ابن القیم رحمه الله در کتاب «جلاء الأفهام» چهل و یک جا را برای درود و سلام فرستادن ذکر کرده که مهمترین و مؤکدترین آنها در نماز، آخر تشهد است، و این را در ابتدای این چهل و یک مورد ذکر کرده است. مسلمانان بر مشروعیت صلوات بر پیامبر اتفاق نظر دارند، اما در وجوب آن در نماز، اختلاف دارند^۲.

سپس ابن القیم بعضی دیگر از موارد درود را ذکر کرده که عبارتند از: اواخر قنوت، خطبه‌های جمعه، عید فطر و قربان، طلب باران، بعد از جواب دادن اذان، هنگام دعا، هنگام داخل و خارج شدن از مسجد، هنگام ذکر نام او ﷺ و غیره ... بعد از آن ابن القیم رحمه الله ثمرات حاصل از درود بر پیامبر ﷺ را در چهل مورد ذکر کرده است^۳.

۱- بخاری از ابی العالیه.

۲- جلاء الأفهام (۲۲۲-۲۲۳).

۳- جلاء الأفهام (۳۰۲).

بعضی از این ثمرات عبارتند از: تمسک به امر خداوند سبحان، اگر درود فرستنده یک درود بفرستد خداوند بر او ده درود می‌فرستد، اگر دعاکننده قبل از دعا درود بفرستد، امید می‌رود دعایش اجابت شود، اگر کس بعد از درود از خداوند بخواهد که وسیله را نصیب پیامبر ﷺ کند، سبب می‌شود که در قیامت مورد شفاعت پیامبر ﷺ، درود و سلام بفرستد پیامبر نیز بر او درود و سلام می‌فرستد، لذا صورت و سلام خدا بر این پیامبر بزرگوار باد.



فضایل اهل بیت و رعایت حقوق آنان بدون افراط و تفریط

اهل بیت کسانی از خاندان پیامبر ﷺ هستند که صدقه بر آنان حرام است و عبارتند از: خاندان علی، جعفر، عقیل، عباس، بنو حارث بن عبدالمطلب، ازواج پیامبر ﷺ و دختران رسول الله خداوند می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾ [الأحزاب: ۳۳].

«به تحقیق خداوند می‌خواهد که پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و شما را آن طور که می‌سزوارید، پاک نماید».

امام ابن کثیر رحمه الله می‌گوید: «آنچه بدون شک با تدبر در قرآن فهمیده می‌شود این است که این آیه زنان پیامبر ﷺ را در بر می‌گیرد خداوند می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾ [الأحزاب: ۳۳].

چون سیاق کلام خدا خطاب به آنان است و بعد از این آیه می‌فرماید:

﴿وَأَذْكُرَنَّ مَا يُتْلَىٰ فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ ءَايَاتِ اللَّهِ وَالْحِكْمَةِ﴾ [الأحزاب: ۳۴].

«ای زنان پیامبر! آیات خدا و سخنان حکمت آمیز [پیامبر] را که در منازل شما

خوانده می‌شود، یاد کنید یعنی به آنچه خدای تبارک و تعالی [از کتاب و سنت بر

پیامبرش] در خانه‌هایتان نازل فرموده، عمل کنید».

قتاده و دسته‌ای از علماء می‌گویند: «نعمتی را یاد کنید که خداوند شما [زنان پیامبر] را بر سایر مردم برتری داده است، و وحی فقط در خانه‌های شما [زنان پیامبر] نازل می‌شود، عائشه صدیقه دختر ابوبکر صدیق رضی الله عنه از همه به این نعمت شایسته‌تر است و رحمت فراگیر از همه بیشتر به او اختصاص دارد، چون فقط در بستر عائشه بر پیامبر صلی الله علیه و آله وحی نازل شده است».

بعضی از علما در این باره گفته‌اند: «چون در میان زنان پیامبر عائشه تنها زن باکره‌ای بود که پیامبر با او ازدواج کرد، و هیچ فردی غیر از پیامبر صلی الله علیه و آله با او همبستر نشده [یعنی عائشه غیر از پیامبر با کسی دیگر ازدواج نکرده بود] لذا خداوند مناسب دانست که این ویژگی مختص عائشه رضی الله عنها باشد و در این مرتبه و مقام بلند، منحصر بماند. بنابراین وقتی زنان پیامبر صلی الله علیه و آله از اهل بیتش باشند خویشاوندانش به این نام شایسته و سزاوارترند»^۱.

اهل سنت و جماعت، اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله را دوست دارند و به وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله که در غدیر خم [نام مکانی است] فرمود، عمل می‌کنند، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «أُذْكِرُكُمْ اللَّهَ فِي أَهْلِ بَيْتِي» «در باره اهل بیتم خدا را به یاد داشته باشید». لذا اهل سنت آنان را دوست می‌دارند و به آنان احترام می‌گذارند، چون محبت پیامبر صلی الله علیه و آله و احترام به او ایجاب می‌کند که این عقیده را درباره آنها داشته باشیم. و این محبت به کسانی از اهل بیت اختصاص دارد که پیرو سنت رسول الله و بر دین اسلام پایدار باشند. همانطور که سلف صالح‌شان عباس، علی و پسرانشان بر این دین پایدار بودند، اما کسی که با سنت مخالفت کند و بر دین اسلام پایبند نباشد، اگر از اهل

بیت هم باشد، نباید محبتش را در دل داشته باشیم. لذا موضع اهل سنت و جماعت در خصوص اهل بیت میانه و منصفانه است که دینداران و ثابت قدمان اهل بیت را دوست می‌دارند و از کسانی که با اهل سنت مخالفت می‌کنند و از دین منحرف شده‌اند، اگر از اهل بیت هم باشند، اعلان بیزاری می‌کنند، چون صرف اهل بیت بودن و خویشاوندی پیامبر ﷺ هیچ سودی به آنان نمی‌رساند، مگر اینکه بر راه راست و دین خدا پایبند باشند. از ابو هریره رضی الله عنه روایت است «وقتی آیه

﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾ [الشعراء: ۲۱۴].

بر پیامبر ﷺ نازل شد، درخواست و گفت: «أَوْ كَلِمَةً نَّحَوْهَا - اشْتَرُوا أَنْفُسَكُمْ، لَا أُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا، يَا بَنِي عَبْدِ مَنَافٍ لَا أُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا، يَا عَبَّاسُ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ لَا أُغْنِي عَنْكَ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا، وَيَا صَفِيَّةُ عَمَّةَ رَسُولِ اللَّهِ لَا أُغْنِي عَنْكِ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا، وَيَا فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ سَلِينِي مَا شِئْتُ مِنْ مَالِي لَا أُغْنِي عَنْكَ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا».^۱ «ای جماعت قریش! - یا کلمه‌ای شبیه آن - خودتان را بخريد و نجات دهيد که من نمی‌توانم در قیامت هیچ نفعی به شما برسانم، ای عباس پسر عبدالمطلب! نمی‌توانم هیچ نفعی به تو برسانم. ای فاطمه دختر محمد! از مالم هر چی می‌خواهی در اختیارت قرار می‌دهم، اما نمی‌توانم در قیامت نفعی به تو برسانم».

و در روایتی دیگر آمده: «مَنْ بَطَأَ بِهِ عَمَلُهُ لَمْ يُسْرِعْ بِهِ نَسَبُهُ»^۲. «هر کس عملش او را عقب اندازد، نسبش او را جلو نخواهد انداخت».

اهل سنت و جماعت از کسانی که در محبت بعضی از اهل بیت غلو و زیاده‌روی می‌کنند و بر این باورند که معصومند، و نیز از نواصب که با اهل بیت واقعی دشمنی دارند و آنان را مورد طعن و سرزنش قرار می‌دهند، و از مبتدعین و

۱- بخاری.

۲- مسلم.

خرافه پرستانی که به اهل بیت توسل می‌کنند و آنان را معبودانی غیر از خدا می‌دانند، تبری جسته و اعلان بیزاری می‌کنند.

اهل سنت درباره اهل بیت و دیگران روشی میانه و راهی صحیح انتخاب کرده‌اند، راهی که از افراط و تفریط، ظلم و زیاده‌روی عاری است. اهل بیت واقعی نیز غلو و زیاده‌روی درباره خود را ناپسند دانسته و از کسانی که در حق آنان مبالغه می‌کنند، خود را بری می‌دانند، علی ابن ابی طالب علیه السلام کسانی را که در حق او غلو و زیاده روی کردند، با آتش سوزاند. ابن عباس رضی الله عنه کار علی را درباره کشتن آنان تایید کرد، اما معتقد بود که کشتن با شمشیر، از سوزاندن بهتر است. علی رضی الله عنه خواست عبدالله ابن سبا سر دسته غالیان و مبالغه‌کنندگان را نزد او بیاورند تا او را بکشد. اما او با مخفی کردن خود از دست آنان فرار کرد.



فضایل اصحاب رسول الله ﷺ و دیدگاه اهل سنت درباره‌ی آنها و حوادثی که بین آنها اتفاق افتاد

منظور از صحابه چیست و باید چه اعتقادی در مورد آنها داشته باشیم؟
صحابه، جمع صحابی است و به کسی گفته می‌شود که «در حالت ایمان داری پیامبر را دیده و با ایمان وفات کرده باشد».

واجب است معتقد باشیم که صحابه بهترین امت بوده چون در بهترین قرون زندگی کرده‌اند، و کسانی بودند که خداوند آنان را به همراهی و همنشینی پیامبر برگزید، به همراه او جهاد کردند، شریعت را از او آموختند و به نسل‌های بعدی رساندند، خداوند متعال در قرآن آنان را مدح و ستایش کرده و می‌فرماید:

﴿وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾ [التوبة: ۱۰۰].

«و سابقین اولین از مهاجرین و انصار و کسانی که به بهترین شیوه از آنان پیروی کردند، خداوند از آنها راضی است و آنان هم از خدا راضی، و هم برای آنان باغ‌هایی که زیرشان نهرها جاری است، آماده کرده و تا ابد در آن می‌مانند و آن رستگاری بزرگ است».

و می‌فرماید:

﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِّنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَىٰ عَلَىٰ سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيُغَيِّظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا﴾ [الفتح: ۲۹].

«محمد ﷺ پیامبر خدا است و کسانی که با او هستند در برابر کافران شدید و با هم شفقت و عطوفت دارند، آنان را می‌بینی که همواره در حال رکوع و سجودند. همیشه به دنبال فضل خدا و رضای او هستند، نشانه آنان اثر سجده‌هایی است که بر پیشانی‌شان قرار دارد. این مثال آنان در تورات است، و مثال‌شان در انجیل مانند گیاهی روئیده که شاخه کرده باشد و شاخه‌ها ساقه اصلی را محکم کرده و روی ساقه استوار و پابرجا شده باشد بطوریکه کشاورزان از آن تعجب کنند تا با آن کافران را عصبانی کند، خداوند به آنانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام داده‌اند وعده مغفرت و پاداش بزرگی داده است».

و می‌فرماید:

﴿لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَٰئِكَ هُمُ

الَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْأَيْمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقِ شَحْنَ نَفْسِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿٩﴾ [الحشر: ٨-٩].

«[این دارایی] برای فقرای مهاجرین است کسانی که از خانه و کاشانه خود رانده شده‌اند و بدنبال خشنودی و فضل الله هستند و خدا و رسول او را یاری می‌دهند، این گروه صادقان هستند. و کسانی که قبل از آمدن مهاجرین در خانه‌های خود بودند و ایمان آوردند، و کسانی را که به سوی آنها هجرت کرده‌اند دوست می‌دارند و از آنچه که به مهاجرین داده می‌شود هیچ [حسادتی] به دل راه نمی‌دهند و آنان را بر خودشان ترجیح می‌دهند، هر چند خودشان به آن نیاز داشته باشند، و کسانی که از بخل و آزمندی نجات یافته‌اند، رستگاراند».

خداوند سبحان در این آیات مهاجرین و انصار را ستوده و آنان را به سبقت گیرندگان به‌سوی خیرات توصیف کرده و خبر داده که از آنان راضی است و بهشت را برای آنان آماده کرده است، و آنان را به رحم و شفقت در میان خود و شدت با کافران و کثرت رکوع، سجود و اصلاح قلب وصف کرده است، با چهره‌هایشان که ایمان و طاعت آن را نورانی کرده، شناخته می‌شوند، و خداوند آنان را برای دوستی و همراهی با پیامبرش انتخاب کرده تا به وسیله آنان کینه و بغض را در دل دشمنان کافرشان قرار دهد، همچنین مهاجرین را به ترک وطن و مال به خاطر خدا و یاری دین او و طلب فضل و رضوان او وصف کرده است. آنان تمام این اعمال را صادقانه و خالصانه انجام می‌دادند. و انصار را به این صفات وصف نموده که صاحب خانه هجرت و یاری دهنده‌ی مهاجران و دارای ایمان صادق‌اند. مهاجرین را بر خود ترجیح داده و آنان را در حقوق با خود مساوی قرار دادند. و بخیل و تنگدست نبودند و با داشتن

چنین صفاتی به رستگاری رسیدند. اینها برخی از فضایل عموم اصحاب است، و اما فضایل ویژه‌ای نیز هست که برخی از اصحاب علیهم‌السلام را بر برخی بخاطر پیشی گرفتن در مسلمان شدن، جهاد و هجرتشان، برتری می‌دهد.

خلفای چهارگانه: ابوبکر، عمر، عثمان و علی بر همه‌ی اصحاب برتری دارند، سپس سایر ده نفری که مژده بهشت به آنان داده شده [عشره مبشره] که عبارتند از: طلحه، زبیر، عبدالرحمن بن عوف، ابوعبیده بن جراح، سعد بن ابی وقاص، و سعید بن زید. و مهاجرین بر انصار برتری دارند، و اهل بدر و بیعت رضوان فضیلت خاصی دارند و کسانی که قبل از فتح مکه مسلمان شده و در جنگ‌ها شرکت داشته‌اند بر کسانی که بعد از فتح مکه مسلمان شده‌اند برتری دارند.

۲- عقیده‌ی اهل سنت و جماعت در خصوص جنگ‌ها و درگیری‌هایی که در بین اصحاب اتفاق افتاد:

سبب فتنه: یهودیان برای اسلام و مسلمانان توطئه چیدند، لذا شخص مکار و خبیثی را که با دروغ و حيله، تظاهر به اسلام کرد، برای این هدف به کار گرفتند. این شخص عبدالله بن سبأ، از یهودیان یمن بود که با حقد و کینه بر علیه عثمان بن عفان رضی‌الله‌تعالی‌عنہ سومین خلیفه از خلفای راشدین سمپاشی کرد، و بر ضد او اتهاماتی را در بین مردم شایع نمود و افرادی کوتاه نظر و ضعیف الایمان و فتنه انگیز فریب او را خورده و گرد او جمع شدند و با توطئه‌ی خود خلیفه‌ی راشد عثمان رضی‌الله‌تعالی‌عنہ را مظلومانه به شهادت رساندند، به دنبال قتل عثمان رضی‌الله‌تعالی‌عنہ اختلاف بین مسلمین بوجود آمد به این ترتیب فتنه به تحریک یک نفر یهودی و پیروانش شعله‌ور شد و جنگ بین اصحاب که ناشی از اجتهاد آنان بود، اتفاق افتاد.

ابن ابی العز حنفی شارح عقیده طحاویه می‌گوید:

«اصل رفض را منافقی زندیق بوجود آورد، علما گفته‌اند: هدف او از بین بردن اسلام و عیب‌جویی از پیامبر صلی‌الله‌تعالی‌علیه‌وآله‌وسلم بود. عبدالله بن سبأ با تظاهر به اسلام خواست

اسلام را با مکر و حيله خود به نابودی بکشاند. همان کاری که بولس در دین نصاری کرد. او به ظاهر عبادت و امر به معروف و نهی از منکر می‌کرد، تا اینکه با قتل عثمان نقشه خبیث خود را عملی کرد. پس از آن به کوفه رفت و درباره علی و مقام او غلو و افراط کرد، او برای پیاده کردن نقشه‌هایش در ظاهر علی را یاری می‌کرد، این خبر به علی علیه السلام رسید، دستور داد که او را بکشند، اما او به قرقیس گریخت». داستان این یهودی در کتاب‌های تاریخ معروف است.

شیخ الاسلام رحمته الله می‌گوید: «همین که عثمان رضی الله عنه کشته شد، دلها پراکنده و مشکلات بزرگتر شدند، انسان‌های شروری وارد جامعه شدند، بزرگان و نیکوکاران ضعیف و عاجز شدند، آنانی که توانایی فتنه نداشتند دست به فتنه انگیزی زدند، و کسانی که دوستدار خیر و صلاح بودند توانایی انجام آن را پیدا نکردند.

بالاخره مردم با امیر المؤمنین علی بن ابی‌طالب رضی الله عنه بیعت کردند، او در آن هنگام لایق‌ترین مردم به خلافت و از همه برتر بود، اما قلوب متفرق شده و آتش فتنه شعله‌ور شد. در نتیجه وحدت کلمه از بین رفته و نظم جامعه‌ی اسلامی از هم پاشید، خلیفه و بزرگان امت نتوانستند خیر و صلاحی را که در نظر داشتند، در جامعه برقرار کنند، گروه‌هایی از جامعه دچار تفرقه و فتنه شدند، و بالاخره آنچه که نباید روی دهد....! روی داد»^۱.

در ادامه شیخ با معذور دانستن اصحابی که در جنگ علی و معاویه رضی الله عنهما شرکت کردند می‌گوید:

«معاویه خلافت را ترک نکرد و زمانی که با علی جنگید، با او بیعت نکرده بود، جنگ او به خاطر این نبود که او خودش را خلیفه و یا مستحق خلافت می‌دانست، چون بر این واقعیت اقرار داشت، و هر کسی از معاویه سوال می‌کرد به این واقعیت

اعتراف می‌کرد. معاویه و یارانش نمی‌خواستند با علی و یارانش بجنگند و بر او غالب شوند، بلکه علی علیه السلام واجب می‌دانست که معاویه و یارانش از او اطاعت و با او بیعت کنند؛ چون داشتن بیشتر از یک خلیفه برای مسلمانان ممکن نبود. این در حالی بود که آنان از اطاعت او دست کشیده و از این واجب سرپیچی کرده و مسلح و قدرتمند بودند، لذا لازم دانست که با آنان بجنگد تا این واجب را ادا کنند و با اطاعت از خلیفه با دیگر مسلمانان متحد شوند. معاویه و کسانی که با او بودند می‌گفتند: اطاعت خلیفه بر ما واجب نیست و نباید بخاطر اطاعت نکردن از خلیفه کشته شویم و اگر کشته شویم مظلوم هستیم، می‌گفتند: عثمان به اتفاق مسلمین مظلوم کشته شد، و قاتلان او در لشکر علی هستند، بلکه اکثریت آن را تشکیل می‌دهند، و دارای قدرت و سلاح هستند، لذا اگر ما را مجبور به بیعت کنند به ما ظلم و دشمنی کرده‌اند و علی توانایی تحویل دادن آنان را ندارد، همان طور که توانایی نداشت آنان را از عثمان دور کند. لذا بر ما واجب است که با خلیفه‌ای بیعت کنیم که با ما به عدالت و انصاف رفتار کند.

عقیده اهل سنت و جماعت درباره اختلافاتی که بین اصحاب روی داده و در جریان آن جنگ‌هایی بین صحابه برپا شده، در دو مورد خلاصه می‌شود:

۱- اهل سنت از قضاوت و داوری در اختلافاتی که در بین صحابه بوجود آمده خودداری و از جر و بحث در این باره پرهیز می‌کنند، چون سکوت در خصوص این اتفاقات بهترین راه سالم ماندن است. و می‌گویند:

﴿وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ ءَامَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ﴾ [الحشر: ۱۰].

«پروردگارا! ما و برادرانمان را که در ایمان آوردن از ما سبقت گرفتند پیامرز، و در دل‌های ما کینه کسانی را که ایمان آورده‌اند قرار مده، پروردگارا! تویی که رؤوف و مهربانی».

۲- پاسخ به آثاری که درباره گناهان آنان نقل شده و این به چند دلیل است:
 ا- در میان این آثار دروغ‌هایی است که دشمنان به آنان نسبت داده‌اند تا شخصیت آنان را لکه دار کنند.

ب- در برخی از این آثار جملاتی زیاد و کم شده و با وارد کردن دروغ، ظاهر صحیح روایات از بین رفته است و این آثار تحریف شده به علت کم اهمیت بودن مورد توجه قرار نمی‌گیرند.

ج- آنچه از این آثار به اثبات رسیده است - که البته کم هستند - اصحاب در آن موارد معذورند چون با توجه به مجتهد بودنشان، یا به حق رسیده‌اند یا نرسیده و به خطا رفته‌اند. آن هم از موارد اجتهادی است که اگر اجتهاد مجتهد حق باشد دو اجر دارد و اگر خطا شود یک اجر دارد، و خطایشان نیز بخشوده شده است. چون پیامبر ﷺ فرموده: «إذا اجتهد الحاكم فأصاب فله أجران، وإن اجتهد فأخطأ فله أجر واحد»^۱. «هر گاه حاکم اجتهاد کرد و اجتهادش موافق با حق باشد دو اجر دارد، و هر گاه اجتهاد کرد و به خطا رفت یک پاداش دارد».

د - آنان بشر بوده‌اند و بشر از خطا مصون نیست و از گناه نیز معصوم نبوده‌اند، اما در مقابل، گناهی که ممکن است از آنان سر زده باشد، مکفرات زیادی داشته‌اند که بوسیله‌ی آن گناهانشان از بین می‌رود، بعضی از مکفرات عبارتند از:
 (۱) گناهکار از گناهِش توبه کرده باشد و توبه، گناهان را - هر گناهی که باشد - از بین می‌برد. ادله‌ی زیادی در این باره آمد است.

۱- بخاری و مسلم از عمرو بن عاص رضی الله عنه.

(۲) اصحاب رضی الله عنهم، سوابق و فضایلی دارند که موجب مغفرت گناهانشان — در صورت ارتکاب گناه — می شود:

﴿إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ﴾ [هود: ۱۱۴].

«به تحقیق نیکی ها گناهان را از بین می برند».

(۳) حسنات و کارهای خوب اصحاب چند برابر می شود و هیچ کس در فضل و برتری با آنان برابر نیست. و از فرموده پیامبر صلی الله علیه و آله ثابت است که آنان بهترین مردمند و ارزش هر مشت صدقه ی آنان برابر است با اندازه کوه احد طلایی که دیگران می دهند بلکه بیش از آن صلی الله علیه و آله.

شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمته الله می گوید: «اهل سنت و جماعت و امامان دین معتقد به عصمت هیچ کدام از صحابه و اهل بیت پیامبر و سابقین و غیره نیستند، بلکه وقوع گناه از همه امکان پذیر است، خداوند بلند مرتبه با توبه گناهان آنان را بخشیده و درجات آنان زیاد می کند، و با حسنات و سایر اسبابی که محو کننده سیئات است آنان را مورد عفو خود قرار می دهد. خداوند می فرماید:

﴿وَالَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ وَصَدَّقَ بِهِ ۖ أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ﴾ (۳۳) لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ ۚ ذَٰلِكَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ (۳۴) لِيُكَفِّرَ اللَّهُ عَنْهُمْ أَسْوَأَ الَّذِي عَمِلُوا وَيَجْزِيَهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿۳۵﴾ [الزمر: ۳۳-۳۵].

«و کسی که صدق [قرآن] را آورد و آن را تصدیق کرد آنان پرهیزگارانند، برایشان هست آنچه بخواهند نزد پروردگارشان، این پاداش نیکوکاران است، تا اینکه خداوند اعمال بد آنان را بپوشاند و پاداش آنان را بهتر از کاری که انجام می دهند بدهد».

و می‌فرماید:

﴿إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً قَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَالِدَيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَأَصْلِحْ لِي فِي ذُرِّيَّتِي ۖ إِنِّي تُبْتُ إِلَيْكَ وَإِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ ﴿١٦﴾ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ نَقَبَلُ عَنْهُمْ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَنَتَجَاوَزُ عَنْ سَيِّئَاتِهِمْ فِي أَصْحَابِ الْجَنَّةِ وَعَدَ الصِّدْقِ الَّذِي كَانُوا يُوعَدُونَ ﴿١٧﴾﴾ [الأحقاف: ۱۵-۱۶].

«تا به سن جوانی و چهل سالگی می‌رسد، می‌گوید: پروردگارا! مرا یاد بده که شکر نعمتی را بکنم که توبه من و والدینم دادی. و عمل صالحی انجام دهم که مورد رضایت تو باشد، و فرزندان و نسلم را اصلاح کن، من به سوی تو برگشتم و من از مسلمانان هستم، آنان کسانی هستند که کارهای نیکویشان را از آنان قبول می‌کنیم و از گناهان آنان می‌گذریم و آنان از بهشتیانند»^۱.

دشمنان خدا از اتفاقاتی که بین صحابه در هنگام فتنه، مانند اختلاف و جنگ روی داده برای صدمه زدن و از بین بردن کرامت آنان استفاده کرده‌اند، متأسفانه برخی از نویسندگان معاصر آنها را در این نقشه خبیث تایید کرده و بدون شناخت، برخی را مدح و گروهی را ملامت کرده و خود را بین اصحاب رسول الله ﷺ داور قرار داده‌اند، و بدون دلیل بعضی را بر حق و بعضی را خطاکار دانسته‌اند. بلکه فراتر از این، از روی جهالت و پیروی از هوی آنچه را که مغرضین و کینه توزان خاورشناس و پیروانشان درباره اصحاب می‌گویند تکرار کرده و طبق آن حکم صادر می‌کنند تا بتوانند برخی از مسلمانان بی‌خبر را به شک و شبهه اندازند، این نویسندگان غافل از این هستند که مخالفان صحابه کسانی هستند که فرهنگ و تمدنشان بوسیله‌ی امت اسلامی و به خصوص صحابه و سلف صالح از بین رفته

است، لذا آنان از این طریق می‌خواهند اسلام را زیر سوال ببرند و وحدت مسلمانان را از هم بپاشند و تخم کینه و بغض را در دل مسلمانان ساده نسب به سلف صالحشان بکارند، و از اقتدا به سلف و این آیه مردم را محروم کنند:

﴿وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ ءَامَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ﴾ [الحشر: ۱۰].

«آنانی که پس از اینها می‌آیند می‌گویند: پروردگارا! ما را و آن برادرانمان را که در ایمان آوردن از ما پیشی گرفتند، بیمارز. و در دل‌های ما هیچ کینه‌ای از کسانی که ایمان آورده‌اند، قرار مده، پروردگارا! تویی که رؤوف و مهربانی.»



دشنام و ناسزاگویی صحابه و ائمه حرام است

۱- نهی از دشنام و ناسزاگویی صحابه:

از اصول اهل سنت و جماعت این است که قلب و زبان‌شان نسبت به اصحاب رسول الله ﷺ سالم باشد، خداوند اهل سنت را به این صفت توصیف کرده و می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ ءَامَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ﴾ [الحشر: ۱۰].

«و کسانی که بعد از آنان [مهاجرین و انصار] آمدند می‌گویند: پروردگارا! گناهان ما و برادران ما را ببخش، کسانی که با ایمان‌شان از ما پیشی گرفتند، و در قلب‌های ما نسبت به کسانی که ایمان آوردند کینه قرار مده، پروردگارا! تو رؤوف و رحیمی.»

اهل سنت به دستورات رسول الله ﷺ جامه‌ی عمل پوشانده و سفارشات او را درباره اصحابشان رعایت می‌کنند. یکی از آن سفارشات حدیث زیر است که فرمودند: «لَا تَسُبُّوا أَصْحَابِي قَوْلَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَوْ أَنَّ أَحَدَكُمْ أَنْفَقَ مِثْلَ أُحُدٍ ذَهَبًا مَا بَلَغَ مُدَّ أَحَدِهِمْ وَلَا نَصِيفَهُ»^۱. «اصحابم را دشنام ندهید! قسم به ذاتی که جانم در دست اوست اگر هر یک از شما به اندازه کوه احد، طلا صدقه بدهد، به اندازه یک یا نصف مشت صدقه‌ی آنان نمی‌رسد».

اهل سنت از خوارج و کسانی که اصحاب رسول الله را دشنام داده و بغض آنان را در دل دارند، و فضایل‌شان را انکار می‌کنند و اکثرشان را کافر می‌دانند بری و بیزارند.

اهل سنت معتقدند که اصحاب رسول الله ﷺ بهترین امت می‌باشند، و فضایلی را که در قرآن یا سنت صحیح برای صحابه ذکر شده، باور دارند. همانطور که پیامبر ﷺ می‌فرماید: «خَيْرُكُمْ قَرْنِي»^۲. «بهترین شما [مسلمانان] کسانی هستند که در قرن من زندگی می‌کنند».

وقتی پیامبر ﷺ افتراق امت به هفتاد و سه فرقه را ذکر کرد و فرمود همه در آتش هستند، مگر یک گروه، اصحاب درباره آن گروه سوال کردند، فرمود: «هم من كان على مثل ما أنا اليوم وأصحابي»^۳. «آنان کسانی هستند که بر روشی که من و اصحابم امروز هستیم باشند».

ابو زرعه که بزرگ‌ترین استاد امام مسلم است، می‌گوید: «هر که را دیدی که از صحابه‌ای عیب جوئی می‌کند بدان که زندیق است، زیرا قرآن، رسول و آنچه که

۱- متفق علیه.

۲- متفق علیه.

۳- امام احمد و سایر ائمه.

رسول آورده حق است و اصحاب بودند که اینها را به ما رساندند، لذا هر کس از شأن آنان بکاهد هدفش باطل کردن قرآن و سنت است، چنین فردی به کسر شأن سزاوارتر و شایسته‌تر است که حکم زندیق و گمراه بودن به او داده شود».

علامه ابن حمدان در «نهاية المبتدئين» می‌گوید: «هر کس به یکی از اصحاب دشنام دهد و معتقد باشد که این دشنام دادن، حلال است، کافر است، و اگر آن را حلال نداند فاسق است»، و نظریه‌ی دیگر او این است که می‌گوید: «به طور مطلق کافر است، و هر کس آنان را فاسق یا کافر بداند یا طعنه به دینشان بزند، کافر است»^۱.

۲- پرهیز از دشنام و بد گفتن به ائمه‌ی راستین و علمای امت

پس از مقام و فضیلت صحابه، منزلت و مقام ائمه‌ی راستین و پیشوایان دینی از تابعین و پیروان آنان در قرون مفضله و کسانی که ادامه دهندگان راه آنان بوده‌اند جایگاه ویژه‌ای دارد خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ﴾ [التوبة: ۱۰۰].

«و سابقین اولین از مهاجرین و انصار و کسانی که به بهترین شیوه از آنان پیروی کردند، خدا از آنان راضی و آنان هم از خدا راضی هستند».

لذا عیب جوئی و دشنام دادن آنها حرام است. چون آنان پیشوایان هدایت‌اند. خداوند می‌فرماید:

﴿وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصْلِهِ جَهَنَّمَ ۖ وَسَاءَتْ مَصِيرًا﴾ [النساء: ۱۱۵].

«و هر کس که با پیامبر پس از آنکه هدایت برای او روشن شده است مخالفت کند و از راه غیر مومنان پیروی کند او را به همان جهتی که دوست دارد، رهنمود می‌گردانیم و وارد جهنم می‌کنیم و جهنم چه بد جایگاهی است».

ابن ابی العز در شرح عقیده طحاویه می‌گوید: «همان طور که در قرآن آمده: بر هر مسلمان واجب است که بعد از محبت خدا و رسولش، محبت مومنین را در دل داشته باشد، بویژه آنانی که وارثان پیامبرانند، خداوند آنان را همانند ستارگانی قرار داده که در تاریکی‌های خشکی و دریا روشنگر راه هستند، مسلمانان بر هدایت و درایت آنان اتفاق نظر دارند، آنان جانشینان پیامبر در امت و احیاکنندگان سنت‌های متروکه او هستند، بوسیله‌ی تلاش آنان قرآن پابرجا مانده، و آوازه‌ی آنان هم بوسیله قرآن ماندگار شده است، و بوسیله‌ی آنان سخن گفته و آنان هم به قرآن سخن گفته‌اند، همه آنها قاطعانه بر وجوب پیروی از پیامبر ﷺ اتفاق نظر داشته‌اند، با این حال هم اگر یکی از آنان برخلاف حدیث صحیح فتوایی داده باشد، بر او لازم است که به محض ثابت شدن حق، قول خود را ترک و به حدیث صحیح عمل کند».

عذرهایی که باعث شده یکی از ائمه به حدیثی صحیح عمل نکرده، سه قسم است:

- ۱- معتقد باشد که پیامبر ﷺ آن را نگفته است.
 - ۲- معتقد باشد که منظور پیامبر همان بوده که می‌گوید.
 - ۳- معتقد باشد که آن حکم منسوخ شده است.
- باید بدانیم که ائمه و علما بر ما برتری دارند و با پیشی گرفتن از ما تبلیغ دین و توضیح و حل مشکلاتی که معنای آن را نمی‌دانیم، بر ما منت نهاده‌اند. پس (رض)
- ﴿رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ ءَامَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ﴾ [الحشر: ۱۰].

لذا ایراد گرفتن به علما به خاطر اشتباهات اجتهادی، راه و روش مبتدعان است و از نقشه‌هایی است که دشمنان اسلام برای ایجاد شک و شبهه به اسلام و دشمنی بین مسلمانان طراحی کرده‌اند تا خلف را از سلف جدا کنند، و بین جوانان و علما اختلاف بیاندازند، این وضعیتی است که ما هم اکنون به آن مبتلا هستیم، بنابراین به آن دسته از طلاب و دانشجویانی که مقام فقها و فقه اسلامی را سبک شمرده و از خواندن و بهره بردن حق دوری می‌کنند، لازم است که این موارد مهم را به یاد داشته باشد و برای فقه اسلامی ارزش شایسته‌ای قایل شوند، و به علمایشان احترام بگذارند و فریب تبلیغات گمراه‌کننده و مغرضانه را نخورند. و بدانند که توفیق دهنده فقط خدای متعال است.



فصل چهارم

«بدعت‌ها»

بخش اول: تعریف بدعت، انواع و احکام آن.

بخش دوم: پدید آمدن بدعت در زندگی مسلمانان و اسباب آن.

بخش سوم: موضع امت اسلامی درباره متبدعین و منهج اهل سنت و جماعت در رد عقاید آنان.

بخش چهارم: نمونه‌هایی از بدعت‌های عصر حاضر که عبارتند از:

جشن گرفتن به مناسبت تولد پیامبر ﷺ.

۱- تبرک جستن به اماکن زیارتی، نشانه‌ها و اشخاص زنده و مرده.

۲- بدعت در مسائل عبادی و تقرب به خدا.

تعریف بدعت، انواع و احکام آن

۱- تعریف بدعت در لغت:

از «بدع» گرفته شده که بوجود آوردنی است که قبلاً سابقه نداشته است. خداوند می‌فرماید:

﴿بَدِيعُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ [البقرة: ۱۱۷].

«به وجود آورنده آسمان‌ها و زمین است».

و می‌فرماید:

﴿قُلْ مَا كُنْتُ بِدْعًا مِّنَ الرُّسُلِ﴾ [الأحقاف: ۹].

«بگو: من اولین کسی نیستم که رسالت را از طرف پروردگارم به بندگان ابلاغ می‌کنم».

بلکه پیامبران زیادی پیش از مقام رسالت را به عهده گرفته‌اند.

وقتی گفته می‌شود فلانی بدعتی بوجود آورده، یعنی: کاری انجام داده که قبلاً کسی آن را انجام نداده است.

بدعت دو نوع است:

۱- بدعت در مسایل دنیوی مانند: اختراعات جدید که این نوع بدعت مباح

است، چون اصل در مسایل دنیوی، مباح بودن است.

۲- بدعت در دین که حرام است چون اصل در این نوع توقف است [بدون

حکم شرعی عبادت کم و زیاد نمی‌شود]. پیامبر ﷺ می‌فرماید: «مَنْ

أَحْدَثَ فِي أَمْرِنَا هَذَا مَا لَيْسَ مِنْهُ فَهُوَ رَدٌّ»^۱. «هر کسی در این امر ما

[دین] چیزی وارد کند، که از آن نباشد، مردود است». و در روایتی دیگر

می‌فرماید: «مَنْ عَمِلَ عَمَلًا لَيْسَ عَلَيْهِ أَمْرُنَا فَهُوَ رَدٌّ»^۱. «هر کس عملی را انجام دهد که طبق دستور ما نباشد، آن عمل مردود است».

۲- انواع بدعت دینی

بدعت در دین دو نوع است:

۱- بدعت قولی اعتقادی مانند دیدگاه‌ها و اعتقادات جهمیه، معتزله، رافضیه و سایر فرقه‌های گمراه.

۲- بدعت در عبادات، مانند عبادت الله به گونه‌ای که مشروع نباشد. که این خود پنج قسم است:

أ - عملی به نیت عبادت انجام شود، مثلاً عملی که هیچ اصل و اساسی در دین ندارد، به عنوان عبادت به دین افزوده شود. مانند بوجود آوردن نماز یا روزه‌ای غیر مشروع که در شرع، هیچ اصلی نداشته باشد، یا برپایی اعیادی غیر مشروع، مانند: جشن‌های تولد و

ب - بر عبادت مشروع افزوده شود، مانند اضافه کردن رکعتی پنجم به نماز ظهر یا عصر.

ج - حالت خاصی در نحوه انجام عبادت مشروعی، انجام شود. مانند انجام اذکار مشروع با صدای بلند و یا بصورت دسته جمعی و یا خود را به سختی انداختن در انجام عبادت بطوریکه از حد سنت رسول الله ﷺ فراتر برود.

د - اختصاص دادن عبادتی مشروع در وقتی که شریعت آن را خاص به آن وقت نکرده است، مانند: اختصاص روز و شب نیمه شعبان به روزه و شب زنده‌داری که اصل روزه و شب زنده‌داری عملی مشروع است، اما تخصیص آن به وقتی مخصوص نیاز به دلیل دارد.

۳- حکم انواع بدعت‌های دینی

هر بدعتی در دین حرام و گمراهی است. پیامبر ﷺ می‌فرماید: «وَأَيُّكُمْ وَمُحَدَّثَاتِ الْأُمُورِ فَإِنَّ كُلَّ مُحَدَّثَةٍ بِدْعَةٌ وَكُلُّ بِدْعَةٍ ضَلَالَةٌ»^۱. «از امور نو پیدا - دین - پرهیزید، که هر نو پیدایی بدعت است و هر بدعتی گمراهی». و می‌فرماید: «مَنْ أَحَدَثَ فِي أَمْرِنَا هَذَا مَا لَيْسَ مِنْهُ فَهُوَ رَدٌّ»^۲. «هر کس در این امر ما [دین] چیز تازه‌ای وارد کند که از آن نباشد مردود است». و می‌فرماید: «مَنْ عَمِلَ عَمَلًا لَيْسَ عَلَيْهِ أَمْرُنَا فَهُوَ رَدٌّ»^۳. «هر کس عملی را که طبق دستور ما نباشد انجام دهد، آن عمل مردود است».

این سه حدیث دلالت بر این دارد که هر گونه نوآوری در دین بدعت و هر بدعتی گمراهی و مردود است. یعنی بدعت در عبادات و اعتقادات حرام است، اما تحریم آن بر حسب نوع بدعت متفاوت است. بعضی از بدعت‌ها کفر صریح است، مانند طواف قبور به قصد تقرب به صاحبان آنها و پیش کش کردن قربانی و نذرها به آنها و کمک خواستن و طلب فریادرسی از آنان، و یا دیدگاه‌ها و اعتقادات افراطی جهمی و معتزله. بعضی از بدعت‌ها مقدماتی برای شرک‌اند، مانند ساختن بارگاه و ساختمان بر قبور و نماز و دعا در کنار قبرها.

بعضی از بدعت‌ها فسق اعتقادی است، مانند اقوال و اعتقادات خوارج، قدریه و مرجئه که مخالف با شریعتند، و بعضی دیگر معصیت است مانند ترک دنیا، در حال روزه زیر خورشید نشستن بخاطر ترک یا قطع شهوت جنسی^۴.

۱- ابو داود و ترمذی، ترمذی می‌گوید حدیث حسن صحیح.

۲- بخاری و مسلم.

۳- مسلم.

۴- شاطبی. الاعتصام (۳۷/۲).

تذکر:

کسانی که بدعت را به دو نوع حسنه و سیئه تقسیم کرده‌اند، از حقیقت فاصله گرفته و با این گفتار پیامبر ﷺ مخالفت کرده‌اند که فرموده‌اند: «كُلُّ بِدْعَةٍ ضَالَّةٌ». «هر بدعتی گمراهی است». پیامبر ﷺ تمام بدعت‌ها را گمراهی دانسته اما این افراد می‌گویند: هر بدعتی گمراهی نیست بلکه بعضی از بدعت‌ها حسنه هستند.

حافظ ابن رجب در «شرح اربعین» می‌گوید: فرموده پیامبر ﷺ «كُلُّ بِدْعَةٍ ضَالَّةٌ» از عبارت‌های جامعی است که هیچ استثنایی نمی‌پذیرد و این اصل بزرگی از اصول دین است و این همانند فرموده پیامبر ﷺ است که فرموده‌اند: «مَنْ أَحْدَثَ فِي أَمْرِنَا هَذَا مَا لَيْسَ مِنْهُ فَهُوَ رَدٌّ». بنابراین هر کس چیز نو پیدایی که در دین اساسی ندارد را به دین نسبت دهد، مردود است. فرقی ندارد که در مسایلی اعتقادی باشد یا اعمال و اقوال ظاهری و باطنی^۱.

اما کسانی که می‌گویند: بدعت حسنه وجود دارد، هیچ دلیلی ندارند بجز قول عمر رضی الله عنه در خصوص نماز تراویح که گفت: «نِعِمَّتِ الْبِدْعَةُ هَذِهِ» «این بدعت خوبی است». کسانی هستند که شبهه وارد کرده و می‌گویند: «نواوری‌هایی انجام داده شده که سلف منکر آن نشده‌اند. مانند جمع‌آوری قرآن در یک کتاب، نوشتن حدیث و جمع‌آوری آن»، در جواب آنان باید گفت: «این اعمال در شریعت اصل و اساسی داشته و تازه بوجود نیامده‌اند».

و مقوله‌ی عمر رضی الله عنه که گفت: «نِعِمَّتِ الْبِدْعَةُ هَذِهِ» منظور بدعت لغوی بوده نه شرعی. و اگر برای چیزی لفظ بدعت بکار رفته باشد که اصل و اساسی در دین دارد، باید دانست که مراد، بدعت لغوی است نه شرعی، چون بدعت شرعی بدعتی است

که در شرع هیچ اصلی نداشته باشد. و جمع‌آوری قرآن در یک کتاب اصل و اساسی شرعی دارد، چون به امر رسول الله نوشته شد. اما در زمان او به شکل یک کتاب نبود که اصحاب رضی الله عنه به منظور حفظ آن، آن را در یک کتاب جمع‌آوری کردند.

پیامبر صلی الله علیه و آله چند شبی با اصحابش نماز تراویح را به جماعت خواند، سپس آن را به این خاطر ترک کرد که بیم فرض بودن آن را بر امت داشت. سپس اصحاب رضی الله عنه در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و بعد از وفاتش آن نماز را دسته دسته و پراکنده می‌خواندند تا اینکه عمر بن خطاب رضی الله عنه دستور داد که همه آنان پشت سر یک امام نماز بخوانند، همانطور که به امامت پیامبر صلی الله علیه و آله می‌خواندند، لذا این بدعتی در دین نبود.

نوشتن حدیث هم اصلی شرعی دارد، و آن این که وقتی برخی از صحابه تقاضای نوشتن حدیث را از پیامبر کردند، پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داد تا برایشان نوشته شود. و صرفاً منع نوشتن حدیث بخاطر این بوده که بین احادیث و آیات قرآن، هنگام نوشتن التباس نشود. اما پس از وفات پیامبر این مانع از بین رفت؛ چون قرآن قبل از وفاتش تکمیل شد و آن را حفظ کرده بودند، لذا مسلمانان بعد از آن احادیث را جمع‌آوری کردند، تا نابود نشود. پس خداوند به آنان از طرف اسلام و مسلمین، بهترین پاداش‌ها را بدهد. زیرا آنان کتاب پروردگار و سنت پیامبرشان را از نابودی حفظ کرده و دست دشمنان قرآن و سنت را از تحریف آن دو کوتاه کردند.



ظهور بدعت در زندگی مسلمانان و علل آن

۱- پیدایش بدعت در زندگی مسلمانان از دو جهت قابل بررسی است

أ- از جهت وقت پیدایش بدعت:

شیخ الإسلام می‌گوید: «باید دانست که عموم بدعت‌ها در عبادات از اواخر

عهد خلفای راشدین در امت بوجود آمد، همانطور که پیامبر ﷺ خبر داده بود: «مَنْ يَعِشْ مِنْكُمْ فَسَيَرَى اخْتِلَافًا كَثِيرًا فَعَلَيْكُمْ بِسُنَّتِي وَسُنَّةِ الْخُلَفَاءِ الرَّاشِدِينَ الْمُهَدِّينَ»^۱. «هر کس از شما زنده بماند، اختلافات زیادی را می‌بیند لذا بر شما لازم است که به سنت من و سنت خلفای راشدین هدایت شده تمسک جویند». و اولین بدعتی که به وجود آمد بدعت قدر [پیروان این بدعت را قدریه می‌گویند]، و إرجاء [پیروان این بدعت را مرجئه می‌گویند]، تشیع و خوارج [حروریه] بود. خوارج پس از کشته شدن عثمان رضی الله عنه و اختلاف بین مسلمانان پیدا شدند. سپس در اواخر عصر صحابه یعنی اواخر عصر ابن عمر، ابن عباس، جابر و امثال آنان، بدعت قدریه بوجود آمد. فرقه‌ی مرجئه اندکی بعد از قدریه بوجود آمدند. جهمیّه در اواخر عصر تابعین یعنی بعد از مرگ عمر بن عبدالعزیز بوجود آمد، روایت است که عمر بن عبدالعزیز درباره آنان به مردم هشدار داده بود، جهم در خراسان در زمان خلافت هشام ابن عبدالملک ظاهر شد.

این بدعت‌ها در قرن دوم در حالی بوجود آمد که اصحاب در میان مردم بودند. آنان با پیروان این بدعت‌ها مبارزه کردند.

سپس بدعت اعتزال [پیروان این بدعت را معتزله می‌گویند] بوجود آمد، فتنه و اختلاف آراء و گرایش به بدعت‌ها و هواهای نفسانی در میان مسلمانان رواج یافت، سپس بعد از انتهای قرون مفضله ساختن بارگاه و زیارتگاه بر قبور بوجود آمد و به همین ترتیب با گذشت زمان بدعت‌های بیشتری با اشکال مختلفی بوجود آمده و رواج یافت.

۲- از جهت مکان پیدایش بدعت:

بدعت‌ها در اماکن و شهرهای مختلفی پدید آمدند، شیخ الإسلام می‌گوید: «ممالک بزرگی که اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله در آنها زندگی کرده و مراکز نشر علم و

۱- ابو داود و ترمذی - و ترمذی می‌گوید: حدیث. حسن صحیح.

ایمان بوده‌اند پنج دسته‌اند. حرمین، دو عراق [عرب و عجم] و شام که همه مراکز ترویج قرآن، حدیث، فقه، عبادت و دیگر مسایل اسلامی بوده‌اند، تمام این ممالک غیر از مدینه منوره مکان ظهور بدعت‌های بزرگ بوده. تشیع و إرجاء در کوفه بوجود آمد سپس در سایر کشورها رواج یافت. معتزله در بصره بوجود آمد و سپس در سایر کشورها رواج یافت. نواصب [اهانت‌کنندگان به اهل بیت] و قدریه در شام به وجود آمد. جهمیه که بدترین انواع بدعت‌ها بود. در قسمتی از خراسان بوجود آمد.

بنابراین هرچه سرزمین‌های اسلامی از مدینه دورتر بودند بدعت‌های بیشتر در آنها رواج یافته است. بعد از کشته شدن عثمان رضی الله عنه بین مسلمانان تفرقه افتاد و بدعت بزرگ حروریه [خوارج] پیدا شد. لیکن مدینه منوره از ظهور این بدعت‌ها سالم ماند هر چند در این شهر کسانی همچون قدریه و غیره بودند که بصورت پنهانی عقاید اهل بدعت را داشتند. لیکن با خواری و ذلت زندگی می‌کردند. چون این عقاید از دیدگاه مردم مدینه، پست و مذموم بود. برخلاف تشیع و إرجاء در کوفه، و اعتزال و بدعت‌های عبادت گذاران در بصره، و مخالفان اهل بیت در شام که آشکارا به اشاعه بدعت می‌پرداختند. در حدیث صحیح از پیامبر صلی الله علیه و آله ثابت شده که: «دجال وارد مدینه نمی‌شود»، علم و ایمان پیوسته تا زمان اصحاب مالک در قرن چهارم^۱ در آنجا رواج داشت.

در سه قرن اول [قرون مفضله] هیچ بدعتی مخصوصاً در اصول دین به طور آشکار در مدینه منوره نبوده است.

۲- اسباب بوجود آمدن بدعت

بدون شک عمل به قرآن و سنت صحیح، موجب نجات از وقوع در بدعت و گمراهی می‌گردد. خداود متعال می‌فرماید:

﴿وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَن سَبِيلِهِ﴾ [الأنعام: ۱۵۳].

«و به راستی این راه مستقیم من است پس از آن پیروی کنید و از راه‌های دیگر پیروی نکنید که شما را از راه او [راه مستقیم] پراکنده می‌کند».

پیامبر ﷺ این راه مستقیم را در حدیثی که ابن مسعود رضی الله عنه روایت کرده شرح داده است، در آن حدیث آمده: «پیامبر ﷺ خطی را برای ما رسم کرد و فرمود: این راهی است که خداوند بیان فرموده، سپس خطوطی را از راست و چپ این خط کشید و فرمود: اینها راههایی هستند که بر هر یک از اینها شیطنانی قرار دارد و به طرف آن دعوت می‌دهد»، سپس این آیه را تلاوت کرد: ﴿وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَن سَبِيلِهِ﴾^۱. بنابراین هر کس از قرآن و سنت روی گرداند، با راههای گمراه‌کننده و بدعت‌های نوپیدا روبرو می‌شود.

اسبایی که موجب پیدایش بدعت شده بطور خلاصه عبارتند از:

ا- بی‌خبری از احکام دین.

ب- پیروی از هوای نفس.

ج- تعصب به نظریات و اشخاص.

د- تشبه به کفار و تقلید از آنها.

اینک به شرح هر کدام از موارد فوق می‌پردازیم:

ا- بی‌خبری و عدم آگاهی صحیح از دین:

با گذشت زمان هر چه مردم از قرآن و سنت دور شدند، علم کم شد و جهل در میان مردم بیشتر رواج پیدا کرد. و پیامبر ﷺ در این باره فرمود: «مَنْ يَعِشْ مِنْكُمْ

۱- احمد و ابن حبان و حاکم و سایر ائمه.

فَسَيَرَىٰ اٰخِثًا كَثِيْرًا^۱. «هر کس از شما زنده بماند اختلافات زیادی را می‌بیند». و می‌فرماید: «إِنَّ اللّٰهَ لَا يَقْبِضُ الْعِلْمَ اِنْتِرَآءًا، يَنْتَزِعُهُ مِنَ الْعِبَادِ، وَلَكِنْ يَقْبِضُ الْعِلْمَ بِقَبْضِ الْعُلَمَاءِ، حَتَّىٰ اِذَا لَمْ يَبْقَ عَالِمًا، اتَّخَذَ النَّاسُ رُءُوسًا جُهَالًا فَسُئِلُوا، فَأَفْتَوْا بِغَيْرِ عِلْمٍ، فَضَلُّوا وَأَضَلُّوا» «خداوند علم را [از میان مردم] با خارج کردن آن از [سینه‌های] بندگان بر نمی‌دارد، بلکه علم را با گرفتن علما بر می‌دارد، تا جایی که هیچ عالمی باقی نمی‌ماند و مردم جاهلانی را به عنوان روسای خود انتخاب می‌کنند، از آنان سوال می‌کنند و آنان بدون علم فتوی می‌دهند، در نتیجه هم خودشان گمراه می‌شوند و هم دیگران را به گمراهی می‌کشاند».

مبارزه و مقاومت با بدعتها فقط با علم و جهود علما ممکن است لذا وقتی علم و علما از بین رفتند، زمینه‌ی ظهور و ترویج بدعتها فراهم می‌شود و برای مبتدعان فرصت ظهور و اشاعه بدعتشان فراهم می‌شود.

ب - پیروی از هوای نفس

هر کس از قرآن و سنت روی گرداند — و یا حتی بی‌خبر باشد لاجرم — از هوای خود پیروی می‌کند. خداوند می‌فرماید:

﴿فَإِنْ لَّمْ يَسْتَجِيبُوا لَكَ فَاعْلَمْ أَنَّمَا يَتَّبِعُونَ أَهْوَاءَهُمْ وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ﴾ [القصص: ۵۰].

«اگر دعوت تو را اجابت نکردند بدان که آنان از هواهایشان پیروی می‌کنند، و چه کسی گمراه‌تر از آن است که بدون هدایت از جانب خدا از هوای خود پیروی کند».

۱- ابو داود و ترمذی، و ترمذی می‌گوید: حدیث حسن صحیح.

و می‌فرماید:

﴿أَفْرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِ وَغُلَّبَهُ وَجَعَلَ عَلَىٰ بَصَرِهِ غِشَاوَةً فَمَن يَهْدِيهِ مِن بَعْدِ اللَّهِ﴾
[البجائية: ۲۳].

«آیا دیده‌ای آن کسی را که هوی و هوس خود را معبود خود کرد، و خداوند او را با وجود آگاهی گمراه کرده و بر گوش و دل او و بر چشمش پرده قرار داده، پس بعد از خدا چه کسی او را هدایت می‌کند».

ج - داشتن تعصب به نظریات و اشخاص

تعصب به نظریات و اشخاص مانع پیروی از دلیل و شناخت حق می‌شود. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ﴾
ءَابَاءَنَا ﴿[البقرة: ۱۷۰].

«و وقتی که به آنان گفته شود: از آنچه خداوند نازل کرده پیروی کنید، می‌گویند: ما از آنچه پدرانمان را بر آن یافتیم پیروی می‌کنیم».

دقیقاً صوفیان و قبرپرستان متعصب امروزی همین گونه‌اند، وقتی به آنان گفته می‌شود از قرآن و سنت پیروی کنید و نظریات و عقاید خود را ترک کنید، با استدلال به مذاهب، مشایخ، پدران و اجدادشان از تسلیم شدن در برابر قرآن و سنت صحیح سر باز می‌زنند.

د - مشابهت به کفار

این نوع بدعت، خطرناکترین انواع بدعت‌هایی است که رواج دارد. ابی‌واقد لیشی روایت می‌کند که: «تازه ایمان آورده بودیم که با پیامبر ﷺ به قصد جنگ حنین خارج شدیم. مشرکین درخت سدري داشتند که برای عبادت زیر آن می‌نشستند و اسلحه‌هایشان را به آن آویزان می‌کردند، به آن درخت ذات انواط می‌گفتند، از کنار

سدري عبور كرديم، گفتيم: اى رسول الله! مانند مشركين ذات انواطى برايمان قرار بده! پيامبر ﷺ فرمود: «اللَّهُ أَكْبَرُ، إِنَّهَا السُّنُّ، قُلْتُمْ وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ كَمَا قَالَتْ بَنُو إِسْرَائِيلَ: ﴿أَجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ ءَالِهَةٌ﴾» [الأعراف: ۱۳۸]، قَالَ: إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ، لَتَرْكِبُنَّ سَنَنَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ^۱. «الله اكبر اين رسم و عادت پيشينيان است، قسم به ذاتى كه جانم در دست اوست از من چيزى خواستيد كه بنى اسرائيل از موسى خواستند. به او گفتند: براى ما معبودى قرار بده همچنانكه آنان معبودى دارند [موسى گفت: شما گروه نادانيد به راستى از روش پيشينان پيروي خواهيد كرد].»

از اين حديث روشن مى شود كه آنچه بنى اسرائيل را به اين خواسته زشت [عبادت معبودان باطل] وادار كرد، تشبه به كفار بود و اين همان چيزى بود كه برخى از مردم را وادار كرد كه از پيامبر بخواهند درختى را برايشان قرار دهد تا به آن تبرك جويند، و اين همان تقليدى است كه امروزه مسلمانان، در بدعت ها و شرقيات شبیه كفار شده اند و جشن هاى تولد، نامگذاري روزها و هفته ها در مناسبت هاى خاص و برپايى مجالس و جشن ها به مناسبت هاى دينى و يادمانها، و نصب مجسمه ها و يادبودها، جلسات تعزیه، بدعت هاى هنگام تشييع جنازه، ساختن بارگاه و زيارتگاهها بر قبرها و ساير بدعتها را به تقليد از كفار انجام مى دهند.

موضع گيرى امت اسلامى در برابر مبتدعان و موضع اهل سنت و جماعت در رد عقايد آنان

۱- موضع گيرى اهل سنت و جماعت درباره اهل بدعت

اهل سنت و جماعت همواره عقايد اهل بدعت را رد کرده و با بدعت هايشان مبارزه و آنان را از آن منع مى کنند.

۱- ترمذى آن را صحيح دانسته است.

اینک چند مثال:

ا- ام درداء گوید: «ابو درداء ناراحت و خشمگین وارد خانه شد، از او پرسیدم چه شده؟ گفت: به خدا قسم تا جایی که من می‌دانم هیچ چیزی از دین محمد در میان‌شان نمانده بجز همین که با جماعت نماز می‌خوانند»^۱.

ب- عمر بن یحیی گوید: «پدرم از قول پدرش می‌گفت: قبل از نماز صبح جلو خانه عبدالله بن مسعود می‌نشستیم تا بیرون می‌شد، سپس با او به مسجد می‌رفتیم، روزی ابوموسی اشعری آمد و گفت: آیا ابو عبدالرحمن بیرون نیامده؟ گفتیم: خیر، نشست تا عبدالله بن مسعود از منزل بیرون آمد، سپس همگی به طرف مسجد رفتیم، ابوموسی گفت: ای ابو عبدالرحمن! در مسجد چیزی دیدم که آن را ناپسند دانستم و -الحمدلله- چیز جز خیر ندیدم، گفت: چه دیدی؟ گفت: اگر زندگی باقی باشد می‌بینی، ابوموسی گفت: در مسجد جماعتی را دیدم که حلقه زده و منتظر نماز بودند در هر حلقه‌ای مردی نشسته بود و سنگ‌های کوچک جلویش بود و می‌گفت: صد بار بگوئید: «الله اکبر» [در هر الله اکبر یک سنگ جدا می‌کرد] آنان هم صد بار «الله اکبر» می‌گفتند، می‌گفت: صد بار «لا اله الا الله» بگوئید، آنان صد بار «لا اله الا الله» می‌گفتند. می‌گفت: صد بار «سبحان الله» بگوئید، آنان هم صد بار «سبحان الله» می‌گفتند، ابن مسعود پرسید به آنان چه گفتی؟ گفت: چیزی نگفتم، منتظر نظر یا دستور تو شدم، گفت: چرا به آنان نگفتی که گناهانشان را بشمارند و تو ضمانت می‌کردی که از حسناتشان چیزی کم نشود، سپس به مسجد رفتیم، ابن مسعود کنار یکی از حلقه‌ها ایستاد و گفت: این چه کاری است که می‌کنید؟ گناهاتان را بشمارید. من ضمانت می‌کنم که از حسناتان چیزی کم نشود. وای بر شما ای امت محمد! چه زود زمان هلاکت شما فرا رسيد. اینها

اصحاب پیامبر ﷺ هستند که هنوز بسیاری از آنان زنده و در میان شما هستند، و این لباس پیامبر ﷺ است که هنوز کهنه و پاره نشده، و ظرف‌های غذایش شکسته نشده. قسم به ذاتی که جانم در دست اوست! یا شما امتی هدایت یافته‌تر از امت محمد هستید، یا بازکننده دروازه‌های ضلالت و گمراهی. گفتند: ای ابو عبدالرحمن! به خدا قسم نیت ما خیر بوده، گفت: چه بسیار هستند کسانی که قصد خیر دارند اما هرگز به آن نمی‌رسند، رسول الله ﷺ به ما فرموده: «[در آینده] گروهی خواهد بود که قرآن می‌خوانند ولی از گلوهایشان پایین نمی‌رود»، به خدا قسم! نمی‌دانم! شاید اکثر آنان از شما باشند. سپس از آنان دوری برگرداند.

عمر بن سلمه گوید: «شاهد بودم که بیشتر همان افراد در جنگ نهروان در صف خوارج بودند»^۱.

ج — مردی نزد امام مالک ابن انس رحمته الله آمد گفت: «از کجا احرام ببندم؟ گفت: از میقاتی که پیامبر ﷺ مشخص کرده و احرام بسته. مرد گفت: اگر دورتر از آن احرام ببندم چی؟ امام مالک گفت: ناپسند می‌دانم، مرد گفت به چه دلیل؟ امام مالک گفت: می‌ترسم که دچار فتنه شوی. مرد گفت: در زیاد کردن خیر چه فتنه‌ای است؟ امام مالک گفت: خداوند می‌فرماید:

﴿فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ [النور: ۶۳].

«کسانی که با دستور پیامبر ﷺ مخالفت می‌کنند باید بترسند که دچار فتنه شوند یا عذابی دردناک به آنان برسد».

و چه فتنه‌ای بزرگ‌تر از اینکه فضل و خیری را به خودت اختصاص دهی که به پیامبر خدا داده نشده است»^۱.

اینها فقط نمونه‌هایی از مبارزه علماء با اهل بدعت است و به یاری خدا علما همواره در هر عصر و زمانی با اهل بدعت مقابله کرده و می‌کنند. «والحمد لله»

۲- روش اهل سنت و جماعت در رد عقاید اهل بدعت

روش اهل سنت و جماعت در رد اهل بدعت براساس قرآن و سنت، روشی قانع کننده است، بطوریکه شبهات مبتدعان را ذکر کرده، سپس پاسخ آن را می‌دهند و با توجه به اینکه تمسک به سنتها و نهی از بدعت‌ها واجب است، اهل سنت استدلالشان را از قرآن و سنت اثبات می‌کنند. علما کتاب‌های زیادی در این باره تالیف کرده و در کتابهای عقیده تصورات و باورهای مبتدعانی مانند: خوارج، جهمیه، معتزلی‌ها و اشاعره را درباره اصول ایمان و عقیده پاسخ داده‌اند، و در این باره کتابهای مستقلی نیز تالیف کرده‌اند. امام احمد کتاب «الرد علی الجهمیه» را تالیف کرده، و سایر ائمه مانند عثمان بن سعید دارمی و غیره در رد آنان کتاب نوشته‌اند.

شیخ الإسلام، شاگردش ابن قیم، شیخ محمد ابن عبدالوهاب و دیگر علما، عقاید و فرقه‌های مذکور، قبرپرستان و صوفی‌ها را با دلایل قرآن و سنت صحیح رد کرده‌اند.

برخی از کتابهایی که در قرون گذشته در این موضوع نوشته شده‌اند عبارتند از:

- ۱- کتاب «الإعتصام» تألیف امام شاطبی.
- ۲- کتاب «إقتضاء الصراط المستقیم» تألیف شیخ الإسلام که بیشتر کتابش را در رد اهل بدعت اختصاص داده است.
- ۳- کتاب «إنکار الحوادث و البدع» تألیف ابن وضاح.
- ۴- کتاب «الحوادث و البدع» تألیف طرطوشی.

۱- ابو شامه در کتاب «الباعث علی انکار البدع والحوادث» این حدیث را از ابوبکر خلال ص (۱۴) آورده است.

۵- کتاب «الباعث على إنكار البدع والحوادث» تأليف أبوشامة.

بعضی از کتاب‌های علمای معاصر عبارتند از:

۱- کتاب «الإبداع في مضار الابتداع» تأليف شيخ علي محفوظ.

۲- کتاب «السنن و المبتدعات المتعلقة بالأذکار و الصلوات» تأليف شيخ

محمد ابن احمد الشقيري الحوامدي.

۳- رساله «التحذير من البدع» تأليف شيخ عبدالعزيز مفتي.

الحمدلله، عالمان دين همواره بدعتها را انکار کرده و با کتاب‌ها، مجلات، مراکز پخش خبر، خطبه‌های جمعه، جلسات و کلاس‌های درس، اهل بدعت را رد می‌کنند، و این تاثیر زیادی در آگاه کردن مردم و توضیح حکم بدعتها و نابودی مبتدعان داشته است.



نمونه‌هایی از بدعت‌های عصر حاضر

۱- جشن گرفتن به مناسبت تولد پیامبر ﷺ.

۲- تبرک جستن به اماکن زیارتی، بارگاه‌ها و قبور مردگان.

۳- بدعت در عبادات و تقرب به خدا.

بنا به دلایلی مانند فاصله گرفتن از زمان پیامبر، کم شدن علم، کثرت دعوتگران مبتدع و مشابهت به کفار در عادات و شعائرشان، بدعت‌های عصر حاضر به کثرت رواج یافته است. و این مصداق فرموده پیامبر ﷺ است که فرمود: «لَتَتَّبِعَنَّ سُنَنَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ»^۱. «قطعاً از روش و سنت‌های پیشینان خود پیروی خواهید نمود». و اینک شرح هر کدام از بدعت‌های ذکر شده:

۱- ترمذی و آن را صحیح دانسته است.

۱- جشن گرفتن به مناسبت تولد پیامبر در ماه ربیع الأول

این عمل مشابهت به نصاری است که به مناسبت میلاد مسیح جشن می‌گیرند، مسلمانان جاهل و یا علمای گمراه هم در ربیع الأول هر سال به مناسبت تولد پیامبر ﷺ جشن برپا می‌کنند. برخی این جشن‌ها در مساجد و بعضی در خانه‌ها یا اماکن مخصوص برگزار می‌کنند. در این مجالس بسیاری از مردم شرکت می‌کنند. اکثر این جشنها علاوه بر این که بدعت و مشابهت به نصاری هستند، از شرکيات، کارهای منکر و زشت نیز خالی نمی‌باشند، مانند: خواندن اشعار و سرودهایی که در آنها زیاده روی و غلو در حق پیامبر ﷺ است. تا جایی که نیازهای خودشان را به جای الله از پیامبر می‌خواهند و از ایشان طلب فریادرسی می‌کنند. این در حالی است که پیامبر ﷺ از غلو و زیاده‌روی در مدحش، نهی کرده و می‌فرماید: «لَا تُطْرُونِي كَمَا أَطَرَتِ النَّصَارَى ابْنَ مَرْيَمَ، إِنَّمَا أَنَا عَبْدٌ، فَقُولُوا: عَبْدُ اللَّهِ وَرَسُولُهُ!». «در مدح من غلو و زیاده‌روی نکنید، همانطور که نصاری در مدح ابن مریم غلو کردند، من بنده‌ای بیش نیستم، پس بگویید: عبدالله و رسول او».

گروهی معتقدند پیامبر ﷺ در جلسات مولود خوانی حاضر می‌شود.

و از منکرات دیگر که در این جشن‌ها وجود دارد سرودهای دسته جمعی است که همراه با موسیقی و طبل خوانده می‌شود، یکی دیگر از بدعت‌های این جلسات رقص و پایکوبی همراه با اذکار صوفیان مبتدع است.

در برخی مناطق این مجالس به شکل اختلاط بین زنان و مردان برگزار می‌شود، که سبب فتنه می‌گردد تا جایی که کارهای ناپسند نیز انجام می‌شود. حتی اگر این مجالس خالی از کارهای نامشروع باشد و فقط به جمع شدن مردم و خوردن غذا و اظهار شادی اکتفا شود -آن طور که ادعا می‌کنند- بازهم بدعت و نوآوری در دین

است [و هر نوپیدایی در دین بدعت است و هر بدعتی گمراهی است].

خلاصه این که برگزاری اینگونه مجالس می‌تواند زمینه‌ای برای بوجود آمدن و ازدیاد منکرات باشد، و حتی منکراتی که در جشن‌های غیر مذهبی صورت می‌گیرد در این جشن‌ها نیز انجام می‌گیرد.

گفتیم: جشن به مناسبت مولود نبوی بدعت است چون هیچ اصل و اساسی در کتاب و سنت و عمل سلف صالح و قرون مفضله ندارد، و ریشه آن به بعد از قرن چهارم هجری بر می‌گردد که گروهی به نام «فاطمیون» آن را به وجود آوردند.

امام ابو حفص تاج الدین فاکهانی رحمته می‌گوید: «اما بعد: گروهی از مبارکین چندین مرتبه درباره اجتماع ربیع الأول مردم که آن را مولود می‌نامند، پرسیده‌اند آیا این اجتماع اصلی در دین دارد؟ و می‌خواستند پاسخ واضح و روشنگر حق باشد. گفتم و بالله التوفیق: هیچ اصلی درباره مولود، در کتاب و سنت وجود ندارد و از هیچکدام از علمای امت، کسانی که پیشوایان دین و متمسک به آثار سلف صالح هستند انجام آن نقل نشده است، بلکه بدعتی است که اهل باطل آن را به وجود آورده‌اند و هواپرستی‌ای است که حرام خواران از مال مردم می‌خواهند با آن شکم خود را پر کنند»^۱.

شیخ الإسلام می‌گوید: «آنچه بعضی از مردم بوجود آورده‌اند، یا مشابعت به نصاری است که میلاد عیسی علیه السلام را جشن می‌گیرند! یا بخاطر محبت و احترام پیامبر صلی الله علیه و آله است که - با وجود اختلاف در روز تولدش - این روز را جشن می‌گیرند.

سلف صالح این کار را انجام نداده‌اند، اگر در این عمل خیری می‌بود سلف صلی الله علیه و آله مستحق‌تر از ما بودند که این خیر نصیب آنان شود، چون آنان بیشتر از ما محبت پیامبر صلی الله علیه و آله را در دل داشتند و به او احترام می‌گذاشتند و برای کسب خیر، از ما

حریص‌تر بودند، بنابراین محبت و تعظیم پیامبر در این است که از دستوراتش پیروی کنیم و سنتهایشان را در نهان و آشکار زنده نماییم، و آنچه آورده به دیگران برسانیم و در راه اسلام با قلب، دست و زبان جهاد کنیم. و راه سابقین اولین از مهاجرین و انصار و کسانی که به خوبی از آنان پیروی کرده‌اند همین است و بس»^۱. با اختصار از کلام شیخ الإسلام.

درباره رد این بدعت‌ها کتاب‌ها و رساله‌های زیادی در گذشته و حال تالیف شده است:

جشن مولود علاوه بر اینکه بدعت و مشابهت به نصاری است، عواقب دیگری مانند برپا کردن سایر جشنهای تولد برای اولیاء، مشایخ و بزرگان دارد، و زمینه را برای انحرافهای زیادی فراهم می‌کند.

۲- تبرک جستن به اماکن زیارتی، نشانها و اشخاص زنده و مرده

یکی دیگر از بدعتها تبرک جستن به مخلوقات است که از نوع بت پرستی و نیرنگی است که با آن غارتگران، اموال مردم ساده را به ناحق می‌خورند.

تبرک یعنی: طلب برکت و آن قرار دادن یا اضافه کردن خیر در چیزی است. و این کار در توان کسی است که مالک آن بوده و بر آن توانایی داشته باشد که فقط خداوند سبحان این توانایی را دارد. او است که برکت می‌دهد و آن را ثابت نگه می‌دارد، اما مخلوق توانایی دادن برکت و بوجود آوردن آن را ندارد و نمی‌تواند آن را ثابت نگه دارد.

لذا تبرک به اماکن، آثار، اشخاص زنده و مرده حرام است. چون اگر شخص معتقد باشد که آن چیز برکت می‌دهد، شرک ورزیده و اگر معتقد باشد که زیارت و

۱- إقتضاء الصراط المستقیم (۶۱۵/۲) تحقیق د. ناصر العقل.

لمس کردن آن سبب حصول برکت از طرف خدا می‌شود در این صورت مرتکب عملی شده که وسیله‌ی افتادن بدام شرک است.

اما آنچه اصحاب نسبت به پیامبر ﷺ انجام می‌دادند مانند: تبرک جستن به موی پیامبر ﷺ، آب دهن و آنچه از جسمش جدا می‌شد — همانطور که قبلاً گفته شد — مختص پیامبر ﷺ در حال حیات و وجودش بین آنها است. چون اصحاب رضی الله عنهم، به خانه، قبر و اماکنی که پیامبر ﷺ در آنجا نماز خوانده یا نشسته بود پس از وفاتش، تبرک نمی‌جستند.

به همین ترتیب تبرک به مقامات اولیاء به طریق اولی، جایز نیست.

اصحاب رضی الله عنهم به اشخاص صالحی مانند ابوبکر، عمر و سایر بزرگان صحابه در حیات و بعد از مرگ آنان تبرک نمی‌جستند، و به غار حرا نمی‌رفتند که نماز بخوانند یا دعا کنند. به کوه طور [جایی که خدا با موسی صحبت کرد] نمی‌رفتند که نماز بخوانند و دعا کنند، یا به کوههایی نرفتند که گفته می‌شد آنجا محل اقامت پیامبران یا افراد دیگری است، یا به جایی نمی‌رفتند که محل اجتماع مردم باشد و روی اثر و علامتی از پیامبران زیارتگاه و ساختمان نداشتند. کسی از سلف مکانی را که پیامبر ﷺ در مکه و سایر جاهها نماز می‌خواند، نبوسیده و به آن سلام نکرده است.

پس وقتی پیامبر ﷺ مشروع قرار نداده جایی را که قدم گذاشته یا نماز خوانده، لمس کنند و ببوسند، پس بوسیدن و لمس محل خواب و نماز کسان دیگر به طریق اولی جایز نیست، علماء از بدیهیات اسلام فهمیده‌اند که بوسیدن و لمس کردن این چیزها از شریعت پیامبر ﷺ نیست^۱.

۱- اقتضاء الصراط المستقیم (۷۹۵/۲-۸۰۲) تحقیق د. ناصر العقل.

۳- بدعت در مسایل عبادی و تقرب به خدا

بدعت‌هایی که در عبادات در این زمان بوجود آمده‌اند، بسیار زیادند. اصل در عبادات توقیف است. یعنی: نمی‌توان از خود چیزی را در عبادت کم یا زیاد کرد، و آنچه خود ساخته در عبادات وارد شود، بدعت است چون پیامبر ﷺ فرموده: «مَنْ عَمِلَ عَمَلًا لَيْسَ عَلَيْهِ أَمْرُنَا فَهُوَ رَدٌّ»^۱. «هر کس عملی انجام دهد که از امر [دین] ما نباشد، مردود است».

اعمال زیادی امروزه به اسم عبادت انجام می‌شوند که هیچ گونه دلیلی بر مشروعیت آنها نیست، برخی از آنها عبارتند از:

أ - نیت نماز با صدای بلند، به این صورت که بگوید: «نیت کردم فلان و فلان نماز را برای خدا ادا کنم»، این بدعت است، چون ثابت نشده که پیامبر ﷺ چنین گفته باشد. خداوند می‌فرماید:

﴿قُلْ أَتَعْلَمُونَ اللَّهَ بِدِينِكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾ [الحجرات: ۱۶].

«بگو: ایا خدا را از دینتان آگاه می‌کنید، و خداوند آنچه در آسمانها و زمین است را می‌داند و خدا به هر چیزی آگاه است».

محل نیت، قلب است، و نیت عملی است قلبی نه زبانی.

ب- خواندن اذکار بعد از نماز به طور دسته‌جمعی چون ذکر شرعی بعد از نماز به این صورت است که هر کس، ذکر و تسبیحاتی که از حدیث صحیح ثابت است، را به تنهایی بخواند.

ج- در مراسم عزاداری از افراد بخواهند که سوره‌ی فاتحه را بخوانند و سپس دعا کنند و ثواب آن را به مردگان ببخشند.

د- برپایی مجلس عزاداری برای مردگان و تهیه غذا و اجاره کردن قاریان قرآن مردم گمان می‌کنند این کارها در عزاداری مشروع است و به مرده نفع می‌رساند. همه موارد ذکر شده بدعت است و هیچ اصلی در دین ندارد و قید و بندهایی است که خدا هیچ دلیلی درباره آن نازل نکرده است.

ه- جشن گرفتن به مناسبت‌های دینی مانند: مراسم اسراء و معراج، هجرت پیامبر ﷺ. که هیچ اصل و اساسی در شریعت ندارند.

و- عبادت‌های که به صورت مخصوص در ماه رجب انجام می‌شود، مانند: عمره رجبیه، عبادات خاص در آن، نماز خواندن و به صورت خاص روزه گرفتن. حقیقت این است که این ماه با ماههای دیگر هیچ فرقی در انجام عبادات، عمره، روزه، نماز، ذبح و غیره ندارد.

ز- اکثر اذکار صوفیها بدعت است و بعدها به دین افزوده شده‌اند. چون با اذکار مشروع، هم در نوع، هم در شکل و هم در وقت ادای آن منافات دارند.

ح- اختصاص شب نیمه شعبان به زنده داری و روز آن به روزه گرفتن. زیرا از پیامبر ﷺ حدیث صحیحی در فضیلت نیمه‌ی شعبان ثابت نشده است.

ط - ساختن بارگاه و زیارتگاه بر قبرها و تبدیل آنها به مسجد و محل عبادت برای تبرک جستن و توسل به مردگان و سایر اهداف شرکی. و زیارت قبور توسط زنان، چون پیامبر ﷺ زنان زیارت کننده قبور و کسانی که بر قبرها مسجد می‌سازند و روشنایی و لامپ قرار می‌دهند را لعنت کرده است.



خاتمه

در پایان می‌گوییم: بدعت‌ها وسیله‌ای برای رسیدن به کفر و افزوده‌هایی بر دین‌اند که خدا و رسول آنها را مشروع قرار نداده‌اند. بدعت از گناه کبیره بدتر است. بدعت رضایت شیطان را بیشتر فراهم می‌کند تا از گناهان کبیره. چون گناهکار، گناه را انجام می‌دهد در حالی که می‌داند گناه است سپس از آن توبه می‌کند ولی مبتدع بدعت را انجام می‌دهد و معتقد است که این کار او از دین است و با آن می‌تواند خود را به خدا نزدیک کند. لذا از آن توبه نمی‌کند. بدعت‌ها سنت‌ها را از بین برده و اهل سنت و سنت را در انظار پیروان خود زشت جلوه می‌دهند. بدعت انسان را از خدا دور کرده و موجب غضب و عذاب خداوند متعال و سبب سیاهی و تباهی قلب‌ها می‌گردد.

با اهل بدعت چگونه رفتار شود

رفت و آمد با مبتدعین و نشست و برخاست با آنان حرام است، مگر اینکه کسی بخواهد او را نصیحت کرده و از بدعت منع کند. چون همنشینی با اهل بدعت، خطر بزرگ‌تری به دنبال دارد. و در صورتی که نتوانیم آنها را از انجام بدعت منع کنیم واجب است از آنان و شری که دارند، مردم را آگاه نماییم، و در غیر این صورت بر علما و حاکمان مسلمان واجب است که جلوی بدعت‌ها را بگیرند و دست مبتدعین را کوتاه نمایند و شر آنان را از بین ببرند. چون خطرشان برای اسلام بسیار زیاد است.

در پایان لازم است بدانید که دولت‌های کفر، اهل بدعت را برای رواج بدعت‌هایشان تشویق می‌کنند و آنان را در این راه به شیوه‌های گوناگون یاری می‌دهند، چون ترویج بدعت، برنامه‌ای مناسب برای نابودی و خدشه‌دار کردن چهره اسلام است.

نسال الله عزوجل أن ينصر دینه ویعلی کلمته ویخذل أعداءه. وصلى الله
على نبينا محمد وعلى آله وصحبه وسلم.